۳۶۴۹

خطی « فهرست شده »
۶۲۰۰

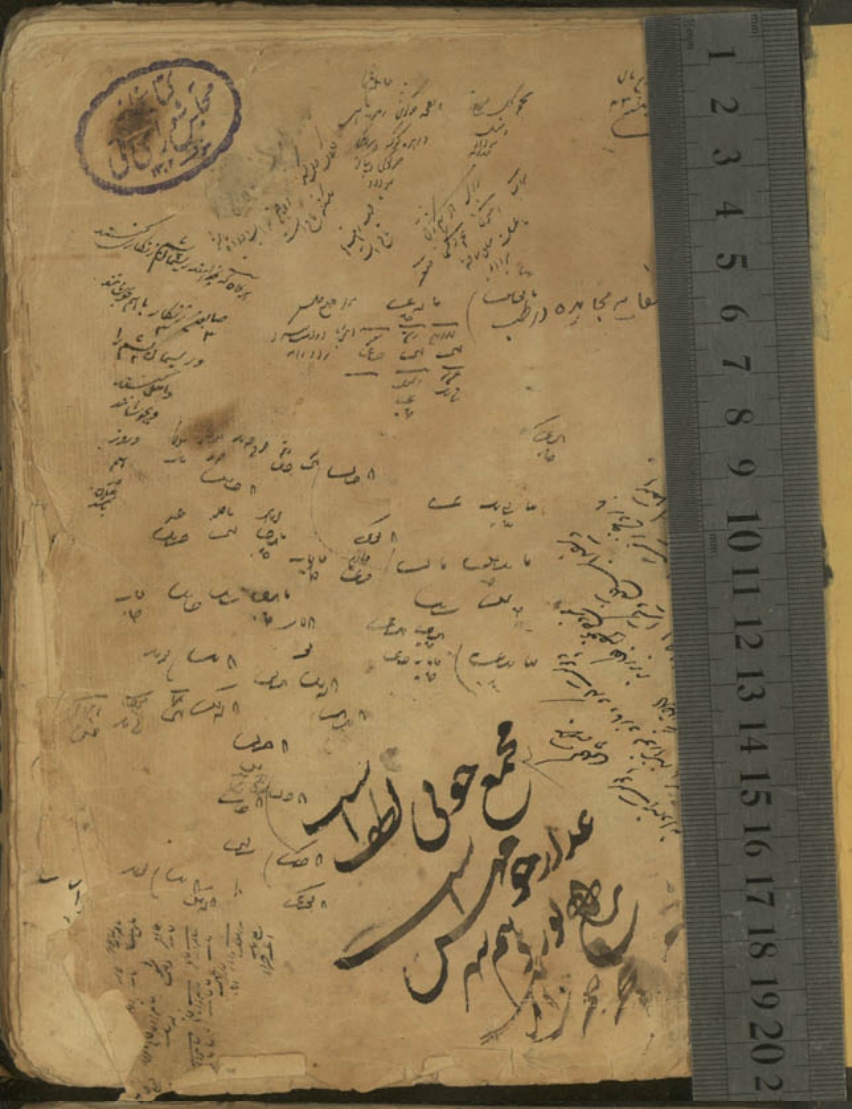

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب کفایه مجاهدیه
مؤلف منصور بن محمد
مترجم
موضوع طب فارسی
شماره قفسه ۴۹ و ۴۰
۲۰۰ ریال
شماره ثبت کتاب
۵۰۷۷۱
۹۱۹۵

بازدید شد
۱۳۸۲

۶۲۰۰

لفایه مجاهده (ناظب فارسی)

جمع حوی اطباء

عدار حوس

بازرسی شد
۳۷ -

۹۲۶۹
۱۲

شماره ثبت کتاب
۵۰۷۷۱
۹۱۹۵

۶۲۰۰

لفایه مجاهده در طب

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان مکنت و بی پایان بست و حمد بی عدد و ثنای بی قیاس مر پادشاهی را که نعم و احسان او در حق انسان بیرون از حد و بیان است کواه بر کمال قدرت و طلایع اصول و صور از ارکان بست و دلیل بر رفت و رحمت او احوال امر جزایدان بست قادری از کمال اناضت قوی و ارواح در اعضا جاری کرد و بنده صحت و مرض را بسبب مقرر داشت و از فضل بی منتهای خود تدبیر حفظ صحت آسان فرمود و خلعت و منزلت کرم فاخر صور کرم بر قامت بنی آدم راست و بساط و رزق کم من الطیبات جهت نزل انسان مرتب ساخت ذلکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین و تحف و تحیات و صلاة صلوات مر ذاتی را که منهاج او بسبب قانون نجات و شعار او ذخیره اعراض کلیات بست و ارکان خمسه او چون خمسه ضروری زبده غنی و منی است

سبعه طبقی جامع معنی و حاوی شفاست اعنی سبعه کونین و خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک نگین خاتم و مار اسلناک مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها و بر آل و اتباع او باد که ره روان جادهٔ یقین و ره نمایان شرع و دین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرة و بصر ارباب سریرة پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء اجرام علوی و ابداع اجسام سفلی آفرینش آدمی بست که در صدف وجود زبدهٔ موجودات و قادر علیم و عالم حکیم نقدست اسماؤه او را شرف خلعت و لقد کرمنا بنی آدم نوشته و ترکیب مزجه خمسه و کیفیات متضاده ارکسته و او را بعدل کمیاست طاعت و عبادت فرموده که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور این افعال بلا وجود صحت که مبدا قابل و موضوع لکل مل است متصور نمیشود پس بر هر شخصی لازم بست که در حفظ صحت حاصله و استرداد زایله آن کوشند تا از سعادت دارین و کمال در منزلین محروم نماند و چون مزاج انسان بنا بر اختلاف فصول و ازمان و تغیره تبدیل ماکول و مشروب فی کل اوان بر یک حال نماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز نماند لاجرم آفریده کار بنا که و تعالی در ضمن هر مرضی چندین هزار حکمت تبعیه فرمود و در هر داء دوا نهاد تا محصول مزاج کرده و در هر دردی دوایی آفریده و باستعمال آن امر فرموده چنانکه در اخبار وارد است که موسی صلوات الله و سلام علیه در حالت مرض النفات بدوائی فرمود با و ندا کردند که

ای موسی بخواهی که ابطال حکمت حکمی و غرایب اسرار ما از خلق پوشیده داری بعد از آن
موسی علیه السلام امت خود را بمعرف او دیه دلالت فرموده و بدان امر کرده و نیز از حضرت
رسالت پناه محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات نقلست که بشارة فرمود که العلم علمان
علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان را که علاجات مرتبه و شفاء درجه است مقدم داشت
زیرا که علم ادیان و استعمال بدان موقوف است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم
ابدان بنابرین مقدمه حکماء دهر و علماء عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان
ادویه مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل کافی کرده اند و چون اضعف عباد الله و احقر الناس منصور
بن محمد بن یوسف بن الیاس حسن الله له عواقب داریه و غفر له و لوالدیه برین علم و مطالعه
این قسم اشتغال ملهوف بگم خفته العلیل من افواه الرجال و دُرَر نواید و غرر فواید از از السنه
اسانیده این فن میرپوده متوجه شدند بالقصور و فکر و حصول ذکر و تنوع خاطر و تفرقه باطن و
ظاهر مختصری جامع که در هر باب بشارتی رفته پسندیده و منتخبی نافع که مفید خاص و عام و مطلوب
طوایف انام گردد تالیف کنند بعد الاستخارة من الله العلیم در آن شروع نمود و از ادرار
قید کتابت کشیده بکفایه مجاده موسوم گردد و دیباچه آنرا مزین کرد انیده بالقاب همایون
حضرت اسکندر ثانی و واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک و ملت ماحی قواعد ظلم
و بدعت آنکه از دور فلک اکنون عرض دوران اوست کشف سر از قضا
موقوف بر فرمان اوست عقل کل طفل دبستان ایجوان اوست جاهم

دست در فتراک سعادت زده این بضاعت مزجاة را وسیلة مرقات ساخت و متوجه بارگاه کیوان رفعت شد تا نظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که مرآت باز از خبرت و نقاد ارباب فضلت بهست مشرف گشته بشرف قبول ممکن گردد مامول از کمال عاطفت آنکه چون بر سهو و زلل و نسیان و خلل این مقاله بالعارت اطلاع فرماید نادره روزگار و تاج افسر اقران گردد برین نکته موجزه تقریر نمایند و ذیل اغماض بر مضمار اقلام بپوشیال فرمایند فانی
للخطا یا المعترف و بالتقصیر یعترف یعفون الکرام عن المعایب محفوظة و انتم
عن المساوی محفوظه والله ولی التوفیق و منه الهدایه والتحقیق و صلی
الله علی رسوله محمد و آله الطیبین الطاهرین و فصل کتاب این کتاب مبنی بر دو
فن است فن اول در قسمی طب یعنی نظری و عملی قسم اول در طب نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله
مقاله اول در اسباب بادی صحت مشتمل بر چهار باب باب اول در ارکان باب دوم
در ارواح باب سیم در اخلاط باب چهارم در اعضا مقاله دوم در اسباب صور صحت
مشتمل بر دو باب باب اول در مزاج باب دوم در قوی مقاله سوم در اسباب
فاعلی صحت مشتمل بر دو باب باب اول در اسباب ضروری مشتمل بر شش فصل فصل
اول در هوا فصل دوم در حرکات نفسانی فصل سوم در حرکت و سکون بدنی
فصل چهارم در خواب و بیداری فصل پنجم در ماکول و مشروب فصل ششم
در احتباس و استفراغ باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل فصل اول

در اسباب ملحقه بسته ضروری مشتمل بر دو فصل فصل دوم در اسباب غیر طبیعیه مقاله چهارم
در احوال و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب باب اول در احوال و اعراض باب دوم
در علامات و دلایل مشتمل بر شش فصل فصل اول در علامات مزاج فصل دوم در علامات
امتلا فصل سوم در نبض فصل چهارم در نبض انسان و اجناس فصل پنجم در قارورة
فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران فصل هشتم در علامات محمودة و رديه
دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت و معالجات کلی مشتمل بر دو باب
باب اول در حفظ صحت مشتمل بر ده فصل فصل اول در تدبیر مولود و حیلی فصل دوم در تدبیر
فصول فصل سوم در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و یقظه فصل پنجم
در تدبیر استفراغ و احتباس فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حرکت
و سکون فصل هشتم در تدبیر حمام فصل نهم در تدبیر مناکح فصل دهم
در تدبیر مسافر باب دوم در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل فصل اول در معالجات
سوء المزاج فصل دوم در تدبیر سهل و ثقیل فصل سوم در فصد و حجامه
در امراض که حادث شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست باب باب اول
در امراض سر و دماغ باب دوم در امراض چشم باب سیم در امراض گوش
چهارم در امراض بینی باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان باب ششم در امراض
لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق باب هشتم در امراض ریه و الات تنفس

باب سیم در امراض قلب باب چهارم در امراض معده باب پنجم در امراض جگر باب ششم در امراض طحال باب هفتم در امراض امعا باب هشتم در انواع سهال باب نهم در امراض کلیه و مثانه باب دهم در امراض انثیین و قضیب باب یازدهم در امراض رحم باب دوازدهم در امراض مقعد باب سیزدهم در امراض لثت باب چهاردهم در اوجاع نفرس و مفاصل باب پانزدهم در حمیات باب شانزدهم در امراض که بتلبه هر یک حادث شود و معالجات آن باب هفدهم در اورام باب هیجدهم در بثور باب نوزدهم در جراحات و قروح باب بیستم در کسر و خلع و مانند آن باب بیست و یکم در جذام و امراض جلبه باب بیست و دوم در امراضی که بموی تعلق دارد باب بیست و سیم در آنچه تعلق بزینت دارد باب بیست و چهارم در ذکر زهر و حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرهای نباتی و علاج آن باب دوم در گزیدن حشرات و مذبر آن باب سیم در گزیدن آدمی و چهارپایان باب چهارم در دفع هوام و حشرات و این آخر فن اول است و الله اعلم فن دوم در ذکر ادویه مفرده و مرکبه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده و هفت باب باب اول در طبایع و تاثیرات ادویه باب دوم در حبوب باب سیم در طعوم و ادهان باب چهارم در فواکه و بقول باب پنجم در تنقولات باب ششم در توابل باب هفتم در ریاحین و مطبوب باب هشتم در ادویه مرکبه مشتمل بر چهار باب باب اول در کیفیت ترکیب ادویه و امتحان ترا

باب دوم در تریاقها باب سیم در مفرحات و بیان قوه هر یک باب چهارم در معاجین باب پنجم در سکنجبین و مربیات و لعوقات و ربوب باب ششم در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهله و غیره باب نهم در جمهات مسهله و غیره باب دهم در ادرارات باب یازدهم در مطبوخها و نقوعات باب دوازدهم در حقنها باب سیزدهم در شیافات و فوزجها باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات و سنونات و غرغرات باب شانزدهم در طلیه و ضمادات باب هفدهم در ادویه عین باب هیجدهم در مزاورات و زورات باب نوزدهم در حلوا و مسهلات باب بیستم در متفرقات فن

اول در قسمی طب یعنی نظری و عملی چون شروع در شی لابد است از معرفه و شعور بآن شی بوجهی از وجوه اشاراتی بتعریف این علم میرود پس بدانکه طب علمیست که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهه صحت و مرض یعنی علم باستقامت مزاج و احوال بدن تا تغیر آن حاصل شود بدین علم یا حفظ صحت کنند حال الحصول و استرداد آن در حال زوال و این علم منقسم بدو قسم است برای آنکه اگر مفید اعتقاد است امور یست که مجرد است از بیان کیفیت عمل از انظری کویند چنانکه علم بارکان که چهار است و امر جه که نهست و اگر مفید اعتقاد است با موری چند با بیان کیفیت عمل آنرا علمی

کویند چنانکه تصرف در اورام مثلا باعتبار زمان و وقت از جهه رفع و تحلیل چنانکه گفته شود پس این علم بدو قسم شود نظری و عملی و چون معرفه موضوع هر علمی بعد از علم بماهیته اوسبب زیادتی شعور است بدان علم و موجب یقینا زمسایل آن علم میشود از غیر او علما را عادت بر آن جاری شده است که بعد از بیان ماهیته موضوع را بیان میکنند تا از دو جهه شعور بدان علم حاصل شود پس از این جهه موضوع هر یک از این دو قسم انچه مذکور میشود معلوم شده که موضوع هر علمی آنست که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر جزی که بحث از او کنند از آنچه که منسوب بصحت است حفظا او ردا او ما یتوقف القوه علیه او موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوع علت قسم نظری این علم بدن انسانست از جهه صحت و مرض و احوال و دلایل از برای آنکه طبیب بحث از عوارض ذاتی این امور میکند از آنچه که منسوب باند بصحتی که غایه مطلوب این علم است و موضوع علت قسم عملی تصرف است در اسبابی که ضرور ی و مذبر آن و اعمال بدو علاج باد و یه و هر یک از این بحسب احتیاج طبیب بدان گفته شود انشاالله و چون اصل علت و عبارت علم فلان علم است شروع کنیم در قسم علمی طب متوکلا علی العلیم الحکیم قسم نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقاله اول چون مقصود بالذات از این علم حفظ صحت حاصله و استرداد زایله است و حفظ شی بعد از علم

بدان شی بود و علم باسباب او و معرفت او در بیان احوال بدن گفته خواهد شد و چون معرفه اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن شی باشد حالی اسباب را بیان کرده شود اما بعد معرفه مطلق چیز معرفه عام مقدم بود بر معرفه خاص پس بدانکه سبب در عرف عام آن چیزی را کویند که بدان توصل کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشی بود اعم از انکه توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود و این سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب یا داخل بود یا خارج اگر داخل بود بالقوه از اسباب مادی کویند چون چوب منبت یا سریر و اگر داخل بود بالفعل از اسباب صوری کویند چون صوره سریر که مرتبع باشد یا مدس و اگر خارج باشد از مسببی که موجد او ست ازا سبب فاعلی کویند چون نجار را اگر انجاد برای آنست از اسباب غایتی کویند چون جلوس بر سریر چون این معنی در ذهن مقرر کشت میدانکه اسباب صحت دو قسم است یکی آنکه صحت بدان مقرر میشود و این یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان و اگر مرکب است یا غلیظ بود و آن اعضاست یا لطیف و آن ارواح است یا متوسط و آن اخلاط است و سبب صوری صحت اعتدال مزاج بود و قوی که بعد از او حادث شود و اسبابی اعضا که عبارت از عدم تفرق اتصال و سوء ترکیب است و سبب فاعلی صحت اسبابیست که اگر بر وجه مشاکلت و اعتدال وارد

کردد حافظ و موجب صحت بود والا موجب مرض و این امور اگر محتاج الیه بود در جمیع افراد زمان و جمیع افراد بدان محتاج باشند از استه فراوری کویند و اگر بعضی افراد محتاج باشند بدان جنسیه و اگر در بعضی زمان جمیع افراد مدان محتاج اند انسان و اگر بعضی افراد ضناعات و عادات و اگر محتاج الیه نباشد و ادوات خارجی و اسباب خاصی محتت سلامة افعال است که از قوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر کردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود بسبب غایی در ذهن مقدم بود و در وجود متوخر مقالة اولی در اسباب بادی صحت و چون این اسباب چهار است این مقاله منقسم شود بچهار باب

باب اول در ارکان و ازا اصول و عناصر و اسطقسات نیز کویند و آن اجسامی چند بسیط است یکی از اجزاء اول بدن انسان و عیزان از او مرکب شود و آن چهار است زیرا که یا متوجه مرکز یا متوجه محیط است و بر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب غایت بود جهة انچه طالب غایت محیط بود آتش است و طبع او کرم و خشک و محل او بالاتر دیکر ارکان بود چنانچه محدب کرة اوعاس متقعر فلک مستدیر باشد و فایدة او در مرکبات انضاج و تلطیف و کسر برودت عنصرین بارد ین و تفریق مختلفات و جمع متماثلات بود و انچه متوجه جهة محیط است نه غایة آن هوا است و طبع او کرم خشک تر بود و فایده او در مرکبات تجفیف و تحلل است و محل او زیر کرة آتش است و انچه متوجه جهة مرکز است آب و طبع او سرد و تر است و فایدة او در مرکبات سهولت قبول اشکال و ترک آنست و

محل او زیر کرة هوا است و انچه طالب غایت مرکز بود خاک و طبع او سرد و خشک است و فایده او در مرکبات حفظ اشکال و هیئات و امساک بود و الله اعلم بالصواب

در عرف اطبا رحمیت لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بسبب امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطه نشر ابخره باعضا منتشر کردد و اعضا را ببدو حیوة و بعد از دو قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و ازا روح حیوانی کویند و قوة حیوانی بدو قایم است و ازین روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیتی دیکر پذیرد و بواسطه محل او را مزاجی دیکر حاصل شود و ازا روح نفسانی کویند و قوة نفسانه بدو قایم است و این روح مفیض حس و حرکت باشد و چون بعضی دیکر بکبد رسد او را کیفیتی دیکر حاصل شود و ازا روح طبیعی کویند و قوة طبیعی بدو قایم بود و ازا و تغذیه و تنمیه و تولید حاصل کردد پس تحقیق بقول معلم اول و محققان حکما یک روح است که در هر محلی باعتباری ازا و صورتی پیدا میشود و بحسب هر قول اطبا همین است که هریک باستقلال روحی اند و الله اعلم

در اختلاط بدانکه غذا که وارد بدن میشود تا آن وقت که خیره تمام اعضا میکردد او را اجهار استحالت لاحق میشود و هریکی را ازان نضجی کویند و در هریکی خلاصه و فضلة از یکدیکر متمیز شود و خلاصه جهة تغذیه محفوظ ماند و فضلة بطریق سهل مندفع شود و هضم اول ازان زمان است که دهن ازا منضج میکند تا در معده قرار کیرد و مشابه کشک کردین شود و ازا کیموس میکویند بلطف آن بطریق ماسار یقا که عروقی چند شعری است میان کیسه

و معده بکیلد بسر ود و کثیف آن بطریق مجاور دفع شود و ازا براز کویند و هضم دوم در کبد است و آن عبارة است از استحالت کیموس باخلاط خاصة آن با دوره رود و فضلة که مایه تهیت بطریق کلیه و مثانه مندفع کردد و ازا بول کویند هضم سوم در عروق است و انعبارة از استحالت اخلاط باعضا بجسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضاست و انعبارة از استحالت رطوبة و ماده که مشابه اعضا شود باعتبار هیئات و صورت هر دو معتدل شود بالفعل و هریک از اعضا در قوام تمام و فضلة این دو هضم مثل عرق و دوسخ مندفع شود پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارة از اخلاط اربعه است و عمل هضم سوم ایجاد رطوبة ثانیه است از ماده و معمول خود و آن رطوبة یا فضول باشد یا غیر فضول انچه فضول باشد بدن را بدان احتیاجی نباشد و اکر احتیاج باشد متعفن شود و آنرا مخالط اخلاط غیر طبیعی باشد و انچه غیر فضول باشد چهار صنف است یکی آنکه در عروق صفار و فاق موجود است و دوم تحلیل میشود و بجز هر عضو بجسب مزاج سوم آنکه بمنزلة جلال در اعضا منتشر است چهارم آنکه بتمام و التصاق اعضا بواسطه اوست اکنون بدانکه حلط جسمی رطب سیال است که کیموس اول بدان مستحیل شود و آن چهار است زیرا که انچه نضج تام یافته است انچه از و فاق بود صفراست و انچه رابب شود سودا و انچه متوسط بود یا نضج تمام یافته نباشد یا نه نضج تمام یافته باشد خون و انچه نضج تمام نیافته باشد بلغم و هریک ازین چهار طبیعی

و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنکی سرخ و طعم او شیرین و طبع او کرم و تر بود و تغذیه جمیع بدن بدو باشد منها با باقطی از اخلاط دیکر و غیر طبیعی از و یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب وی و در تقدیرین بصفراویه یا بسوداویه یا بلغمیه مایل بود اما بلغم طبع طعم او مایل بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و فایدة او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون شود و غذا بدن کردد و ازین جهة او را آخر غذا منیت و بهاخون در جمیع عروق جاریست و فایده دیکر آنکه باخون مخرج کشته غذا دماغ شود دیکر آنکه ترطیب مفاصل کند و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام سخ است زیرا که اکر متفق القوام بود یا رقیق بود ازا ماسی کویند یا غلیظ بود و این غلیظ اکر در کلیوی ماند باشد زجاجی کویند و اکر رطوبة بتحلیل رقیق حصی کویند و اکر مختلف القوام باشد اکر اجتماف او محسوس باشد مخاطی کویند و اکر غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار است غصص و ملح و نقه و حامض و بلغم مالح آخر اضافت بلغم است اما صفراء طبیعی لون او اصفر ناضج و طبع او کرم و خشک است و او در کبد بدو قسم شود قسمی باخون بعروق رود تهیة ترطیب دوم تا نفوذ کند در مناقذ دقیقه و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذاء بعض اعضا شود مثل ریه و قسمی دیکر بمراره ریزد و چون عمل امعاء و مثانه بر دفع براز و صفراء غیر طبیعی انچه در نفس خود فاسد شده باشد اکر در جکر بود مره و اکر کویند و اکر در معده محترق شده کرانا کویند و کرانی چون محترق شود زنکاری کویند

وآن بمنزله سم باشد وآنچه بسبب او ردی متغیر شده باشد اگر وارد بالغم رقیق بود مره صفرا
گویند واگر بالغم غلیظ باشد محی واگر سودا بود صفرا سودا وی اما سودای طبیعی در رگ
خون طبیعی باشد وطعم او بغصوصیت مایل بشیرینی وطبع او سرد وخشک است واو در جگر بدو
قسم شود قسمی باخون بعروق رود جهت تغذی وغلیظ دم وغذاء بعضی اعضا شود مثل عظم
وقسمی بطحال رود جهت تنبه ودغدغه بعده ریزد وغیر طبیعی از هر خلطی باشد که متحرق شود
واگر چه سودا طبیعی بود وآنرا رمادیه ومره سودا گویند والله اعلم بالصواب

در اعضا مشتمل بر مقدمه ودو فصل مقدمه در تعریف اعضاء وتقسیم او بر سبیل اجمال بدانکه
اعضا عبارة است از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج خلط حاصل شود وارسطو بر آنست
که اول عضوی که در شکم مشهود دلست وبعضی گفته اند که جگر وبعضی دیگر بر
آنند که چون ماده منی بقعر رسد در او غلیظی پیدا شود وچها رنقطه در وپدید آید یکی در
وسط دل ویکی در دماغ ویکی در محل جگر وچهارم فرا گیرد ویکی بر همه محتوی گردد اما تقسیم اعضا دو
وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا منقطعی مطلق بود چون دل ودماغ یا قابل مطلق چون لحم یا منقطعی و
قابل چون کبد یا منقطعی ونه قابل چون عضام ودوم وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم
رئیس یا مرئوس یا نه رئیس ونه مرئوس زیرا که اگر مبدأ فوق است که محتاج الیه است
در بقاء شخص یا نه چون دل ودماغ وکبد انشین آنرا رئیس گویند واگر محدد ومتمم فعل
عضو است آنرا خادم رئیس گویند واین خام یا بمثابه بود چون ریه قلب را ومعده کبد را

وآلات غذا بشکل دماغ را واو عینی انشایرا یا قوتی بود چون سرا بین قلب را
واورده کبد را واعصاب دماغ را واحلیل انثیا نرا واگر سبب قوة ونه مغذا واو بود اگر قابل
فعل رئیس شد آنرا مرئوس گویند چون طحال اگر قابل باشد نه رئیس ونه مرئوس چون عضام
وجمیع اعضا بسیط بود وآنرا اعضاء متشابه الاجزا گویند یا مرکبه بود وآنرا اعضاء آلی گویند
وبدان هر یک در فصل گفته شود انشاء الله

فصل اول در اعضاء مفرده وقسام آن

وده است اول عظم است وآن اساس بدن ودعامت حرکات بود ودو قسام آن بر سبیل
اجمال یاد کرده شود اما بجهة مخلوق است از صلب عظم چار پنجره دیوار یکی بتبرا سطح که
از قاعده دماغ گویند ودو بتبرا سقف که آنرا قحف خوانند وفک اعلی مرکب است از
چهارده عظم که عظام وجه وچشم وگوش است واتفاق دو عظم مرکبت ودر میان اتفاق
غضروفی است که او را بدو قسم بکنند وفک اسفل از دو عظم ودر نفکین بسی ودو دندان
مرکوز است از فوق دو ثنیه ودو رباعی از جوف جهت قطع اشیا ودو ناب جهت کشیدن از
هر جانبی پنج فرس جهت طحن ودر اسفل مثل این بود وعنق مرکب است از هفت عظم که آنرا
فقرات عنق گویند وبعد از او دوازده فقره ظهر وچهار ضلع که از طرفین در آن
مرکوز است وبعد از و فقرة قطن وپنج فقره است وبعد از و سه فقره عجز است وبعد از
سه فقره عصعص است وتر قوه دو عظم است از آن سینه خلف عظم که آنرا عظام قص
گویند ودر آخر آن غضاری فم معده عظمی غضروفه است که آنرا عظم خنجری گویند وبا

دوعظم است از طرفین بهم متصل وآنرا چهار جزو است قدام را عظم گویند وجزو خلف را
عظم ورک وجزو طرف وحشی را خاصره ومرتفعه وجزو اسفل انسی را حقی ورک اما دست
مرکب است از کف وعضد متصل بدو است وبعد از او ساعد که مؤلف است از ذوعظم که او را
زند اعلی وزند اسفل گویند وبعد از او رسغ است عظم است که در دو صف نهاده اند که آنرا ارساغ گویند
وپنج مشط هر یک را سه عظم وپای مرکبت از فخذ که آن بزرگ ترین عظام است وقصبه ورضفه
مرکوز است ومتصل بدو ساق است مؤلف از دو عظم که آنرا قصبه صغری وفصبه کبری گویند
وعظم رکبه که از را رصفخوانند وقدم مرکبست از کعب وعقب وعظم زوری واخمص که از دوازده
گویند وچهار رسغ پنج مشط وپنج اصبع هر یکی سه عظم الا ابهام که دو عظم است

عظم چهارمی است که بدانی بر بیضی می برون آید از آنجا که برون می آید عدد استخوان بوجه
صحیح از حرم صید کن بدان تشریح دوم از اعضاء مفرده غضروف است وآنچه مسمی است بنیه بعظم
اما از و سست تر است وفایده آن منع اصطکاک عظم بعظم بود ودر تریح ترکیب اعضاء صلبه
بابنیه وقایم مقام عظم است وغضروفی که عظم در او مغمود باشد سوم عضو است وآن چیزیست
لین درخس وانعطاف وصلب در انفصال وفایده او بالذات قاضر خس وحرکت
بود وبالعرض سند او تنبیه اعضا وعضو نوعی است نوعی از دماغ رسته است وآن گ
ویک نوع است وفردی وخس وحرکت اعضا که دون عنق است بدان حاصل شود
وچهارم عضل است وآن عضویست مؤلف از لیفات عصب وتر ومشط یا رباط که

باهم منسج کشه وفرج وخلل آن مخوض بلحم است عنق بر و محیط شده وفایده
او تحریک اعضاست بواسطه تشنج واسترخاء او وعضل اگرچه مرکبست اما او را از
اعضاء مفرده گرفته اند بخ وتر است وآن چیزیست که مشابه جوهر عصب است وبالحقیقت عصب
۲ عضل واعضا متصل است جهة تحریک اعضا مثلهم رباط است والحقیقت شبیه بعصب
اما تا بحس نیست وفایده او ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضو دیگر بود واز اعقب نیز گویند
هشتم شریان است وآن عروق منخرکه بشد ومخلوق از لیف عصب بود واز بطن ایسر
قلب رسته ودر حرکت انبساط وانقباض تابع او است وفایده او ایصال روح حیوانی
است بجمیع بدن وجمیع شرایین دو طبقه باشد الا شرایین وریدی که یک طبقه است
وبر بمیرود واشتم وریدست واو عروق ساکنه است که از جگر رسته است وتغذیه
وتنمیه از اخلاص میشود ومجموع او رده یک طبقه بود الا وریدشریانی که دو طبقه است
وبر بمیرود نهم عنق است وآن حسی است عصبانی از لیفات منسج کشه جهة حفظ
شکل واهیات اعضا انشده بدو نوشیق واشتراک آن با دیگر واقامه حس در اعضا
عدیمة الحس مثل کبد وطحال واین نه قسم رسمی مشکون شوند وچون منفصل کردند بتبهم
پذیرند مگر بعضی از آن در زمان مطعوبیت وآنچه عبرانین بود مثل لحم وشحم از خون
مشکون میشوند وچون منفصل کردند تبهم پذیرند دهم طحم است واو انفعلیست که
که از دم طبیعی متولد شود وفرج وخلل اعضا را مملو ومخوکرداند وعاقد او حرارت بود

وبعضه بدین اقسام تنجم وسمان وشعر وظفر نامیده اند واز اعضاء مفرده شمرده اند ودر
آن نظر است زیرا که تنجم وسمان داخل لحم اند وشعر وظفر از زواید وفضلات اند وجلد مرکب
است نه مفرد وبیان هر یک گفته آید اما تنجم جسمی است متخلخل که از مادهٔ مائی دم در اعضای
عصبانی مثل ترب ومعا متولد شود وبواسطهٔ بروز دست محل منجمد گردد وعاقد ابر رودست
وسمان مشابه لحم است واز دمی دسم متولد شود واو مرکب است از لحم وشحم وشعر جسمی است
که از بخار دخان متولد شود وطبیعت بحسب تفاعل از اخ مکنه بطریق مسام وبعضی از شعر
بنت را بود هیچو حاجب وطبه وبعضی زینت وذفایه را هیچون موی سر ومژه وظفر جسمی
غضروفی وعدیم الحس که متصل است بسلامیات انامله وفایدهٔ آن از حک وقبض ومانند
بود وجلد عضویست مشبه از لیفات وشحنطایا بحسب فضل ان ملحم شده و
هیچو غشایی بود وجمیع بدن را وفایدهٔ آن حفظ شکل وهیئات واغاذه حس وادراک
ملموسات بود وآلهٔ اعلم **الصنف دویم** در اعضاء مرکبه واو را اعضائی از انجمله گویند
که بعضی آلات جبوه وشفسین وبعضی آلات حلق وبعضی آلات غذا وبعضه آلات
شعور وبعضی آلات تناسل اما اعضاء جبوه وشفسین ورئه ومجاری قلب اشرف اعضاء
ورئیس مطلق ومحل روح حیوانی بود واو مؤلف است از لحم صلب وانواع لیفات وغشای
غلیظ بدان محتوی که انرا غلاف قلب گویند وشکل او مخروطیست وقاعدهٔ او از بالا
است وآن عضروف است برباطات وثفنه مربوط ومحل دل میانهٔ سینه است مایل

بطرف چپ واو را دو بطن است بطن ایمن محاذی کبد است ودر او خون پشتر از روح
بود وازکبد ریدی بدو متصل است چنبر رسانیدن خون لطیف وبطن ایسر بزرگ تر است
ودر او روح بیشتر از خون بود وآنرا بشغاف قلب کوبند واز او دو شریان طالع شده
است یکی از شریان وریدی که بریه میرود تا چنبر نسیم از او ورسانیدن دم لطیف
بدو ویکی دیگر شریانی بزرگست که اصل جمیع شرایین بود وآنرا بهر او ریطی کوبند ومیان
این دو بطن منفذی است هیچون قمعی برای لطیف دمی که از بطن ایمن بهبطن ایسر میرود وآنرا
دهلیز خوانند واز طرفین قلب قریب بقاعده او از موضع دخول دم واز موضع دخول نسیم دو زایده
هست که آنرا اذان قلب گویند **حجاب** عضویست مرکب از جوهر لحمی غشائی وعصبی
ومحرک ومخدر ریه ودر انقباض وانبساط واجب است میان آلات غذا وآلات
نفس ریه مخلوق است از لحم وردی سجف واز شعب شریان وریدی وشعب ریه شریانی
وشعب قصبهٔ ریه وغشای ذوالحس پیوسته مجموع کشیده او باد وشق شده است شق طرف ایمن
شعبهٔ منقسم شده است وشق طرف ایسر بدو شعبه وجمیع کرد قلب برآمده وفایدهٔ آن تروح
قلب است بواسطهٔ جذب نسیم واحالت آن با کیفیتی مناسب مزاج قلب ودفع بخار دخانی واو
مبداء صوت است **الحلق** اما حلق عبارة از مجموع تجویفی است که آنرا حنجره گویند
در اعضاء غذا یاد کرده شود وقصبهٔ ریه عضویست غضاری شکل مؤلف از غضاریف وغشاء
بدان کشیده واو از اقدام مری نهاده است وفایدهٔ آن نفس است که عبارة از جذب

نسیم ودفع بخار بود وبالای او حنجره است وآن عضوی غضروفی است مرکب از اقدام
وحنرر نفس بود واو مرکب است از زر غضروف یکی از طرف قدام که انرا درقی ودرسی
نیز گویند برشکل گذرده ودیگر از طرف خلف که مایل مری باشد واین دو کوچک ترند یکی را
نام نیست ویکی را یکی گویند برای آنکه در حالت بلع بدان می افتد تا چیزی در قصبهٔ ریه نرود
انطباق وانفتاح وانغلاق حنجره بدو حاصل میشود ودر جوف حنجره جسمی است شبیه بلسان مزمار
که بانضمام وانفتاح بدر دو صوت بدان حاصل شود **قصبهٔ الریه** وآنهات عضویست طحی صنوبری
شکل از بالا حنجره او گنجه وفایدهٔ او تصفیه هوا بود از دخان وبخار ومحل صوت باشد ولوز
بین دو عضو اند از لحم غضاری شبیه بقصبهٔ ریه که از اهل زبان برسته اند وفایدهٔ آن منع هواست از آنکه
دفعتا نفوذ نکند اما آلات شعور دماغ وچشم وگوش وبینی است **دماغ** عضوی است
ومحل روح نفسانی بود واو مرکبست از مخ واورده وشرایین وغشائی رقیق که ملاقی نخاع
اوست وغشائی که هیچو بطانه این غشاست وعماس قحف است وشکل دماغ مثلثی مخروطی بود
وقاعدهٔ او مقدم راس است والین از موخر است براکه هیئت اعضاء حسی است وذکا
او از موخر دماغ است واصل جمیع اعصاب حرکت است ودماغ از جهه عرض کرانه
طرف پیشانی بود تا پس سر بر دو قسم می شود واین را بطون دماغ گویند واو سع بطون بطن مقدم
است ودر زیر بطن او سط بجوفی است که آنرا معصره گویند تفضلات دماغ انجا مجمع میشود وبحرکت
فرو می آید وغشائی که عماس جوهر دماغ است مانند تر ایده وغضون بر هم افتاده است از

آن صوتی هیچون گرمی پیدا نشده وبواسطهٔ حرکت انبساط وانقباض شرایین آن نیز
متحرک **نخاع** مشابه جوهر دماغ است وخلیفه اوست ودر راسه غشاست واز مخ
دنبالهٔ دماغ برود که در فقرات منفذ شده تا عصص پس **چشم** عضای شریفه است ومرکبه
است از سه رطوبه وسه طبقه ودر او اعصاب شرایین او وارده متفرق شده **شعر**
کرد آفریده کار تعالی بعضو خویش چشمت هفت پرده وسه آب منقسم صلب مشیمه شبکه
زجاجی ربس پس عنکبوت بیض عنب قرن وملتحم طبقهٔ اول که عماس هوا بود ملتحم
گویند وجوهر آن لحمی رسمی است ومتصل است بعضلات محرکه وطبقهٔ دوم را قرنیه گویند واو بعد از
ملتحم است وطبقهٔ سوم را که بعد از قرنیه است عنبیه گویند واو لون او مختلف است ودر بعضی اشخاص
سیاه ودر بعضه اشهل ودر بعضه ازرق وبعد ازین طبقه رطوبه بیضی است وآن رطوبتی شفیف
شفاف بود وطبقهٔ چهارم بعد از وست وآنرا عنکبوتیه گویند واو غشائی رقیق است مانند
نسیج عنکبوت وبعد از او رطوبه جلدی بود وآن جسمی است مانند جلد بغایت شفاف وطرف ظاهر
او رهن است جهت انطباع مرئیات وطرف باطن او مخروطست باو رقیقه عنبیه محوفه که حدس ابصار
بر آن بود مرکوز کرده وبعد از و رطوبه زجاجی است که شبیه بابکیه که احزه شبیه وطبقهٔ مجوفه را که
گویند واو بعد از رطوبه زجاجی بود وطبقهٔ ششم را مشیمه گویند وآن هیچو غشائیست پر مجوف چون
شده است طبقهٔ هفتم صلبه گویند واغشایا غلیظ است که ملاقی عظم عین بود وبتحقیق
ابصار رطوبتی جلدی حاصل میشود وباقی آلات ومعدات او از جهه رطوبه بیضی حافظ

است تا بواسطه او شعشه و فغاد در جلدی منطبع نگردد که موجب اضرار او شود و زجاجی مقدمی
است و طبقات از قدام و خلف بهجوه فایقه او فینا رک الله حسن الخالقین گوش عضوی
عفر و فیست و هوا متموج در او مجتمع میکردد و در نقعه عظم صخری نفوذ میکند و چون مصادم
عصبه میشود که در صماخ مفروش است و قوه سامعه در او است ادراک اصوات حاصل
میکردد بخلاف بدانکه مخترین چون بالای هم بنی رسه بدو تجویف منقسم میشود قسمی باقصاء فم
منتهی شود جهة تنفس و بشناق هوا و قسمی باقصاء بعطای که بشبه بمصفاه است منتهی کردد جهة
دفع فضلات دماغی و نادیه رواج کند بدان دو عضو که بشبه بدو سر پستانند و ادراک روایح
بدانشان حاصل شود اما اعضاء آکلات غذاء اول آن مجری دامن است که فایده آن ظاهر
است و دندان جهة قطع و طحن در آن موجود است نابان مولف است از لحم اعصاب و شرایین
و اوردة و اعصاب و در داخل او قطعه لحم غددی هشت جهة انتخاب لعاب تا بمعلوم مخلوط کردد و زبان
در ساخت و از زواد و تقلیب مجموع مهمه فم است و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود لب
مخلوق است از لحم عضل و عضل و شریان و وریدو فایده او ستر دامن و حفظ مضغ و حبس طعام
و اعانة تکلم است مری مرکبت از لحم و غشا و دو طبقه است و متصل بنهایة قم
بدایت معده است و چون برا بر عظم صخری رسه فراخ کردد و آنرا قم معده کویند و بعد آن تنکی
بود معده دو طبقه است داخل آن عصابی جهة حس و خارج آن طحالی جهة هضم و تکوین
حرارة و از قسم معده بنید پیچ فراخ شود تا بنهایة آن که نزدیک ناف است و برشکل

کهوری

کدوی بشده و غذا در او مستحیل بکیلوس شود امعاء مخلوقست از لحم شبه و اورده و شرایین
و لیفاء عصابی و معاشش قسم است اول از اثنا عشری کویند متصل بقعر معده و بواب
نیزش کویند زیرا که در وقت هضم مغلق بود و چون هضم تام شود منفتح کردد و دوم را
صایم کویند و او بعد از بواب است و عروق ماساریقا از و نیز جذب لطیف کنند و صفرا
از مراره بدو منصب شود و سوم را دقاق کویند و او بعد از صایم بود و در او لیفات بسیار
باشد و این هر سه را امعاء دقاق کویند چهارم را اعور کویند او چون کیسی است
که مدخل مخرج آن یکیست و پنجم را قولون کویند و ششم را امعاء مستقیم خوانند و آخر
همه است و بمقعده متصل است غرب از شعب ساریقا مصبوغ او رده و شرایین
منشعب بود و رطوبتی دسم بر آن متریشح شده و بسبب برودت محل منجمد کشته و
از جمع چون پرده حاصل شود و کرد معده بر آید برای نکوئن حرارة و معاونت هضم مکر
عضوی رئیس است و جوهر آن لحمانی بود و بی حس و غشائی ذو الحس محلق او شده و محل او
طرف اعین است و محدب او بر باطات قویه با ضلاع مرتبط و متعر او عماس طرف اعین
از متعر معده است و از انجا زایده است بمنزلة بیخ جمیع بر معده محتوی شده و از متعر کبد بجرح
رسته است که آنرا باب کویند بعضی در نفس کبد منتشب شده است و بعضی بیرون
آمده جهة جذب قسم غذا و انرا سار یقا کویند از معده و بعضی از امعاء لطیف غذا جذب کنند
و در شعب دوازده حمل جمع کردانند تا بقلب آید و خلط از هم متمیز شود و از محدب کبد عرق رسته

نسخه ۱۲۵۰ ق

که آنرا اجوف کویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده است جهة جذب دم و انچه از
و خارج شده است اصل او رده است و بدو قسم میشود قسمی صاعد شود و با علاء بدن منشعب
کردد و قسمی هابط کردد و باسفل بدن متفرق شود مراره عضوی عصابی است همچون کیسی
و فمش بمقعر کبد متصل است جهة جذب صفرا و از و رکی بیرون می آید و بدو قسم میشود
قسمی بمعاء صائم متصل است جهة رسانیدن صفرا بدو و قسمی بقعر معده متصل است جهة انصباب
صفرا باو طحال عضوی لحمانی است بر شکل زبانی و محل او جانب ایسر است محدب او عماس
اضلاع و متعر او عماس قعر معده و عروق و شرایین در او منتشر شده است و او را دو مجری است
یکی متصل بکبد جهة جذب سودا از او و یکی متصل بقعر معده جهة انصباب سودا بدو کلیه
عضویست مولف از لحم غلیظ و عروق و شرایین و غشائی غلیظ حساس بر آن محوی شده
او مانند بیضه دایره ایست و کلیه دو است و بر باطات قویه بطرفین صلب مربوط است
و کلیه یمنی بلندتر از یسری بود فایده ایشان آنست که فضله کبدی بر ایشان ریزد و بدیشان
که در آنجا شبه جهة غذا خود جذب کنند و باقی بمثانه ریزد مثانه کیسی بلوطی شکلی است
مولف از لیفات و دو طبقه است بول در او مجتمع میشود و دفعتا بقبل مندفع میکردد و در او
عنقی هست که بول بدان طریق دفع شود اما اعضاء شامل انثیین و قضیب و رحم است کرد او
بر آمده اند و لیفات بسیار در آن پیدا شده و غشائی بر و کشیده و منی از فوهات
این عروق با نثیین میریزد و مجتمع میشود انثیان مرکبت از لحم غشا غددی و در او مشیمه

نسخه ۱۲۵۰ ق

بسیار است و او رده و شرایین و اعصاب بدو متصل و غشائی بر و کشیده و منی در او
جمع میشود و بفتح حی یابد و بواسطه جماع جوهر انثیین سفید میکردد همچنانکه در لبان دم طبیعت بشیر
میشود و منی از قضل هضم رابع متولد شود و با نثیین آید تا او را اصلاحیت قوله و استعداد آن
حاصل شود و انثیین رجال بزرگ و ظاهر و ستبر بود و انثیین ناصیغ و بهن باشد و در اناث
فرج همچنان باشد قضیب مرکبت از اعصاب و شرایین و او رده و غشا آن لحم مخروطی شبه است
و در او مجری بول و منی روزی است و او از عظم عانه رسته است و اصل او رباطی محکم
بود و غوطه او کهنت که نجاو لیف و پرچ متصل شود و شرایین او بروح و او رده او بدم و حس
حشفه او بغایت بود تا انسان از مجامعه ملتذ شود و موجب بقاء نوع بود و فایده قضیب الصاق
ماده زرع بود بمستقر خویش رحم عضویست مولف از لیفات عصابی و دو طبقه است و او
همچون قضیبی مقلوب است و موضع او در راه مثانه و قدام معاء مستقیم بود و فوهات عروق بدو
متصل شده است جهة دفع فضله طمثی و نقیه جنین و او را قرنی هست محاذی فم فرج برای خروج
طمث و جنین از و و وصول منی بدو و رحم در حالت علوق منضم میشود و در حالت ولادت
فراخ میکردد و فضله طمثی در حالت آبستنی غذاء جنین میشود و در حالت رضاع مستحیل بشیر
میکردد و رحم را شوق بجذب منی هست و ازین جهة در وقت مجامعه مایل میشود بطرف
فرج و فایده رحم آنست که منی در او قرار کیرد و جنین از و متولد شود کیفیت تولد جنین
بدان که منی مرد و زن اکر با هم در رحم قرار کیرد و از جمع سوء المزاج خالی باشد و رحم صحیح

وقتی بود و از واردات خارجی و اسباب بادی هیچ مانع نباشد از قوهٔ غاذیه که در منی مرد است
و از قوهٔ منعقده که در منی زن است در آن امزاجی پیدا شود و چهار نقطه مانند حباب در او پیدا
شود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی بر مجموع محتوی شود و حافظ حرارت
عزیزی و روانی جهتها بود و فواتات عروق پیدا و متصل کرده تا از آن مجری غذا گیرد طفل را بماند و این را
حالت اولی گویند و هفته تمام شود و بعد از آن ظهور نقطهای سرخ در آن پیدا شود و منافذ
عروق پدید آید و سبز تا چنین خون طلعت جاری شود و این را حالت ثانیه گویند چهار روز تمام شود
و بعد از آن علقه شود و آنرا حالت ثالثه گویند و این پنج روز بود و بعد از آن مضغه گردد و یعنی
عضا از هم متمیز شود و فصلی صالح از دم حیوانی و طبیعی پدید و تمیز شتج کرده و مستعد آن کرد که از واهب
الصور تعالی و تقدس روح حیوانی پدید و معتبض شود و این را حالت رابعه گویند پدید و از ده
روز تمام شود و بعد از آن مزاج ذکوری و اناثی ظاهر شود و اعضای اصلی تمام شود و آنرا
حالهٔ خامسه گویند سه روز تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و عروق و مفاصل و مجاری
و مفاصل بظهور رسوند و این را حالت سادسه گویند در پنج روز تمام شود و این حالات
مذکوره در ذکر ان بدهٔ اقصر شبه و در اناث بدهٔ اطول چنانچه گویند خلقت پسر بسی روز تا چهل
روز تمام شود و از آن اناث بچهل روز تا پنجاه روز و بعد از آن تمام یابد تا مدهٔ شش ماه
که اقتدا مدت حمل است و جنین در ضعف یام تمامی خلقت متحرک گردد و در سرهٔ ضعف یام حرکت
بوجود آید مثلا اگر بسی و پنج روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود و بیست و ده روز که هفت

ماه باشد

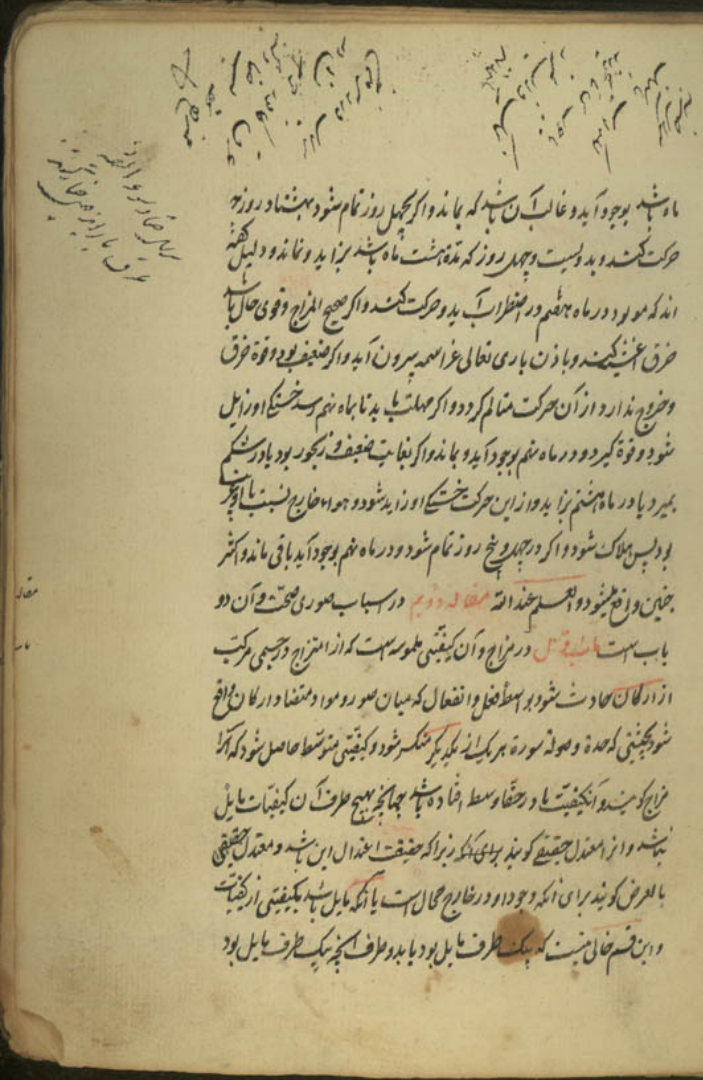

ماه باشد بوجود آید و غالب آن باشد که بماند و اگر چهل روز تمام شود بهشتاد روز حرکت کند و بد و بست و چهار روز که مدهٔ هشت ماه باشد بزاید و نماند و دلیل کشته
اند که مولود در ماه هفتم در انتظار آب بد و حرکت کند و اگر صحیح المزاج و قوی حال باشد
خرق غشیمه کند و باذن باری تعالی غرا صحه بیرون آید و اگر ضعیف بود و قوهٔ خرق
و خروج ندارد و از آن حرکت متمادی کرد و اگر مهلت یابد تا ماه نهم رسد خشک او و از ایل
شود و قوهٔ کبر د و در ماه نهم بوجود آید و بماند و اگر بغایت ضعیف و زبون بود با در شکم
بمیرد یا در ماه هشتم زیاد و از این حرکت خشک او و زاید شود و هوا خارج نسب با آنچه
بود پس هلاک شود و اگر در چهل و پنج روز تمام شود و در ماه نهم بوجود آید باقی ماند و اکثر
جنین ولد ذکر شود و الله اعلم عند الله

مقاله دوم در اسباب صوری صحت و آن دو
باب است

باب اول در مزاج و آن کیفیتی مطبوعه است که از امتزاج و ترکیبی مرکب
از ارکان حادث شود بر سبط فعل و انفعال که میان صور و مواد متضاد ارکان واقع
شود بحیثیتی که صدمه و صولهٔ هر یک از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط حاصل شود که آنرا
مزاج گویند و آن کیفیت یا در حقاو سط اضافه باشد چنانچه بهیچ طرف آن کیفیات مایل
نباشد و از اعتدال حقیقی گویند برای آنکه زیرا که حقیقت اعتدال این باشد و معتدل حقیقی
بالعرض گویند برای آنکه وجود او در خارج محال است یا آنکه مایل باشد بکیفیتی از کیفیات
و این قسم خالی نیست که یک طرف مایل بود یا بدو طرف آنچه یک طرف مایل بود

چهار قسم است اخر مجانبی یا ابرد یا اسخن یا ارطب یا بدو طرف مایل بود و این نیز چهار
قسم است اخر و اسخن و ارطب یا برد و ارطب یا برد و اسخن و این هشت قسم را غیر معتدل
گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است و این کیفیت ملموسه که بدین نوع قسم آمده است
بحسب اعتدال و عدم اعتدال با عتبار قسمت عقلی سه است اما اعتدالی که منجر عنه اطباست
و پیشینیان معتبر است آنست که بر هر مزیکی از ان قسمی از این کیفیته که بنسبت با این
مرکب اقوی و ابلق منوفر و محصل کرده بر اعدل قسمت و نسبت این اعتدال نه از نقطهٔ
دل و نکاته مشق است همچنانکه در قسمت عقلی ملک از عدل دو قسمت مشق است و این
اعتدال را هشت اعتبار عارض شود زیرا که اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسانی
یا بحسب صنف بود مثل ترکی و هندی یا بحسب شخص از هر صنفی که باشد یا بحسب عضو هیچ اعتدال
جلد و هر یکی ازین بقیاس با داخل بود یا خارج بود پس اعتبار آن ثمانیه منحصر شود اما اعتدال
را خلاف است که اعدل اصناف کدام است شیخ الرئیس بر آنست که سکان حوا هو اعدل
اصناف زیرا که شب و روز آنجا یک است و سورهٔ کیفیت هر یک از آن منکسر میشود پس اعدل
بقاع بود و نیز موازی معتدل النهار بود و امام رازی بر آنست که سکان اقلیم رابع اعدل اند
برای آنکه وسط اقالیم است و توالد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال بحسب مشخص اعدل
مشخص بود از اعدل صنف و بحسب عضو گفته میشود ع امزجه الله عضاء بدانکه
گوهر چیزی در بدن روح است پس قلب است پس منی پس خون پس کبد پس لحم

بسم الله

امور ظاهری و آنرا حواس ظاهر گویند و آن پنج است اول باصره و آن قوتیست در تقاطع
عصبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ بعینین می آید و او را ک الوان
و اشکال بر وجه حاصل میشود و حکمت در این آنست که تا محل او را ک عینین یکی باشد و مدرک
ایشان یکی بود و این قوة بوسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه است بر طوبة جلیدی میرسد
تا او را ک الوان و اشکال کند دوم قوة شامه و آن قوتیست که بوسطه روح جاری
میگردد در عصب کمثبه مخلبی الذنبی است که از مقدم دماغ بمنخرین می آید و او را ک را یحه مشمومات
کند سوم ذائقه است و آن قوتیست که او بواسطه عصبی که در زبان مفروش است و بمجوف
لعاب او را ک طعوم میکند چهارم سامعه است و آن قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش
شده است موجود است تا بوسطه وصول هوا او را ک اصوات میکند پنجم لامسه است
و آن قوتیست که موجود است در رقیقات و منتظمات اعصاب که در جمیع بدن منتشر است بدان
ملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر میشود **قسم دوم** مدرک امور باطن است
و آنرا حواس باطنه گویند و آنها پنج قوة است اول حس مشترک و آن قوتیست که هر چه
بحواس ظاهر مدرک میشود موذی بدان میکرد و ازین جهت حس مشترک میگویند و محل
او بطن اول دماغ است دوم خیال است و او را خزانه حس مشترک گویند زیرا که هر چه
در یابد بدو سپارد و محل او مؤخر این بطن است سوم متخیله است و او را مفکره گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال موجود است و این تصرف بترکیب یعنی چون

مزاج مهیا شد و تغیری که از مشمومات حاصل میشود از دیگر میشود و آنچه طیبه است بواسطه
مناسبت با روح و سرعت نفوذ مقوی و حافظ صحت بود و آنچه کریهه بود بالعکس و ازان
تنفس باغتاب است که موجب تحلیل رطوبة و استسقا بود و بوصداع یا درد امتداد شد
و همچنین اندفاق در رمل کرم امراض رطوبی را نافع باشد و استنشاق در زیت تنتج و عطارا
مفید است و مثل رشش آب بر روی که موجب انتعاش قوة و ازاله کرب و تعب میشود خصوص
که با ملاعبه بود **مقصد دوم** در تعدید اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب بر دو قسم
نفسانی بود و چون فکر یا بدنی چون حرکت ریاضت و ملاقاة مستحثات از اغذیه و ادویه
چون انکباب و امثال بود خواه بانکباب خارجی و انکاثف مسام و عفونت و اختلاط و اسباب بر دو قسم
حرکت و سکون هر طایفه بود و استعمال هر دو آنرا داخلی و خارجی و فجاجه اختلاط و افراط در
استعمال مستحثات و افراط در تقلیل و تکثیر غذا و اسباب طوبیه استعمال مرطبات بود در
کثرة اکل با جودة هضم و سکون و نوم و اجتناب محللات و مجففات و اسباب یبوسة
استعمال محللات مفرطه و مجففات بود و بحسب داخل یا خارج و اسباب ملاسة از دو اصل مثل
شاهوں مرطبات و مولدة اخلاط رطبه ازخم بود و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه
مملسه و هوا کثر و اسباب خشونت ملاقات محللات و مجففات با فراط و قلت رطوبات بود
خارجی و داخلی و اسباب استرخا قوة دافعه و ضعف ماسکه و رقت مادة و تنوع طبیعت
بدان طرف بود و اسباب اجتماس قوة ماسکه و ضعف دافعه و غلظ مادة و رخوت مادة بود

و توجه طبیعت بطرفی دیگر اسباب فساد شکل فصور قوة مصوره یا رداءت منی بود و اصل
خلقت یا رداءت انفصال از رحم یا رداءت تغییط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت خویش
یا فربه و سقط و مثل آن بود اسباب سته حدوث چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثقل
یا التحام منفذ یا انطباق مجری بواسطه ضاغطی یا حبس مجاری اسباب ابتناع مجاری ضعف
ماسکه باشد یا شدة حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه اسباب بزیادتی مقدار و عدد
کثرة مادة و شدة قوة جاذبه باشد اسباب بنقصان مقدار و عدد در اول خلقت بسببی
از اسباب خارجی بود مثل قطع و تاکل اسباب فساد وضع بمقاربت عضوی بعضوی
تشنج یا التحام بود یا ولادی باشد و بمباعدة عضو از عضوی تشنج یا استرخاء یا انزعاج
بود یا ولادی باشد اسباب تفرق اتصال از داخل مادة اکال یا حرق بالذاع بود
یا استیلای محمد یا شدة دافعه نه بمجری طبیعی یا حرکتی عنیفه یا انفجار روی بود و از خارج
مثل قطع بسیف و کشیدن بر لسان و سوختن با تش بود و اسباب قرحه حرارتی
بود که منفتح گردد یا بوری که منتج شود یا بثرة که متاکل شود اسباب ورم امتلا از اخلاط
یا از مادة ریحی یا مائی بود و قوة عضو دافع و ضعف عضو قابل یا التساع مجاری یا
شدید بود اسباب جنس شاید که بدنی بود مثل قبله که از رطوبة مرخیه پدید آید
یا امری خارجی بود مثل ضربه و سقط اسباب وجع که عبارة از احساس ادراک
منافی بود مثل ضربه من حیث هو سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون

اوجاع مختلف و متعدد است اسباب آن نیز مختلف و متعدد بود یا ریحی که محمد غشا بود
و اوجاع مشهوره پانزده است اول حکاک و سبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم
خشن است و سبب آن خلطی خشن بود سوم ناخس است و سبب آن مادة نیز بود یا
ریحی که محمد غشا بود از جهة عرض چهارم محمد است و سبب آن خلطی یا ریحی بود که محمد عضو یا
عضل بود از جهة طول پنجم ضاغط است و سبب آن مادة یا ریحی بود که خارج بر عضو تنگ کند
ششم مفتح است و سبب آن مادة بود که میان عضل و غشاء او حادث شود و منفتح گردد
و سبب آن مادة ریحی بود که میان عظم و غشاء او حاصل شود هشتم رخو است و سبب آن
مادة بود که محمد عضو عضل باشد نهم ناقبت و سبب آن مادة غلیظ یا ریحی بود که میان
طبقات واقع شود دهم مسلی است و سبب آن همین سبب ناقبت و فرق میان او و ناقبت
آنست که مادة ناقب را نفوذی بود چنانچه محسوس شود که عضو را سوراخ کند و مادة مسلی در
آن موضع محتبس بود یازدهم خدر است و سبب آن خلطی بارد بود یا انسداد منافذ
روح نفسانی دوازدهم عرقبانی است و سبب آن ورمی حار بود در عضو حساس سیزدهم
عیائی است و سبب آن یا تعب بود و آنرا اعیاء تعبی گویند یا خلطی محمد و آنرا اعیاء
تمددی گویند یا خلطی لاذع و آنرا اعیاء قروحی گویند یا سبب ریحی باشد و آنرا اعیاء
ریحی گویند چهاردهم لاذع است و سبب آن خلطی حار بود یا پانزدهم نقیل است و سبب
آن مادة بود که در عضوی غیر حساس کرسی از غشا معلق بود یا غشا کرد او در آمده

و بواسطه انحراف اغذیه احساسی تقبل کند بابت بود یا بی بود که در عضو حساس واقع شود و حس عضو را باطل کند همچون سرطان نغوذ بالله اسباب سکون و جمع قطع سبب موجع بود بخلاف رت و مسقرغات یا مخدرات و خواب نیز از مسکنات و جمع بود و بخفیف مسکن و جمع قطع سبب است اسباب بخمه و امتلاء از هر دو بیرون نیست یا امر خارجی بود مثل استعمال مرطبات نا توفر رطوبته فضلی و موانع تحلل یا امری داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا سدة ماسکه یا ضیق مجاری اسباب ضعف انواعست زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو شود یا وارد روح یا وارد دات قوی اگر وارد عضو شود سوء المزاج و سوء التر کیب بی تفرق اتصال بود و اگر وارد روح میشود سوء المزاج بود و تحلل بکثرة استفراغ و اگر وارد قوة شود کثرة صدور فعل از آن قوة بود و اگر اعتبار اسباب بعیده کنند هوا یا وکل و شرب نیز از اسباب ضعیف بود و اسباب جمیع حالات غیر طبعی یا بیش می مضعف بود همچون رعشه یا بیهوشی تشنج همچو فواق یا بس یا فضولی موذی نیز همچون ناضج یا موذی بلذع همچو قشعریر یا ریحی که طالب خروج بود همچو اختلاج

مقالة چهارم در احوال و اعراض و علامات و این مقاله مشتمل است بر دو باب

باب اول در احوال و اعراض بدانکه احوال بدن انسان بمذهب جالینوس سه حال است

صحت و مرض و حالة ثالثة اما صحت معنی طبعی بود که با وجود آن افعال از بدن انسان بی سلامت صادر شود و مرض معنی غیر طبعی باشد که بی واسطه موجب آفة افعال بود و حالة ثالثة معنی نه آنست که صحت بر وصادق باشد و نه حد مرض زیرا که حالتست که افعال مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم هم نیست چون حال شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمعند در وقتی و احد معنی بسبب یا شخصی در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمعند در شخصی اما در دو جنس همچو صحت و مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار یا مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی که در زمستان یا در سن شباب صحیح باشد و در تابستان یا سن طفولیت مریض و بعکس این اما افعال بر سه نوع از قسمت صحت و مرض است و میان ایشان واسطه نیست و بر تقدیر شوت واسطه در حدی که او کفه است خلالی نیست اما عرض معنی غیر طبعی بود که بواسطه مرض موجب افتی شود او تابع مرض باشد و شاید که عرض نفس خود مرض باشد و شاید که عرض سبب مرضی شود همچو وجع قولنج که سبب غشی میشود و شاید که هم عرض و هم مرض باشد چون حمی و سعال که عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود و منفذ مرضی و سبب انضمام عرض میشود و بواسطه اقتضاء حرکت عنیفه و سعال که عرض قرحه ریه است و سبب ضعف معده میشود و نفس خود مرض باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد بر سه جنس است اول امراض سوء المزاج باشد و آن شش قسم است که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج ساذج بود و مادی بود جنس دوم امراض ترکیبی بود و آن بر چهار قسم است امراض خلقة و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقة چهار است

اول مرض شکل و او آنست که شکل از مجری طبعی متغیر شود بکیفیتی که مرض باشد مثل اعوجاج مستقیم و استقامة معوج دوم امراض مجاری یا آنکه فراخ شود مثل استسقاء عضو همچو فوهه یا تنگ کردد مثل خناق که آن تنگ شدن منافذ نفس است یا مسدود کردد مثل انسداد عروق کبد و غیره سوم امراض تجاویف یا آنکه بزرگ شود همچو کبسی انثیین یا کوچک کردد همچو صغر معده یا خالی شود همچو خلو تجاویف قلب و فرج مهلک یا ممتلی و مملو شود همچو مرج و سکته چهارم امراض صفایح است همچو ملاسة معده و خشونة قصبة ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضوی خاص بود همچو عظم لسان و داء الفیل و بزیادتی عام بود همچو سمن مفرط یا نقصان خاص بود همچو صغر لسان و عام بود همچو هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی طبعی بود همچو اصبع زایده یا غیر طبعی همچو سلع یا نقصان بود همچو قطع اصبع یا نقصان آن در اول خلقت اما مرض وضع همچو زوال عضوی بود از موضع خود بتجاوز و غیر خلع جنس سوم از امراض مفرده تفرق اتصال است و اسم این مرض بحسب موضع مختلف بود اگر متفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند و اگر منقادم بود و متقیح شده باشد قرحه گویند و اگر در عظم واقع شده باشد کسر گویند اگر بعرض بود و صلح گویند اگر بطول بود و تفرق در غضروف اگر بعرض بود فسخ گویند و اگر بطول بود تقشت و در عصب شق و شدخ گویند و در عروق نهر و شق اما مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچو سل

که از حمی دق و قرحه ریه مرکب است و بسیط بعضی امراض بحسب مشابهه بود همچو داء الفیل و داء الثعلب بحسب محل همچو ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض بود همچو صرع و بدان که مرض اصلی باشد و بشرکت باشد آنچه اولا حادث شود اصلی بود و آنچه بسکون اول ساکن گردد بشرکه بود و این که مجاوره بود یا بواسطه آنکه بشرکه بود یا بواسطه آنکه از عضو ما و متصل بدو بود یا آنکه میان دو عضو حادم مجاوری بود چون عصب دو دماغ یا مبداء فعل او بود چون مجاور ریه یا مجاری بخار عضو ما توقف بود چون دماغ معده را یا مصب مواد عضو بود چون بغل قلب و پس گوش دماغ را و اربه کبد را و بدانکه او فات و ازمنه در مرض که بسلامت منتهی میشود چهار است ابتداء و تزاید و انتهاء و انحطاط ابتداء مرض را زمان ابتداء گویند و مادام که در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف باشد نه زاید شود و نه کم زمان انتهاء گویند و چون نقصان یابد زمان انحطاط و الله اعلم

باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه و شش فصل

اما مقدمه بدانکه علامت آنست که بدان استدلال کنند با حوال بدن و افعال که از قوی صادر میشود و این علامات یا اماراتست یا دلالت بر نفس مرض کند همچو سرعت و اختلاف نبض که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل مرض کند همچو نبض متشاری که دلیل ورم محجاب حجاب دیا دلالت بر سبب مرض کند همچو علامات امتلاء یا علامات ملازم مرض بود چون جشاء و ضیق نفس و وجع بخش در

برسام یا دلیل امراض ظاهر بود چون لون ملمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نیز
مشکل تر است و موقوف بر معرفت تشریح است استدلال در آن بچند چیز گفتند اول از
فعال اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود در مبدء افعال که قوی است و آفت قوی دلیل آفت
آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت
نبض بر حال قلب و دلالت تنفس بر کبد و برازیر معده و امعاء دوم نوع مرض چنانچه در وجع طرف
ایمن که دلیل ورم کبد بود و طرف اسیر دلیل ورم طحال بود سوم شکل مرض بهجو دلالت ورم
هلالی شکل برای آنکه ورم بر محدب کبد است چهارم مایستفرغ بهجو یل و براز که در دریاب
خود یاد کرده آید چون استدلال بانواع است در آخر فصل یاد کرده میشود ان شاء الله تعالی

فصل دوم در علامات مزاج بدانکه علامات امارات مزاج ده است اول ملمس
اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و میل آن بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیه
بود دوم سخنه است بمس طبی دلیل حرارة و رطوبة بود بمس شحمی دلیل برودة و رطوبة بود
و بهزال از لحم دلیل برودة و یبوست و از شحم دلیل حرارة و یبوست بود سوم لون است
بیاض لون دلیل برودت بود و حمرة و سمرة دلیل حرارة و صفرة دلیل صفراء مکودة
دلیل سوداء چهارم موی است کثرة و سواد و جعودت آن دلیل بر حرارة مزاج کند
و خشونت و حمرة بر اعتدال و صهوبة و بیاض بر برودة پنجم هیئات اعضا است مثل
عروق و سینه و عظم عظم و تمامی خلقت دلیل حرارة بود و ضد آن دلیل برودت

نشر

شتم کیفیت انفعالات است سرعت انفعال از کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبه آن
کیفیت بود آنچه متوش و سریع بود دلیل حرارة بود و بطی دلیل برودة باشد هشتم نوم
و یقظه است کثرة نوم دلیل رطوبة و قلت آن دلیل حرارة و کثرة بیداری دلیل یبوست
نهم افعال نفسانی است طیش و حرارة و حدت ذهن و کثرة کلام و سرعت انفعالات
دلیل حرارة بود و جبن و بلادت و فرط حیا و وقار و بطو از انفعالات دلیل برودة
بود دهم فضول مذمومه است سذاجة رقیق و ضعف آن دلیل حرارة بود و ضد آن دلیل برو
دة و کثرة آن دلیل بر رطوبة کند و قلت آن بر یبوست **فصل دویم** در علا
مات مشتمل بر ادوات کمیت اضلاع رقیقه و احتلاط ضعاط بود و علامة مهلا مجلا ثقل
اعضا و کسل و ضعف اشتهاء و اسقاط عروق و امتلاء نبض و انضاح و غلظ فاروره
و کلال بصر بود اما مفصلا علامة غلظ دوم ثقل سر و غطی و تثاوب و نعاس و کدورة و
بلادة حواس حلاوة دهن و حمرة لون و زبان و ظهور بثور و رقان خون از مواضع
سهله مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامات غلبه بلغم بیاض لون و سستی
و نرمی و برودة اعضا و کثرة بزاق و فلج عطاس و ضعف شم و جشاء ترش و کثرة
خواب و بلادة حواس تخیل سرما و آب و چیزهای سفید بود و علامات غلبه صفراء و
صفرة لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی مخرج و دهن و تشنگی و
ضعف اشتهاء و غثیان و قی و صفرة قشریه و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود

علامات غلبه سوداء سواد و تیرگی و خشکی بدن و سواد و غلظ خون و شهوت کاذب
و کثرة افکار و وسوسه و خوف و تخیل دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود **فصل سوم**
در نبض آن حرکتیست از اوعیه روح که عبارة از فلک و شرایان باشد و هر نبضه مرکب
است از انبساط طبی و سکون و انقباضی و سکون و قبض و بسط از جهة جذب نسیم و دفع
دخان است و انبساط نبض نه است و در حال حرکت اول طویل است و او ماخوذ است
از مقدار انبساط و اقسام بسیط آن نه است اول طویل است و او آنست که در
حرکت اجزای او اکثر از طول محسوس شود و سبب آن شدة حاجت بتبرید بود و کثا
فت طبع صلابة جلد و دوم قصیر و او در مقابل طویل بود سوم معتدل در قصر و طول بود
چهارم عریض و او آنست که اکثر اجزاء او در عرض محسوس شود و سبب آن خلو عروق
و رطوبة آنه بود پنجم ضیق و آن در مقابل عریض بود ششم معتدل در عرض و قبض هفتم
شاهق است و او آنست که اجزاء او در عمق محسوس شود و سبب آن شدة حاجت
و مطاوعة آله بود هشتم منخفض است و او در مقابل شاهق بود نهم معتدل در شهوق
و انخفاض و از دواج آن بیست و هفت قسم حاصل شود اما آنچه مشهور است و
اسمی دارد شش است اول عظیم و آن نبضی طویل عریض عمیق بود دوم صغیر است
و او در مقابل عظیم باشد سوم معتدل در عظم و صغر باشد چهارم غلیظ است و او آنست
که در عرض و شهوق زاید بود پنجم قضیب است و او در مقابل عظیم بود ششم معتدل در غلظ

ورقت بود جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و آن سه قسم است اول سریع
و او آنست که زمان حرکت او بغایة کوتاه بود و سبب آن شدة حاجت بود دوم بطی و او در
مقابل سریع بود سوم معتدل در سرعت و بطو جنس سوم ماخوذ است از زمان سکون و
آن سه قسم است اول متواتر است و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن
شدة حاجت و ضعف قوة بود دویم مفاوة را و او در مقابل متواتر است سوم معتدل در تواتر
و تفاوت جنس چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسم است اول صلب بود و او
آنست که انگشت باعتمادی تمام حرکت انبساط او فرو نتواند و سبب آن پوست جرم آلت
باشد دوم لین و او در مقابل صلب است سوم معتدل در صلابت و لین جنس پنجم ماخوذ است
از تملی آلت و آن سه قسم است اول حاد و سبب آن اسباب سخته بود دوم بارد است
و او در مقابل حار بود سوم معتدل در حرارة و برودت جنس ششم ماخوذ است از
امتلاء و خلو و آن سه قسم است اول ممتلی و آن چنان باشد که در اندرون عروق
چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی و او در مقابل
ممتلی بود سوم معتدل در خلو و امتلا جنس هفتم ماخوذ است از کیفیت فرج و آن
سه قسم است اول قوی و او آنست که در انبساط و سخت بر انگشت بگوبد و سبب آن
قوة مزاج باشد از غذا و شراب دوم فرج معتدل دوم ضعیف و او در مقابل قوی بود سوم
معتدل در قوة و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از سهولت و اختلاف آن دو قسم

اوّل مستوی است و او عبارة از آن باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات مساوی
بود دوم مختلف و او در مقابل مستوی بود و این مستوی مدرّک است منتظم و غیر منتظم مختلف
منتظم آنست که باختلاف او را اطّلاعی باشد یعنی چند دور کرکند بر آن یک اختلاف باشد
و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد مثلاً در هر روزی او را اختلافی
ظاهر شود جنس نهم ماخوذ است از حال وزن و آن یا چید الوزن بود یا ردی الوزن
چید الوزن آنست که بر مجری طبیعت بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض
بود و ردی الوزن بر قسم است اوّل متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق
سن صاحب نبض بود و بجا و زکرده باشد چنانکه وزن نبض صبی مثلاً بجوزن نبض شباب
بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لایق سن صاحبش باشد خارج بود
چنانکه وزن نبض شباب مثلاً بجوزن نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و آن نبضی بود که او
مشابه هیچ وزنی از اوزان نبض نباشد و باید دانست که در حرکات نبض طبیعی موسیقا
ری موجود است زیرا که همچنانکه تالیف نغمات بادوار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان
نغمات متخلل میکرده تمام میشود نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت و قوت اثر نسبتی ایقاعی است
و اگر این نسبت متفق بود چنانکه در ازمنه آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند و الّا غیر
منتظم و از انواع نبض که آنرا نامی نهاده اند و مشهور است اوّل غمازی است و آن نبضی بود
که مختلف بود در سرعت و بطوء چنانکه اوّلا بطی باشد پس ناگاه در سرعت مایل شود و تدریج

هر بار سریع تر شود شبیه بحرکت غزال دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف و عظیم و
صغیر و شهوق و عرض و امتلاء او بطریق موج آب محسوس کرد و سوم دودی و آن نبضی
بود هیچو موجی اما او را عرض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم نملی و آن ضعیف تر از دو
دی بود و بجنبش مشاری و آن نبضی بود که مختلف باشد در عظم و صغر و صلابت و لین
و شهوق و انخفاض و کازه که بعضی اجزاء او شاهق بود و بعضی منخفض ششم ذئب الغار
و او آنست که بضعف متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر میشود و باز بدرجه اوّل عود کند
و بدین وتیره ضعیف شود هفتم مسلی و او هیچون ذئب الغار الّا آنکه عود او بدرجه اوّل
بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شده و ذئب الغار دفعتاً و کند هشتم ذو القوه
و او آنست که در زمانی که توقع حرکت بود ساکن گردد نهم واقع در وسط و او آنست
که در زمانی که توقع سکون بود متحرک گردد دهم مرعش و او آنست که حرکت او هیچون
حرکت رعشه بود یازدهم ملوّی و او آنست که هیچون ریسمانی پیچیده محسوس شود دوازدهم
مطرق و ذو القرعتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانکه حرکت و انقباض
او محسوس شود سیزدهم کجرکه مطرق نیز دهم مرتعد و او آنست که حرکت او هیچون حرکت رعد
محسوس شود و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض کند و الله اعلم **فصل اوّل**
در نبض انسانی و اجناس و فصول و اعراض اما نبض باعتبار جنس نبض گوید اعظم
و اقوی بود از نبض اناث اما نبض رجالی عظیم و سریع و متواتر بود اما نبض باعتبار

انسان نبض صبیان مایل بلین بود و نبض شبان مایل بعظم و قوة بود و وزن لایق هر دو
آنست که هیچ از زمان انقباض و انبساط مساوی بود و در شبان زمان انقباض از
انبساط اندکی زاید بود و نبض کهول للصفر و للبلول مایل بود و وزن لایق بدیشان آنست
که زمان انقباض از انبساط کمتر بود باندکی و نبض مشایخ صغیر و بطی و متفاوة بود و وزن
لایق بدیشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود اما باعتبار فصول
نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در مرخف مختلف و در شتا بطی و متفا
وة و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه در ابتداء خواب
نبض صغیر و متفاوة بود و در بیداری اگر بطیء خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فجا نا
بسببی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود و باشد که مرتعش بود اما باعتبار
ریاضت اگر یکچند رعشه نبض در عظم و قوة ناقص شود و در سرعت و تواتر زاید و اگر با
فراط بود نبض دودی و نملی شود اما باعتبار استحمام اگر استحمام با سکرم و با معتدل باشد
و تحلیل رشته نبض سریع و قوی بود و اگر تحلیل سر صغیر و متفاوت بود و اگر تحلیل با فراط
بود سریع و متواتر باشد و استحمام با سرد نبض در قوة زائد شود و در سرعت و تواتر نا
قص اگر با فراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوة گردد و اما باعتبار عوارض نفسانی
در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف و فجالت عظیم و بطی و متفاوت
بود و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فرح سریع و مرتعش و غیر

وتکاثف صفراوی سوم اسودی که از احتراق بسیاری زند و دلیل غلبه خون و احتراق آن
باشد سوم اسودی که از خفقه حاصل شده باشد و آن دلیل سوداء صرف بود چهارم سودای
که از بیاض ماخوذ باشد و آن دلیل بر احتراق بلغم کند و بول سودوی بگچه دلیل صرف نبود
با قوه حرارة غریزی بود و بغایة بد باشد خصوص در مشایخ و نساء و بهتر اجتباة اما اگر بنا
چیزی سیاه مثل آبگامه و آهن موزیرود آنرا اغباری باشد پنجم بیاض است آن دو قسم است
اول رقیق شفاف و آن دلیل بروده بود و نومیدی از نضج دوم ابیض حقیقی و آن اصناف
اگر مخاطی بود دلیل غلبه بلغم باشد و اگر بآن دسومتی باشد اچگه خبر بود دلیل زوبان باشد این
در آخر دق باشد و قفاعی باده دلیل فروح آلات بول باشد و قفاعی بی ده دلیل حصاة
با مواد خام و رصاصی بی رسوب بغایة بد باشد و اگر مشابه منی بود دلیل بحران امراض بلغمی
باشد و آنچه مشابه باست و خیر بود در امراض حاده دلیل هلاک بود و از ابوان بول یک
آنست که مشابه عناب لطیف باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد و دیگر آنست که مشابه
لون زیت باشد و او دلیل بد باشد خصوص که متن او جنس دوم از دلالت بر اقوام
باشد و آن سه قسم است اول رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف
طبیعه و آلات بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرة اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج
مواد غلیظ با انفجار او رام و انفتاح سته باشد و غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک
باشد و اگر مناوی کرد خصوص در محمیات حاده بد باشد سوم معتدل در غلظ و رقت و آن

دلیل نضج

دلیل نضج نام احسن حال بود والله اعلم جنس سوم رابچه بران است و آن شش قسم است
اول عدیم الرابحه و آن دلیل برودة مزاج بود و نقصان حرارة غریزی دوم منتن و او
دلیل فروح مجاری بود یا خلاط عفنه سوم حامض الرائحه و آن در مرض حاد دلیل قوة حرارة غریزی
بود یا دلالت بر صدق قوت حرارة غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد چهارم حلو الرائحه
و آن دلیل غلبه دم باشد پنجم حریف الرائحه و آن دلیل فساد صفرا بود ششم زهم الرائحه و
آن رداءت ناک بود و آن دلیل فساد در طوبة باشد جنس چهارم زبد فاروره است
و مادة زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی که در جوهر بول باشد و سواد و شفرة زبد دلیل
بر فان بود و کبر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرة آن دلیل ریح و رطوبة جنس پنجم
قلت و کثرة بول است و آن و اگر کمتر از آن باشد که پیدا باید بسبب یا شروب و دلیل مقدمه
شمشقا یا کلیه مفرط بود و اگر بیشتر از آن باشد که می باید دلیل استفراغ رطوبات زایده
بود و زوبان اعضا جنس ششم صفاء کدورت و آن بخراقت و غلظ بود بول کدر
دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط باین سقوط قوة و صافی دلالت بر علامت نضج
کند جنس هفتم رسوب است و رسوب چیزی باشد که از مائیه غلیظ تر بود و از او متمیز
شود خواه که مرتسب شود خواه معلق یا شیده و استدلال بدو از چند وجه کنند اول از بوی
او و آن یا طبیعی بود یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید یا زرد و متصل الاجزاء و متخلخل و لبانی و نه
رسوب بود و چون تحریک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب شود و دلالت

یا پس اعذیه باطول مکث بود و اگر بطوبه قلو باشد دلیل بر کثرة رطوبات و قلت مرار
بود سوم استدلال از لون او بدانکه لون برازطبیعی است که ناری بود و شدة آن دلالت
بر غلبه صفرا کند و نقصان آن دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن از سدة مجری مرار باشد
و بهم برفان بود و اگر بوی ریم از آن آید دلیل انفجار قرحه بود و خضرة آن از مرار بگذشتن
و کرانی باشد و باقی دیگر الوان براز بحسب الوان بول باشد چهارم استدلال از هیئات
آن و مینات طبیعی او است که خیلی بود پس اگر منضج بود هیچ ذیل ماء و دلیل کثرة بلغم بود
پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج مسرع باشد دلیل
کثرة صفرا بود یا ضعف و اگر تاخر کند و بطی الخروج باشد از ضعف هاضمه یا دافعه یا برودت مزاج یا نا
ول قابضی بود ششم استدلال از ریح آن اگر منتن آن زیاده باشد از آنچه معتاد بود از غلبه
خلط یا دفن بان عضا بود و باقی هیچ اعتبار و رایح بول باشد هفتم استدلال از زبد کند و زبد
دلالت بر غلیان بکثرة ریاح کند و زبد طبیعی است که منشابه الاجزا بود و معتدل باشد
در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود و منتن و عدیم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع

فصل چهارم در بحران بدانکه بحران عبارة است از تغیری عظیم که دفعتاً واقع شود از
مقاومة طبیعت با مرض شبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن باغی و بدن
را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر در این روز سلطان که طبیعت است
دشمن را که مرض است بشکند و بر و غالب آید و از مملکت بیاندازد را بحران تام گویند

و این بحران موجب صحت شود زودی و اگر سلطان غالب شود و لیکن بتوان کرد دشمن را
بکلی دور کند بلکه محتاج باشد بمقاومت دیگر از بحران ناقص خوانند و دلیل طول مرض
باشد و اگر بعون الله دشمن غالب شود و سلطان بشکند و مملکت بدست فرو گیرد را
بحران تام ردی گویند و نهایت بدباشد و اگر دشمن غالب شده اما محتاج باشد که یکبار و
یکمقاومت نکند مملکت بمسخر کردانند از بحران ناقص گویند و بدانکه منتهای مرض بحران
باشد یا بتحلیل ماده بتدریج یا بی وقوع بحران یا باستفال ماده بتدریج از عضوی بعضوی و تن
را بحران استفالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند استفال جید گویند و اگر از
عضو خسیس برئیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از رقت تمام در رو
زی باموری واقع شود و بحران بدفع ماده شبیه نه بانتقال و در عقب آن تخفیف و
راحت حاصل شود و بحران مذموم بعکس این باشد و بیشتر آنکه در روز خبک و مصاف که از
طرفین متهیئه اسباب و بحران مشغول می باشند امور ردیه مثل صیاح و هیاج و خوف
و تحیر پیدا شود در روز بحران نیز امور ردیه مثل اضطراب و سوداکال مریض واقع میشود
و بحرانی که بدفع ماده شبیه بقی یا باسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق و فع ماده کند و بهر یک
را از این علامتی شبیه که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده خواهد کرد اما علا
مات بقی غثی نفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و جمیع معده و ثقل آن و تاریکی
چشم بود و اما علامات سهال ثقل بطن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی

بود و علامات رعاف صمم و طنین گوش و اشتغال سر و سرخی روی و خارش بینی بود و علا
مات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرة بول و علامات عرق نبض موجی و نداوت و انتفاخ
بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار واقع شود مادة رقیقه رفع کند از این جهت بحران که بدان
باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحران که در بیست و سه مرض واقع شود مهلک باشد و
در وقت نزاید ناقص بود و در انتهاء تام و در انحطاط بحران بیشتر باشد و در روز زیاده بحران
طریقه نیست که مریض را هیچ نوع تحریک نکند در روز زیاده بحران از آنکه ایام باموری میگویند
اول آن چهارم مرض است و باشد که در امراض حاده تقدم کند و در سوم واقع شود و
بحران جید در روز چهارم مبارک باشد به بحران هفتم و ردی مبارک باشد بحران ششم و اگر
در ششم بحران واقع شود بد باشد و اگر در پنجم بحران واقع شود نیک باشد و روز هفتم از
بحران بهتر و در این روز بحران جید واقع شود و روز نهم مبارک بهتر بحران در یازدهم
و اگر در روز دهم بحران واقع شود بد باشد و در روز هشتم نادر بحران واقع شود و اگر نبود
بد باشد روز یازدهم روز بحران بهتر و مبارک بهتر بحران در چهاردهم و در دوازدهم بحران
بد باشد و در سیزدهم بحران روز هشتم بود و روز پنجاهم روز بحران است و در این روز بحرانی قوی
و جید و بسلامت بود و در روز پانزدهم بحران بد باشد روز معتدل هم روز بحران است و
مبارک بهتر بحران هیجدهم و اگر در بیست و نوزدهم بحران نادر بحران واقع شود بد باشد
و روز بیست و سیم روز بحران بهتر است و در این روز بحران قوی واقع شود و روز

بیست هفتم روز بحران بهتر و بعد از آن سی و یکم و سی چهارم و هر بحران که بعد از
این واقع شود او را نقی نباشد و روز سی و هفتم روز بحرانست و بعد از این روز چهلم بقول
بقراط بعد از چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در روز شصتم و هشتادم و صدم و صد و
بیستم نیز واقع شود **فصل هشتم** در علامات رديه و محموده در امراض بدانکه علامات
محموده در امراض تمامت و قوة و تخته و آسایش و سلامت عقل و دهن و خلق و انتفاع
معالجات بود و در جمیعات ظهور ریشات بر لب و بینی و بحران چه در روز بحران و خواب
شب و اول روز و خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی محمود و علامات نیک باشد و علامات
رديه بر خلاف این بود و چشم را کوا فاده و کشادن دهن و تنفس بیابی و حدت پرسیدن
و سرد شدن کوش و تیره شدن چشم و دایما نظر بر یک جای داشتن و بسیار انگشت
در بینی کردن و بچه بستر شدن لب و پشت باز انداختن و روی از مردم گردانیدن و دست
در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت مکتمار و بسیار گفتن کم گوئی
و اضطراب و غیر روزهای بحران و هر لحظه برجستن و نشستن و از مرگ ترسیدن و زبان
پیش از هضم و رعاف مفرط این ظهور خفت و عطش در اول مرض همه علامات بد باشد و در
جمیعات حاده بر هم شدن دندان و بر روده بطراقیا حرارة و سیاهة و ضعف نبض
و وجع حشا و حدوث غرغره و سواد زبان و بثور عدسی سیاه و تقبض و رعاف سیاه
اندک و بول سفید و سیاه مجموع علامات بدست و نقل بینی و حدوث خناق در عزیز

ایام بحران و طلب جای تاریک و هوا و حضرة و تبره کی لون و هذیان کفتن یا سکون
و فار و سیاه و تبره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی و کوش
و بول رقیق و هیض در سرسام و اختلاط و بروده ظاهر یا جراحة باطن و کشاده ماندن چشم و جمع
دلیل مرگ بود و بسیار بود که نزدیک مرگ مرض و وجع ساکن شود بغتتاً یی سببی ظاهر
و آن بجهة آن باشد که طبیعت از جهة تو نمیدکرد و ترک تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ باشد
و علامات نکس سنا کن شدن تب باشد در وقت بحران و ضعف و عدم اشتهاء و غثیان
و خبث نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهیج روی و پیش چشم و ضج بول و علامات
طول مرض بسیار اعراض و کثرة اختلاج و احتلام در تب محرقه مرض بود و الله اعلم **فصل یازدهم**
در انتقال و الانتقال من علة الی اخری اما آنار بحوادث چنان باشد که
کسی را که تغیری حادث شود و در عادات طبیعی مثل شهوة طعام و مجاع و بول و براز
و عرق یا در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان بواسیر طعمت مندر یا مرض باشد و مخففات
و ایم مندر باشد بمرگ مفاجاة و کابوس و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار بشنج و جدر
اعضا بفالج و اختلاج کوچه بلقوة و ثقل و کلال بدن با کثرة عرق مندر باشد بسکته و فالج و حمرة
روی چشم و سیلان دمع و نفرة از خار و خشی مندر باشد بسرسام و حزن بی سبب و کثرة
فکر بد مندر باشد بمالیخولیا و سرخی روی یا کوفته و غلظ مندر باشد بجذام و تهیج روی بجوش
بهستقا و دوام صداع و خفقه بنزول آب در چشم و انتشار و ثقل و تمدد در اطراف

نمه ایشد

مندر باشد بعلل کبد و ثقل کرمالود و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتهاء قی و نفخ و وجع
اطراف قولنج و حکة مقعده که نزدیک جذام باشد مندر بود و بیهوشی و حدوث قوباء
بسیار به برص و بهق و بیض مندر بود و بهرص بسیلان طمث و در زمان حمل اسقاط و
سخت شدن و برآمدن ساق بدوالی و داء الفیل و کثرة زکام و تزله بذات الجنب و ذات
الریه و سل و عرق و بول منتن بحکایات عفصه و حرقه بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی
بعلتی دیگر چنان باشد اگر در حکایات حادثه صحیح حادث شود و بعد از آن سهال صفراوی
دست دهد صحیح زایل شود و همچنین رمد سهال صفراوی زایل کرد و سهال صفراوی
نیز بصحیح زایل شود و همچنین سهال بلغمی و مائی و نسخ طبیعی و جنون بسهال سوداوی
و برسام خبیثین و فواق امتلائی بعطاس زایل کرد و همچنین داء الثعلب و دوکره و دیگر
عفنها به دوالی و داء الفیل زایل کرد و الله اعلم و احکم **قسم دوم** در طب عملی
مشتمل بر پنج مقاله **مقالة اول** در حفظ صحت و آن مشتمل است بر ده فصل **فصل اول**
در تدبیر حبلی و مولود بدانکه هر کاه که علامات آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و
و سهال و قی و اصوات بلند و ریاضت و تعب و بی بها بد بهتر از کنند تا چهار ماه بکذرد
و بعد از آن اگر چیزی از اینها بحسب اضطرار واقع مضر نباشد و چون ماه هفتم رسد همان
تهتر از آنه مرعی دارند و بسکنجبین و ملکنبین تا لعاب غذا و اسقاط شهوة کل کنند اما مرکوز
باید که در خانه که معتدل بود بزاید و چون جدا شود ناف او را بالای چهار انکشت قطع کنند

باقی دارد

و خرقه روغن چالا بند و بر آن نهند و مولود را بر نمک نشوند چنانکه آب بدن و بینی او
نرسد و اکر با آن آب بسماق و شادانه و جلبه و قسط شسته بهتر بود و بعد از آن با آب فاتر غسل
بشویند و انکشتی عسل در دهن او نهند و در قماط بچندن هر عضو را بجای خود به نهند و بر قی
او را اکر نمک کنند و هر چند روز با آب فاتر بشویند اما اکر ضماد بدانکه بنرماد و نیشب یا
طفل مناسب تر می افتد اکر مادر صحیح المزاج باشد لیکن تا چهار روز نکذارد شیر نادر دهند
بلکه کشتی شیر دتا چهار روز نکذارد و اکر خواهند که دایه بکیرند اختیار مرضعه کنند خوش شکل
نیکو خلق که بفوة بود و سال او میان بیست و سی بود و معتدل المزاج و ترک بسیار
و بسیار شیر بود و شیرا و معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از شیر دختر است و چنانکه کفته شد
چهل روز از وضع حمل او کذشته باشد و غذای لطیف معتدل تناول کند و در یاد آشامیدن
بدوشند پس در دهن طفل نهند و از حرکت مفرط و ریاضت جنبانیدن تمام بدو باو محتاج
نکنند و اکر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و صعتر و نکذارد
و در یاضت معتدل معتاد بود و اکر شیر رقیق بود اغذیه غلیظ مثل هریسه تر بد تناول کند و اکر
شیر بسیار بود چنانکه مودی بفساد شود تقلیل غذا کند و تقلید بستان بزیره و عدس بر کرکه
کشند و اکر امری عارضی عارض او شود و شیر بطفل ندهند تا اثر آن عارض زایل شود و در
رضاع دو سال بهتر چون نزدیک فطام باشد آب بدهند و تدریج معتاد و طعام کردانند
و شیر بریخ و نان در شیر و عسل غنچه مید هند و چون اخیر برآمد سنایی او ظاهر شود دندان

و پوست انار نیز مفید بود و اگر او عطسه متواتر کند و علامات ورم دماغ با حوالی آن ظاهر
بود علاج او باید کرد و اگر علامات ورم سپاسه باد بروج بیند و در بینی او دمند و اگر از قطع آن
در آن موضع ورم حادث شود دستکال و علک بلعد در روغن بجوشانند و اندکی در حلق او
چکانند و در ناف او نیز بمالند و اگر دیر مندمل شود عروق و خون سیاوشان و از راست
و شنه و مرسانیدن بر آن فشانند و در اضطراب و بیخوابی او روغن خشخاش در سر بمالند
با وسنبل کاهو در آب یخ بشانند و در سر بمالند و خراب خشخاش بدهند تا عرق کند و در
فواق جوزهندی و شکر بدهند و در قوم حلق بلیسن کند بشیاف و رب قوت و شراب بنفشه
بدهند و در خرقه خواب بزرگ بجوشند و با عسل بدهند و در ریح الصبیان که عبارت
از بیماری است که شبیه بصرع بود صغیر و جندبیدستر و کمون و عود الصلیب بسایند و بدهند و در
خروج مقعد حنظل و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست انار و شبه یمانی بجوشانند و در آب
نشانند یا آن آب بر کوهی بر بچلند و بر آن جای نهند یا آب و ورق بارتنگ بر مقعد جا
لند و در ترتری که از سرما بود کمون و سپندان با روغن گاو بدهند و آبجری گرم کنند
و ندی بر سر آن اندازند چنانچه روی آخر پوشیده شود و بر آن نشانند یا زرده
تخم مرغ نا پخته بر سر ندی نهند و بر سر آن نشانند چنانچه زرده بمقعد او برسد و در وقت
که مهلک خیزد در نواحی مقعد راسن و عروق و شکر بدهند و شیاف از مغز هسته زردآلوی
تلخ و هسته شفتالو یا برگ آن استعمال کنند و در کرم درازی که در شکم پیدا شود فشیان و در هسته

و زهره کاو و تخم حنظل بر شکم طلا کنند و حلقل چون از بینی باز گیرند باید که بینداء یا طلیه
لطیف این کنند و تا قوه نگیرد بجام نبرند و از خوف غضب و اخلاق بد و بیخوابی نگه دارند
و چون قوه گیرد بدین و بازی کردن باز دهند تا بلعب مشغول شود چه آن بیخوابی را نافع است
ایشان است و چون شش ساله شوند بمکتب و بسپارند و در سیاست دادن و تنبیه بر هیچ
کم نکنند و بریاضت می افزایند نه بحدی که از کار و شغل علول شود و خیر الامور رعایة کنند
تا اخلاق حمیده بالیده شود

فصل دوم

در تدبیر فصول و در فصل ربیع مواد تی که در
زمستان فسرده باشد و در حرکت آید و منبسط گردد و تدبیر آن است که از تراکم کنند بتقلیل
و ملطیف غذا یا استفراغ و آن بقی یا فصد یا اسهال کنند بحسب عادة و غلبه خلط و از
مجففات و مستحمات شنیده و کثرة حرکات و استحمام و کثرة اکل لحوم و حلاوی
و شراب حمرا زیاد کرد و از شهر به مثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین
اقتصار کنند و از غذیه زرشک و سماق و انار و امثال آن مناسب باشد و در
فصل تابستان بسایش و رفاهیت مشغول باید بود و در مجلب شمال قریب آب
روان که از بخار دخان و غبار دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه و حوائج
روز و کثرة مجامعت و اکل و شرب شراب صرف و مستحاة اجتناب نمایند و بجا
می که بغایت گرم نباشد روند و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه مبرد و مرطب باشد
خورند و از جاهای کنان پوشند و استفراغ بقی کنند و در فصل خریف از سرما

و شروب و در او و بجشاست

بخش اول

در ماکول و مشروب بهترین غذا
گندم است که از او خون نیک حاصل شود و لذیذ باشد چون نان کنند مفت رسیده و گوشت
گوسفند یک ساله و از میوه انجیر و عنب و انار و سیب و طبرزد و امرود و هر چه با کولات در فن
دوم گفته خواهد شد و بهترین وقت غذا آنزمان باشد که شهوتها صادق بود و بعد از ریاضت
بود و بی شهوتها چیزی نباید خورد و شهوتها بحد را دفع باید کرد و از اهمال و تطویل زمان
اکل جناب باید نمود و اندک اندک هنوز طعام باقی باشد که ترک کنند و موافق ترین غذا آنست
که غذا الطبع باشد چون جمیع میان الوان طعمه نکنند که موجب تحیر طبیعت شود و یک غذا نیز
عادت نباید کرد و عادت بحموضات ضعف و نخافت آورد و عصاره انار ترش بود و غذا لقه
موجب کسالت باشد و شهوتها برد و شیرینی و میوه بر شهوتها باطل کند و بدن کرم کرداند و غذا
مالح هزال و خشونت آرد و چشم را مضرت آرد و دفع مضرة حلو و لبن بکامض کنند و بالعکس
و از آن لقه بمالح و حریف بالعکس و عادة باحتما کردن دائما مزاج را ضعیف کنند و مبتلا
مزاج صفراوی غذیه مرطب بارده مثل فلیه کرده و کشک جو و حموضات غیر بایسته مثل ترنجبین و نارنج
و نوزه باشد و موی مزاج را مبردی که قامع رطوبات باشد مناسب بود مثل حموضات و بلغمی
مزاج مستحق ملطف مثل کوشت گنجشک و بلدرچین و طهوج باشد و سوداوی مزاج را مرطبی معتدل
در صراره مثل مرغ کوشت بره و زرده بیضه و بهترین ترتیب غذا آنست که روزی دو کوشت
و روزی یکنوبت لحاق فندق و آب و عقب غذا و میان غذا اشتاید که بخوابند و در عقب غذا احتراز

جمله هضم مفید بود و حرکت خفیفه جهت انحدار مطلوب است اما حرکه عنیفه نشاید کرد و شراب و شیر عنبی بر سر غذای هضم نشده مضر بود و هم سدّه باشد و در عقب غذائی که رود مانعه غالب باشد ریاضت مناسب بود و صاحب معدهٔ ناری را اغذیهٔ لطیف نباید خورد و صاحب سکون را اغذیهٔ معدهٔ ضعیف که زشت و اغذیهٔ غلیظ که کمتر باید خورد بخلاف مزاج او را اغذیهٔ غلیظ کثیره انجذا مناسب بود و کسی را که بعد از غذا احساس حرارهٔ حرکه کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقاً از تخمه احتراز باید نمود و اگر انهضام محسوس غذا هنوز در معده باشد نباید کرد و الا بایستی طبیعت ضروری بود و میرود و اکوارش کموني و شهریاران و مجوّز را اطریفل و کلقند موافق باشد و اگر هیچ از این ندیرد تخمه خواب باید کرد و شبانروز رساک نمودن و بعد از انهضام و اصلاح اغذیهٔ حاره بسکبیها کنند و از آن باره عسل و دو مقره سکنجبین غلیظ با مثل هریسه و پاچه و پالوده و نان فطیر با شیر ملطفه باید کرد مثل آب کاهو و کبر سرکه و برگ بید و همچنین دو مقره هر چند که توانند کرد در زمستان فقد او بود و جمع میان لبنیات و حموضات و ماهی تازه نباید کرد و ماست و ترب و تخم مرغ تخورند و پست با برنج و شیر و انار بسر هریسهٔ انگور بر سر برنج و کلهٔ و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با بیرو پاز و عسل با خربزه و شیر و شراب و با قلی و ماست با هم جمع نکنند و از کبابی که بر چوب خلال مرتب کرده باشند و بریانی که پوشیده باشند احتراز نمایند و از سمومات و حموضات که در ظروف سبز باشد اجتناب نمایند خصوص که در آن تخمه باشند و در زمستان غذائی باید خورد که بر حرارت

مایل بود

مایل بود و بالفعل حار بود و در زمستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف معتدل مناسب بود

فصل دوم

بگوئیم در مشروبات آب بعد از آن خورند که غذا نخورده باشند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هر گاه که غذا آب بطلبد باید خورد این خصوص که در میان غذا خوردن عادت کرده باشند آب نباید خورد اما جوانان و مجوّران و محروری مزاجها را از آن منع نباید کرد اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خصوص مربّه و در انتهای خواب قطعاً آب نخورند خصوص آب سرد و اگر صبر شود اندکی مضمضه کنند و مطاعت عطش کاذب بنماید کرد و جمع میان آب و ان و آب جایز بود و اصلاح آب فاسد بغلی کنند یا آب یخ کاک پاک بیامیزند پس صافی کنند و آب غلیظ و کدر را اصلاح بشیر یا شراب کنند و آب شور را بسکبین و آب زنجبی را بچیزهای گرم و آب تلخ را بچیزهای چرب و شیرین و خرما یق هر آبهای مخالف بیازمایند خصوص بهر که بر اراده اما شراب و شی در موضع گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از آن در ظرفی کنند و چند روز نهند خاشه نشود و باید که تا پنجاه و دو سال و بقول افلاطون تا هجده سال بر شد در شراب شرع و نماند و مشایخ و سوداوی مزاج را شراب بحمرو صفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوانان را اسپس یا صفر ممزوج با مرقی اما بود و ساعت پیش از شرب ممزوج باید کرد و کهولان را صرف باید خورد و در زمستان بلاد بارده بیشتر محتمل باشد و در تابستان و بلاد حاره کمتر

فصل سوم

در بهار صرف و اندک باید خورد و در خریف کمتر و ممزوج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذای رودی الکیوس تخورند و غذائی که مناسب آنست زرشک و سماق و انار دانه و آب کوشته مثال آن بکبب مزاج و در میان غذا و در عقب آن پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای اعانهٔ هضم معتاد باشند اندکی شاید خورد و بنا نباشد تا نخورند و مادام که سرور و نشاط در زاید باشد و ذهن بسلیم و عقل بکمال خود بود از کثرهٔ شراب خجل نباشد و حد ارتفاع او این باشد که نگذارند که طاغی شود و چون خواب غلبه کند و غثیان پیدا شود دماغ و بدن تقیل گردد و ذهن مختوش و حرکت سبب کردد قی باید کرد و ترک شراب بکواب مشغول باید شدن و بر سر شراب اندک قی نباید کرد و کوکنار مناسب بود و بپای تخورند و یک دفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد باشد اما تشغل و کسی که خواهد که بسیار شراب بتناول کند غذا اندک باید خورد و در غذاء او باید که چیزی از مدرّات شهد و از چیزهای شیرین احتراز باید کرد و کسی که خواهد که زود مست شود و در مغران و جوز بوا در شراب کند اما تشغل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشد محروری مزاج را سبب بود و امرود و انار و زعرور و حماض و ربوباة حامضه و قرص بهود و سکنجبین و از تقول کاهو و خیار و کاشی مناسب بود و اگر مزاج در غلبهٔ حرارة باشد قرص کافور رخصت داده اند و مزاج کرد را تشغل بکوارش مصطکی و عود و زعفران و کلقند و فتق و بسته و خوز مناسب بود و در حلوای

خود پرشته و فتق و بسته و بادام بریان کرده نمک شور کرده و با بس مزاج را بغلو که در مرطبات تشغل باید کرد و شرب در مجلس فراخ روشن و در بستانها و در کنار آبهای روان شراب خورند و با اصدقا و احبّاء و کسانی که از ایشان هیچ تنفری نباشد نشینند و از آب محبب نیست که تزیین بدن کنند بانکه اندام را از روغن پاک کنند و جامهای لطیف پاک پوشند و ناخن بگیرند و اصلاح را پیش کنند و بوی خوش بکار دارند و در مجلس از چیزی که موجب تنفر باشد مثل قی و نفث و مخاط و بینی پاک کردن احتراز کنند و اگر غثیان شود از مجلس دور شوند و چون قی کنند با مجلس معاودت نمایند و کلمات ظریف و حکایات لطیف گویند و از حکایتی و سخنی که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم آید زود متفرق باید شدن و اگر جماعتی مست شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را تمام باید در مجلس امیر و رئیس طبقه حاضر باید کرد و در مطرب باید که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز و ضوط و الوف و متمرد بود و در مستی افراط نباید نمود و در مستی مجامعت نکنند که موجب ضعف اعصاب شود اما کسی را که شراب اندک و در خمار مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا سه نوبت پیش شرب نباید نمود و در اقل مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ باشد یا قلت اکل بود یا حرارة مزاج یا بضعف بیاض یا قوة شراب یا تناول منجرات و مجففات مثل زعفران و جوز بوا و فوفل و بلوط و سکر از مکسن اینها بود و تناول دسومات و حلوا عسل هجر و بیدکبر

وکشنیز و نمک و سداب و زیره و دوغ و آب سرد با سرکه از انجمله است که در بستی
آرد و کوبند اگر کسی پیش از شراب بخاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل
و تخم کاهو و کرنب و کل سرخ هریک سه درم و کافور دانگی بکوبند و بجوشانند
بمقدار نخودی و پیش از شراب یکی از آن بخورد دیر مست شود و شراب یا عرق کاهو
زبان تفریح زیاده کنند و با کلاب المیخه معوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی محرور را
و جگر مرا مناسب بود اما خمار عبارة از ارتفاء بخارات شراب بود بدماغ چنانچه بجوب
صداع شود و جمیع افعال نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و بهترین
بقیه شراب باشد که منهضم و متخمر نشده باشد و خمار از امتلا و کثرة فضول بود و از ضعف هاضمه
و دافعه و کثرة شرب شراب‌های مختلف نیز بود و بهترین علاج خمار آنست که معده را
از بقیتی که باشد بقی پاک کند یا تلیین طبیعت کنند و شمومات بارده مقویه بینیدو
آب برف و یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مناسب باشد و بعد
از تنقیه معده از بقایای شراب آبی سرد بشراب زنند خنک و ریاس و بسیب و انار و سنجین
مناسب بود و از اغذیه حموضاة و اسفیدباج و قیق و اگر دوسه کاسه شراب جهت تنقیه و
تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه عشق گفته است شعر وکاس شربت
علی لذة و اخری اداویت منها بصاع و مجنون بنی عامری گفته شعر یداوی
من لیلی قلیل من الهوی کما تبتلی ادی شاد بالخمر بالخمر و این بهترین

معالجات

معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی خواهد که از مستی با هوش آید دلک اطراف
و پاشوره کند و آب برف بپاشاند و بر روی زند و سر که و گلاب و صندل و کافور
بوید و آب مصل و مجزره و دوغ و سکنجبین و آب انار ترش و امثال آن با برف بنوشاند
بود و آب کشنیز و بید و خیار و کدو و عرق طلع و شاهی چنبی بر پیشانی و بسر مالد مفید بود و آنچه
از اینگا شراب کم کند کشنیز و ارزا بازه و عود و ارچنبی و قرفه و کبابه و ارسن حب الملک
بود و مضمضه بسرکه و آب عجوزه هم مفید بود فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری
بهترین خواب آنست که متفرق بود و متصل و معتدل المقدار و کشاند که باید کمتر از شش
ساعت نباشد و وقت خواب آنزمان باشد که غذا در هاضم شروع کند و شاید که برای
اعانت هاضم خواب کنند پس اول اطراف است خشک تا غذا در قعر معده قرار گیرد و
در هاضم شروع کند پس در اطراف جنب کردن تا کید بجانبها بر معده مشتمل کرد و بود و بهترین خواب
او هاضم کامل شود و بعد از هاضم بار بطرف راست یا پشت تا اندک اندک غذا بکبد آسان بگذرد
و پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن چون هاضم شاید و بپشت خفتن
موجب ضرر ها شود مثل نزله و سل و درد پشت و لقوه و صرع و خواب در خلوت مکروه بود
و ضعیف کرداند و آواز آسیا که نزدیک بنا شود و حکایت کردن و کتاب خواندن بآواز
آورد فصل سیم در تدبیر استفراغ و احتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست که هر روز
دو نوبت طبیعت محبوس کردن تا فضلة البلی و نهاری مندفع کرد پس اگر طبیعت

حبس واقع شود بمثل اسفیدباجها جریا باستفتاح و حلیم کندم و جو و مثال آن طبیعت
لازم کرداند و از قابضات احتراز باید نمود و اگر احتیاج افتد بشیافات و تحنیها زود مدد
خصوص منانج را چه قوی ایشان ضعیف باشد و محتاج بمدی بود و اگر طبیعت زیاده از معتاد
جهت شبع و دیر هضم شدن از اختلاط با غذاء یا تناول اغذیه محتقنه بود سعی باید کرد که زاید نشود و
بمثل سماق و زرشک و قابض حبس نکند و خبر الامور رعایة کنند و باقی علاج استعمال
و حبس طبیعت در باب خود گفته میشود انشاء الله تعالی فصل ششم در تدبیر حمام بهترین وقت
برای حمام آنگاه است که غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که معتدل باشد و بدن مملی نبود و حمام
در خلو معده مضرتر از آن بود که در استملا باید که آنگاه شروع کنند که شهوة بخته
کامل شده نه آنکه بتکلف و تصور و تخیل خود را بدان دارند و حمام بعد از جماع و کریه اللقاء و کسی
از دو مفرط شهوت و با حایض و صغیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب اعراض عصب
بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال و فصد و حجامت حمام
نباید کرد و کسی را که بابس مزاج بود با قلب یا معده یا احناء چشم یا اعصاب او ضعیف بود
جماع نباید کرد یا مکثر باید کرد و جماع با جوع موجب مسرة بود و ضعف نیارد با وجود کثرة
استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بر زیر زن در آید و مدبرترین هیات آن
بعکس این بود زیرا که تمام مستفرغ نشود و شاید که منی زن با حلیل فرو رود و موجب تقبض
و درم قضیب گردد و پهلو خفته هم نشاید و بر پای ایستادن ضعیف آرد و باید دانست

که مدار این فعل بر حرارة باشد که فاعل است و بر طوبة که منفعل است پس اگر هر دو نقصان
یابند ادراک آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقص نیز بر آن آسان تر باشد و آنچه واسطه
بری نباشند بر آن نیز آسان تر باشد و آنچه بواسطه بری باشند بر آن توان کرد پس
مراغاة حرارة و رطوبة بطریق اعتدال موجب لیقة بیت این امر باشد و شاید که ضعف این فعل
از ترک استعمال ایشان بود چنانچه در قطام یا از تخلیة فاسده و اوهام بود چنانکه تصور جماع
و حالات قذر نکس که با او جماع میکنند در نفس مثل تر کرده و هم کند که او را بسته اند و
فرط محبت و تعشق نیز باشد موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن دفع این تخلیة بود بمطالعه
کتبی که در قسم جماع و حکایتی که بدان تعلق دارد و استماع کلام ناقد و نظر در تمثال خوانه
موجب همچنان این قوة بود و چون معالجة این قسم در باب خود خواهد آمد بدین قدر
اکتفا کرده شد فصل هفتم در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد
و مکان او فراخ و آب آن خوش و بناء آن قدیم و بسر کین کرده باشند و معتدل
و وقت استحمام آنگاه باید که غذا هضم شده باشد و بتدریج باندرون حمام باید رفت
یعنی در خانهٔ اول زمانی توقف کنند پس در خانهٔ دوم پس بخانهٔ سوم روند و آب
بر زبان ریزند و بنشینند و اگر مرطوب مزاج باشد اول بنشینند و آب بر خود نریزد تا گاه
حمام در او اثر نکند و استعمال هوا بیشتر از آب کنند و اگر یابس مزاج بود اول آب
بر بدن بریزد پس بنشیند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و بتدریج از حمام بیرون باید

آمد و رعایت بیشتر باید کرد تا هوا از نزدیک و کسی که او را ورم یا نقرس اتصال با عمق عضله
بود کفیح نباشد بحمام نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن فربه کرداند و در عقب غذا
استحمام همچنین بود اما آنان خوف شده باشد بر خلو معده بحمام رفتن هزال و جفاف آرد و مرطوبی
را همچنین مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند استحمام مغرق باید کرد اما کهال
باب سرد جوان و محروری مزاجرا در تابستان مناسب باشد و صبی و شیخ را و کسی را که ورزیده نباشد
باشد یا از له باب سرد نشستن مغرور و اغتسال باب گرم بی تخلیل و فضلات کند و امراض
جلد زایل کرداند و رعشه و فالج و تشنج رطب را مفید بود و عرق لهنسا و مفاصل و اوجاع و کرزانا
نفع بود فصل هشتم در تدبیر حرکت و سکون بدانکه بعد از استفراغ غذا در معده حرکتی مناسب
بود تا هضم بود بر هضم و اندازه و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضلات بدن از زوال و
برازدفع شده باشد و غذا هضم کشته و هنوز وقت غذا نیامده باشد و ریاضت بر تنها فزاید
و تا محرّ لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق بدید نیامده ریاضت مفید بود
و چون تغیر در لون و کلال در حرکت بدید آید ترک کند و بر خلو معده و بعد از هضم غذا
ضعیفه را ریاضت نباید کرد و اعضاء مالوف را همچنین ریاضت نباید داشت و مثل کسی را
دوالی بود ریاضتی باید کرد که پای را در آن حرکت نباید داد و علی هذا و ریاضت بعضی
بغایت صعب شده بود و مناسب بحال آن قوّیه باشد مثل کشتی گرفتن و اسب را دوانیدن و
پیاده رفتن و شتاب کردن و تیر انداختن و دولاب برگرفتن و گوی زدن و نیزه بازی

الگر نیازی

و شنیر بازی کردن و بعضی لطیف و نرم باشد و مناسب اهل آن و امدان ضعیفه بود
همچو سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضت مبنیب با جمع اعضا
بود و آنچه بعضوی خاص بود همچو افکار که ریاضت خاص و باعث است و استماع اصوات حاده و
الحان لذیذه که ریاضت گوش بود و نظر در اشیاء دقیق که ریاضت چشم بود و ریاضت
امام طلام و شفس بقرائت بود و باز ثقیل و حاد و امتداد بتثقیل باید کرد و تدریج نگاه
رسانیدن و دلک نیز وجهی از ریاضت بیست و او را تاثیر تمام است دلک سخت بدن
را قوی کرداند و دلک نرم خشکی زایل کند و دلک بسیار هزال آورد و دلک بچیزهای
درشت جذب خون کند و بچیزهای نرم باو دست نرم حبس خون کند و پیش از ریاضت و بعد
از آن دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را بباید کشید و دلک را زاعالی بمبانی
باید کردن و با سافل قطع کردن و بعکس این نشاید فصل نهم در تدبیر مناسبی بدانکه
در سن شیوخ بخت بر دوده و پیوست غالب میشود تدبیر بر ایشان بمسخنات و مرطبات باشد
و دلک و ریاضت و استحمام معتدل مناسب ایشان بود و تقلیل غذا کنند و اگر
بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سودا وی و بلغمی کنند و استعمال طبیها شامل عنبر و لادن
و غالیه و ند هین بر و عن نرگس و بان و زنبق مناسب ایشان و از اغذیه آبگوشت
جربز و جوز و علیم کندم و شیر و عسل خورند و از میوه ها انجیر و مطبوخ مویز و از شرابها
شراب کهنه و متوسط غیر ممزوج و از بقول کرفس و کنه نا و سیر و پیاز را بباید که طبیخ

ایشان محبس نباشد و الا لیّن کنند باب گرم و اسهال بشیره خشک دانه و کشنیز جو
و مرق با گرنب و سلق و اگر دو درم علک بطبایشیر بخورند طبع نرم کند و اگر خشک و ماه
العسل جوشانند و بخورند همچنین بود و اگر احتیاج افتد حقنهای نرم سهل بکار دارند فصد نیز
کم کنند و ایشان محتاج شوند و در زمستان اجانا شاول اطریفل کبیر و نوش دارو و مادهٔ لکوچه
و قرص مصطکا و خود و غیر و امثال آن کنند فصل دهم در تدبیر مسافران کسی
که بسفر خواهد رفت باید اگر ممتلی بود تنقیه بدن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید
دیگر با و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر بر آن احتیاج افتد عاده کند و در
سفر برفق میرباید کرد و از آنچه گرسنگی آرد احتراز کنند و در وقت تشنگی جرعه جرعه نوش کنند و با
سر که و آب بهم آمیخته و اگر در کرما سفر کنند سر از آفتاب پوشیده دارند و در وقت خفته
بر سر مالند و سینه را بلعاب بیخ و تخم نوزک طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی متغیر نشود
لعاب بیخ بر روی مالند و شراب حامض و لیمو و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم باشد دهن بپوشند
یا دوا باید خورد و پیاز با خود داشتن و خوردن مفید باشد و اگر کسی را سموم زند اطراف را
باب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب سیب و کدو و در سر مالند و طبیخ بارزه
خورند و تا صبر باشد آب نخورند و چون تخم خانه اندکی مص کنند و نوزک و گاو و خیار بخورند
و اگر تب باشد خبر و دوغ مناسب بود و اگر در سر ما سفر کنند خود را بپوشیده دارند و از سرما
احتراز کنند و بینی و دهن را بپوشند و با مداد ان طعامی خورند که دران سیر باشد

بسم الله

نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت با استظهار شغل بهضم غذا از دفع مرض باز نماند
و وقتی که بدن محتاج غذا باشد و شهوة و هضم ضعیف بود تعلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت
آن کنند یعنی غذائی باشد بمقدار اندک و بتغذیه بسیار تا قوة باسطه کثرة غذا را بقوته
و تغذیه حاصل شود و قلت مقدار آن را هضم عاجز نیابد و وقتی که اشتها قوی باشد و ماده
بقوة بود لکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تعلیل کنند در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت او یعنی
غذا در کیفیت کم باشد و از آن غذا بسیار حاصل نشود تا موجب زیادتی اخلاط نگردد و
بکمیت بسیار بود تا معده و قوی بدان مشغول نشوند و وقتی که اشتها بنا باشد و معده
ضعیف بود و اخلاط بسیار باشد تعلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و بباید دانست که غذا
اگرچه محمد قوت مرض را نیز تقویت دهد پس در امراض آن قدر که از آن لابد باشد بکار
دارند و در امراض مزمنه رعایت قوة ضروری بود اما در امراض حاده که در آن شتابند
تعلیل اولی باشد اما در علاج بدوایه قانون رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا آن
موافق باشد بر کیفیت مرض چنانچه اگر مرض حار باشد دوا بارد استعمال کنند و بالعکس
چنانکه در مرض معالجه بالضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمثل عمل کنند دوم اختیار کمیت دوا
آن موافق باشد بر معرفة کمیت و در بدو دوا بود تا تقدیر وزن آن توان کرد و تعیین
دوا و وزن آن موقوف است بر آنکه از معرفة طبیعت عضو و مقدار مرض و عوارض
مثل سن و فصل و عادت و مضاعفات بسبیل حدس اخذ کنند اما معرفة طبیعت عضو

مقدم

مقدم معرفة مزاج و خلقت و صحت و قوة عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی صحیح عضو معلوم باشد
بحدس دریابد که بچه مقدار از آن مزاج تغیر یافته تا تعیین وزن دوا کند و چون خلقت
عضو معلوم شود بآنکه مصمت یا مجوف یا کثیف است یا کثیف بداند که در عضو مصمت و کثیف دوا
قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف دوا ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد بجهة
وجه یکی آنکه داند که عضو بعید را باید دوا قویه علاج کنند و قریب را بعکس دیگر آنکه داند که با
دوا چه باید آمیخت تا بدان عضو رسد چنانچه زعفران با دوا قلب و مدرات با دوا ورئه یا
عضلها و نرم کنند و دیگر آنکه داند که دوا کدام جهة بعضو رساند چنانچه در مجاعل سفلی بخفته
در مجاعل علیا بنشیند و دیگر آنکه داند که جذب یا ده بکدام طرف باید کرد و در جذب ماده که نخوت
تمام نخیزد شش چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالفة چنانچه از بیمار بسیار و از
فوق بسفل جذب کنند دوم مشارکة چنانچه در جذب طعم بچه در پستان نهند و جذب کنند
سوم مراعاة محاذاة چنانچه در علل یک پا بسلیق همین کنند و در علل محال بسلیق همین چهارم
مراعات بعید کنند یعنی عضوی که ماده از آن جذب میکند به بسیاری نزدیک عضوی
که بدان جذب میکنند نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد از نفس عضو جذب باید کرد بعضوی
که قریب بدو باشد و شرط او آنست که از عضو مجرد بعضو حس نقل باید کرد و بالعکس و معرفة
قوة عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات راست تا در عضو چپ دوا قویه قوی استعمال نکنند
و دوا به او را از مقویات خالی نگذارند دوم آنکه مراعات فعل مشترک بود مثل معده و دماغ

ادویه قویه استعمال نکنند و ازین باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه که از بارد
دقی شده به باشد بکار ندارند سوم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانکه در خصاء ذکر نکنند
استعمال ادویه لذاعه و ادویه شدیده التحلیل نکنند و معرفة مقدار مرض مفید آن باشد که اگر
کیفیتی که عارض شده است شدید باشد از بارد ادویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف باشد ضعیفه
و اما اعراض ملایمه خود ظاهر است که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج باید کرد و عادة را در عضوی
داشت و در اثنای بحث گفته شود سوم قانون در استعمال ادویه با عتبار وقت باشد چنانکه
در ابتدا ادویه قوم استعمال را دفع کنند و در انتها استعمال محللات و منضجه و دیگر
آنکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که باخطر باشد در ابتدا استفراغ ماده کنند
و استظهار نضج کنند و اگر مرضی که بی خطر بود و مواد آن معتدل المقدار بود و هم آن بتمامی قوة
مریض ساقط نشود اول نضج دهند پس استفراغ کنند و چون مرض والم با نهایت رسد شود اول
تسکین و هیچ باید کرد و اما معالجه بعد مثل جبر استخوان مکسور و مرد مجروح و بعلة که عبارة از تنگا
فتق است و دی کردن او بود و قطع و خیاطة و امثال آن باشد و الله اعلم و چون معالجه
انواع است و حکم هر یک مخالف دیگر بسبیل الاجمال بیان هر یک در رسته فصلی کرده شود

فصل اول

در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه بتعدیل مزاج کنند و فقط چنانکه
سوء المزاج گرم را بسیاب یا بارده و بالعکس و گرم سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد
و بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود بتعدیل مزاج کنند و تشخیص مزاج بارد در ابتدا

المعدل لبنة

از انکه در عمل آید خواب نباید کرد و اما اگر مسهل قوی بود چندان مضرت ندارد
پیش از انکه در معده آید جایز باشد و بعد از شروع در عمل قطعا خواب نشاید و مسهل
در معده باشد غذا نخورند و آب کرم بر سر مطبوخ قوة اثر زایل کند اما اگر شکم تنگ باشد
که اندکی آب کرم نخورند و دو سه قدمی بنهند و بعد از چهار و پنج نهاد آب کرم مفید
افتد و کسی را که از شربت مسهل غثیان آید مقویات معده مثل سیب و بره و بریاس
اندکی تناول کنند و کسی را که از مسهل غثیان بنشود و کسی را که در مسهل قی کردن
عادة باشد پیش از شربت مسهل بدو روز قی کند تا معده پاک کرده و بعد از قطع اسهال
شربتی از نبات یا آب فاتر یا شاهدانه و مخروری مزاج گرم تنگبو بر سر آن کند و میرود تخم مرو و معدل
مزاج گرم شاهسفرم و جوشانده این شربت بگذرد غذای لطیف تناول کنند و نان نخورند
و چون کسی مسهل بخورد و عمل نکند بشیاف یا حقنه نرم تحریک باید کرد یا دوا و منقال
مصطکا را بساید و بر سر جلاب کرم تناول کند و در روزی دو مسهل نباید خورد
و اگر در مسهل اعراض منکره حادث شود بسبب آنکه ماده بعضو رئیس مایل کرده
فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل مفیدی شود و بسبب آن ضعف معده یا تخمه یا بیوست
ثقل یا کراهیت دوا بود و چون اسهال از حد بگذارد و نگذد و عطش غالب شود در یک
استفراغ یکدو قطع باید کرد با نکه اطراف بر بندند و مقویات تناول کنند و بر معده
ضماد کنند و تقویت بمشمومات و قرنفل بکام مفید بود و بشراب بیاس و غوره

بر برف سرد کنند و بخورند مفید بود و اگر ساکن نشود حب الرشاد بریان کنند و با
دوغ بدهند و هیچ قی نیز مسهل باز دارد و اگر از افراط مسهل فواق حادث شود بنکو
بروغن گل چرب کنند و با آب سرد بخورند و عطسه آرند و بیاید دانست که ادویه تعطیس
عمل کنند مثل آنرو و بنفشه و تربخین و بعضی باز لاق مثل سپستان و خطمی و بعضی ناخامیه
مثل تخم الحلفا و سفرجل و اما استفراغ تبقی صحیح مزاج را مناسب بود و مفاصل و نفرس
و رعشه و مالیخولیا و جذام را سود دهد و در هر ماهی دو روز بپای قی کنند و از بهرق
کردن طعامها مختلف باید خوردن با شرابهای مختلف یا مقیئات مثل مطبوخ شبت
و تخم مهلک و تخم و برگ تربد و اندکی عسل و نمک بلغمی مزاج را و سکبین و آب کرم
صفراوی مزاج را و در حالت قی کردن سکم را و چشم را به بندند البته و بعد از فراغ
دهن و دردی را با آب سرد بشویند و شراب سیب یا گلاب تناول کنند و اندکی
مصطکی بخایند و غذا نخورند تا اشتها صادق شود و اگر از استعمال اعراض رديه
مثل کرب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند تا تخمه
کنند و اگر از قی سوزش معده حادث شود مرقها و چربی نخورند و اگر فواق حادث شود
آب کرم اندک اندک خورند و بسبی عطسه آرند و قی کردن بسیار معده را ضعیف
کند و قابل فضول کرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم حلق
و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضا سرد بود و کردن باریک بود و

کسی که نجابت فربه باشد و انکه معتاد نباشد قی نباید کرد و در ضعیف رجع قی شاید کرد
ان و در شتا و خریف کمتر باید کرد اما حقنه علاجی فاضل است در استفراغ فضلات متقوی
و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کسی را که معده ضعیف بود و از مسهل غثیان بسیار شود
حقنه باید کرد و در اورام و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف کرداند و پیش از حقنه شربت
که متقوی معده باشد بخورند چه حقنه بر سر خلو معده مضر بود و بهترین وضع حقنه آنست که بر پشت باز
خفته و سر بر بالش نهاده و ساقها نیز بر بالش نهند چنانکه میان پشت بر زمان باشد و بطرف
وجع میل کنند و حقنه در وقتی معتدل باید کرد و پیش از آن استحمام بکنند

فصل سیم

در تدبیر فصد و حجامه و ارسال علق بدانکه استفراغ بفصد استفراغ کلی است زیرا که در آن از
هر خلطی چیزی کم شود و غرض از آن تقلیل در کمیت خلط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو
تا محتاج بفصد نگردند باید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود در زمانی معتدل و باید که
ماه در نقصان بود اما وقت خطر آنکاه بود که بجهت حدوث مرضی فصد واجب شود و در ین
تاخیر نباید کرد و در روز بحران فصد نکنند و در زمستان و در مرضی که از انجران باشد
خون بسیار بیرون نکنند و تا چهارده سال نگذرد فصد نکنند و کسی که ضعیف باشد و خون
او کم باشد بدفعات اخراج دم کنند و بعد از حمام و تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و مرضع
و قولنجی و فربه و لاغر را فراط فصد نباید کرد و کسی که خلط او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کنند
و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد آش اب ترش و غوره و بلغمی را شراب بنفشه و سیب

سر و قروح کوش گشایند هفتم عرق که در پس نوی بود که در پس گوش است نزدیک
بقره کردن جهه صدر و موی و اوجاع سر که فرس باشد نافع بود هشتم چهار رگ برای فلج
و بثور دهن نهم عرق که زیر زبان است در باطن دقن برای خناق و اورام لوزتین دهم
عرقی که بر نفس دماغ زبان است از زیر او برای ثقل زبان مفید بود یازدهم عرق عقعه و
آن گوزیر لب است برای بحر گشایند اما سه زبان مقصوده چهار است اول شریانی که بر ظهر
کف است میانه سبابه و ابهام برای اوجاع یک گشایند دوم سه زیان صداع و آن بری
حبس نزلات عین و انتشار گشایند سوم شریان پس گوش برای رمد و غشا و صداع کهن
گشایند چهارم شریان حلق برای خناق و جذام و این شریانی از قلب دور باشد و آنچه نزدیک
یک باشد چون بگشایند خون باز نه ایستد ازین جهه متعرض ورنود اما کیفیت فصد و قفال
از سر عضله دور باید کرد و فراخ و بور بیاید کشود و اگر اورا نیابند نجنبانند اورا که در رگ
صاعد بود بلطفند و در اکحل احتیاط باید کرد که زیرا و عضله است که نادر بنیش بدو رسد و بطول
بگشایند و جهد الذراع را بور بگشایند و فصد باسلیق راحتر و بهتر باشد زیرا که شریان
و عصب و عضل در زیر او هست و باشد که شریان از طرفین او در آمده باشد و سلیم از
میان حفر گشایند و دست در میان آب کرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود
و بطول بگشایند و عرق النسا بطول بگشایند از زیر کعب تا بالای آن و اگر بر پشت حنصر
و بنصر بگشایند بسلامت تر بود و باید که صاحب آنرا در فتق تا کعب بداری محکم بر بندد

و پای بر سر کرده باشند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بجام رندند و صافی بود پس
گشایند بهمان شرایط و عرق ارنبه ظاهر نباشد هشت بر سر بینی فرو نهند آنموضع که در راه
هیچ شقی ظاهر شود و بهتر فرو برند و عرق جبهه و بر بت گشایند و عرق زبان و زیر زبان بطول
گشایند و در فصد و اجناس مبسل بر حجاب صفاق مقصود کنند و بموضعی که سر آن غایب باشد
بود و عرق ماقین و صدغین با نگ حلق بگیرند ظاهر کرده و در نوشتر بسیار فرو نه برند و بطول
بگشایند و فصاد در حالت فصد باید که نیشتر را بهام و وسطی بگیرد و سبابه را جهه تقص عرق را
کند و اگر نیشتر بعصب رسد و عضو آماس کند ضماد سرخ و سفید و شیاف ماهیتا و آب
کشنیز بر آماس مالند و اگر قوه باشد از جانبی دیگر فصد کنند یا صافی بگشایند و اگر نیشتر
بر شریان آید علامات او گفته که خون بشتاب رقیق آید و بجنبش حرکت نبض جهد پیش باید
که در حال کند و بمرهم مرودم الاخوین و فلقطار بگیرند و بسپیده تخم مرغ با میزه و اسپرم
مرکاش با نسج غلیظ بتا آن آکوده کنند و در موضع زخم گذارند و آب سرد بر سر ریزند
و دست بندند و سر و روز نگشایند و اطراف زخم را بقابضات ضماد کنند و اگر بعد از آنکه
بگشایند خون باز نایستد باز دیگر این ادویه بر نهند و اگر خون در زیر پوست کرده
و سیاه شود بدان دست هیچ کار نکنند و اگر هر روز که باشد کمتر شود دلیل خیر بود
و اگر زیاده شود از جانبی دیگر مخالف آن فصد کنند یا صافی بگشایند اما حجامت
باشرط باشد ولی شرط باشد و آنچه بشرط باشد هشتم از جوهر عضو کند پس تعرض استفراغ

از اعضاء رئیسه و استفراغ بسیار و حجامت مردمان فربه را مناسب فتد و بهترین وقت آن
میان ماه باشد که ماه در نقصان فتد در ساعت سوم از روز و بعد از استحمام حجامت نکنند
مگر کسی که خون او غلیظ بود و حجامت بر مقدم بدن حسن و ذهن را مضر بود بر نقره کردن
غلیظ اکحل بود و بر ضرب عین و بخر را مفید بود اما نشایان آرد و بهتر آن باشد که زیر تر از نقره
باشد و بر میان شانها غلیظ باسلیق بود و خفقان و ضعف معده را مضر بود و بهتر آن باشد
که مثل به بالا نزنند و حجامت اجود بدین که رگهای کردن هست غلیظ فیفال باشد و بر ساق غلیظ
صافن بود و بر قفا وه و میانه در خلاط عقل و دوار نافع فتد و بر ذقن دندان و روی
و حلق را مفید بود و بر قطن و ما میل و بثور فخذ و نقرس و داء الفیل و متانه و رحم و مقعد را
نافع باشد و حجامت بر فخذ از قدام و ورم خصیتین و جراحات قضیب و از جراحاه بنیتین
زایل کند و بر زیر زانو برای ضربان زانو و جراحاه ساق مناسب فتد و بر کعب
برای ادرار طمث و عرق النسا و نقرس مفید بود و حجامت بر پشت برای آنکه باشد که ماده
را از جهتی بجهتی جذب کند یا وری غایب را ظاهر کرداند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل
کنند یا از برای جذب م و تسکین عضو یا از برای تحلیل ریاح یا تسکین و جمع کنند یا
برای رد عضو با موضع خود چنانکه در رفیله که استاد یکیس نشین است و آن بسبب نزول
چیزی در روز اجعا و ضرب کف اکر در حمام حجامت بر پشت نکنند و آنچه فرو آمده باشد
باز کرد بعد از آنکه نکس بروغن مالیده باشد و حجامت باشرط از دو سال تا شصت سال

جایز داشته اند اما از سال طفلی و آن کر میت رنگین که در آب بیاشند و آزار دهند
میکوبند و در امراض حاده آزار عضوی نهند و خون مهلک و گفته اند که خون بدن جذب میکنند
و آن در سفعه و قوبا و جمیع امراض جلد مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست
که از آبی بگیرند که در آن ضفدع و مطلب که جامه خواب بکبو بندند باشد و آنچه بر پشت او خط
زرد باشد و آنچه شکم او سرخ و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه بدنبال موش بود و آنچه قهوه رنگ
همه نیک باشد اما آنچه سیاه باشد و بزرگ و سبز بود و آنچه شبیه بمار ماهی بود و آنچه سپیاه
باشد از آبهای بد گیرند و آنچه بر جنبهای لاغر رود و مجوع بد باشد و باید که چون علق بگیرد
بعد از دو روز از سال کنند و اول او را سر نکون باید کرد تا می کند و نشوند عضو را
با آب داده بمالند تا سرخ شود پس علق را بدان نهند و اگر نگیرد پاره خون در آن عضو
بمالند و چون خواهند که جدا شود نمک خاکستر بر او فشانند و چون بیفتد مجمه بر نهند و قدری
مص کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید پس بشویند و اگر خون باز نه ایستد حالبا نبات بر آن
فشانند

بدانکه چون امراض مجتمع شوند نه اند مجالبه مرضی باید کرد که او را
یکی از سه شرط باشد اول نکه بر نانی موقوف بود بر او مثل ورم و قوحه که چون مجتمع
شوند نه اند ابطاح ورم باید کرد مگر وقتی که ورم تابع قوحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری
بود مثل سنه و سبب که سنه سبب است و نه اند مجالبه او ضروری است اگر حجامت
بمستحق افتد که تب را مضر باشد و مثل سل و قتی که علاج سل بحقنات میکنند و از تب

باک بنماید رند سوم آنکه یکی از دیگر خطرناک تر بود و مثل محی محرقه و فالج که اول علاج جب
باید کرد و از استعمال مبرداده و اگر چه فالج را مضر بود اندیشه نباید کرد و چون مرض و
عرض مجتمع شوند اول معالجهٔ مرض کنند مگر وقتی که عرض غالب بود چنانچه در وجع که عرض
قولنج است استعمال مخدّرات جایز دانسته اند و از ضرر آن بقولنج اندیشه نکرده و
این مجموع که گفته شد بجز طبیب را نسبت بهیات باید دانست که غیر از این معالجات
که گفته شد معالجات دیگر هست مثل تفریح و تنشیط مریض به اخبار و حکایات
ملایمه و ملاعبات طبیه و احضار انیسان و آوازهای لطیف و بویهای خوش و از انجمله
اشتغال از هوای بهوای و از نسکنی بمسکنی بود و تغییر هیات نیز مؤثر بود مثل آنکه بعضی
احوال آنکه تکلیف کنند که نظر بکوچه کند و صاحب لقوه را در آینه چنین نگرد و امثال
این بسیار است و همه بتقدیر فرموده کار ست پس بتقدیر صحت و بحفظ این اسباب
حاصل میگردد و بتقدیر صحت بی رعایت این امور زایل میشود و هست قادر بهر چه خواهد
و خواهست هر چه خواهد کند که حکم او راست و السّلام علی من اتبع الهدی مقالهٔ دوم
در امراضی که اعضا را حادث شود و علاج آن مشتمل بر هشت باب باب اوّل در امراض
سر و دماغ از آنجمله صداع هست و آنرا انحصار نیست در دو سر گویند و سبب آن سوء المزاج
مادی بود یا ساده آنچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما
صداعی که از غلبهٔ دم بود علامت آن حمرة و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و عظم

نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد قیفال بود و نیلوفر بطبیخ بطبیخ مطبوخ خواکه
و شربت از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر هر یک پنج درم خورند با تمرهندی و ترنجبین و
نبات هر یک دو درم و غذا تمرهندی با الوچه با بنوماش و مقرباد دام و اگر تب عارض
شود کشکاب با بدخورد و سر که و کلاب بچه بندن و لعاب بیدانجیر و خطمی با سر که بر سر
نهادن و تمریخ بروغن بنفشه و که و مفید بود و آنچه از صفرا بود علامت آن شدت حرارت
ملمس و خشکی منخرین و تلخی دهن و سهر و سرعت نبض و صفرة و صفاء قاروره بود علاج
آن جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو بود هر یک سه درم و ترنجبین و بنفشه هر یک دو درم
تناول کنند با شراب بنفشه و نیلوفر با آب کرم حل کرده یا شامنده و غذا با نار دانه
با تمرهندی یا آنچه خورند و بر بوب فواکه بارده و سکنجبین تعلل کنند و سهل طبیب
کنند بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله با وزن هر بنفشه با این حب بنفشه دوم سقمونیا بریان کرده
نبذ الکث و دو جبه تر بدست بگوشه و بر و بغن بادام چرب کرده بکدرم هلیله زرد بیکدرم
بکوبند و با آب زبانه بسرشند و حب سازند و فرو برند با نیم دانک سقمونیا بریان کرده
باده درم شراب خاص بخورند و کافور و صندل و کلاب و که و کاهو و خیار بوبند و پای
شوره با بکه و سکبوس و خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر و بادام
و که و رة خواهش بروده ملمس و رطوبته منخرین و تنقل لطی و قاروره سفید و غلیظ بود علاج
هر روز جلابی از بنج مهلک پنج درم و از زبانه سه درم و کلقند ده درم تناول کنند و غذا

نخود آب و بیزه خشک دانخورند و تنقیه کنند بعد از نضج بحب صبر یا حب اصطیخون و با
بونج و شبت و الکبل الملک بحب شانند و سر بدان بنوبند و آنچه از سوداوی بود علامت آن ثقل
و جفاف لون و کمودة لون و بخواب بود و نبض لطی و قاروره سفید و تنک باشد علاج آن
هر روز جلابی از با لنکو و بنج مهلک هر یک چهار درم و کاو زبان سه درم و بنفشه ده درم
تناول کنند و غذا نخود آب و بیزه خشک دانخورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا غاریقون
با عسل خود و سوس کنند با بحب ایارج و شبیار و بعد از تنقیه روغن نرگس و بادام و سوسن
بر سر مالند و آنچه از ریاح غلیظ باشد که در دماغ منحبس شده علامت آن آواز کوش و اختلال
وجع و ضربان بود علاج آن تکلید و تلطیف بکلقند و رازیانه با بدکرد و از میوه و اغذیه نفاخ
احتراز کنند و حمام و استعمال نطولات و تجراه حاره مفید بود و اگر مزرنجوش بوبند باب
آن در بینی کشند یا روغن آن در سر بمالند نافع افتد اما صداع که از سوء المزاج حادث
بود یا حاره باشد یا بارد آنچه حاره باشد و از اسباب خارج حادث شود مثل ملاقات آفتاب
و قرب آتش علامت آن عطش و حرارة ملمس و قلت آب دهن و خشکی منخرین و زبان باشد
علاج آن شربتی از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب بی رنگ با سرد و عرق گل و بید با بنفشه
و بنفشه تخم خرفه و اسپغول کرده و با سکنجبین تیز مفید بود و غذا بنوماش یا مغز بادام و اسفاناخ
با تمرهندی خورند و در جایهای خشک آرام گیرند و شمومانه بارده بوبند و روغن بنفشه
و که و بر سر مالند و اگر از اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویه حاره بهمین علاج کنند

و در این نوع تلطیف طبیعت بقی خواکه و ترنجبین مناسب بود و آنچه از سوء المزاج بارد بود
علامت آن تقدم سرد بود و ثقل و بلادة حواس و مبدل صداع بحرّ سر علاج آن تناول جلابی از
بنج مهلک با زبانه و کاو زبان و با لنکو و کلقند و اطریفل کبیر و جوارشها حاره تناول کنند
و غذا نخود آب با کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و شمومانه و نطولاته حاره استعمال کنند
و صداع بشرکه معده بر باشد اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامت آن شهوة اد و وجع بود
در حال ثقل معده و سکون وجع در حفرة معده علاج آن اصلاح و تقویه معده بود و اگر
بسبب خلط بلغمی بود که در معده جمع شده علامت آن غثیان و حبشان ترشی و کثرة بزاق
بود علاج آن تنقیه معده باشد یا نکه بخم بشت و تخم خربزه و برگ ترنجبین بکوبند و اندکی عسل
و نمک در آن حل کنند و بیاشامند و قی کنند و بعد از قی کلقند و رازیانه بخورند و بعد
و بدو امثال آن تقویه دماغ کنند و غذا نخود آب و عصفور خورند و اگر بقی ساکن نشود و تهوعها
کنند و اگر بسبب صفرا باشد علامت آن غثیان و تلخی دهن و تشنگی و قلق و نور بشرش معده
بود در حالت گرسنگی نیز باشد علاج با آب کرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن شراب
انار ترشش بقی کنند و غذا ماش انار یا تمرهندی خورند و اگر بسبب خلط سودا وی بود
که در معده باشد و علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن و کثرة اشتها بود علاج تنقیه
معده بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب با لنکو با بسند و ترنجبین
یاسمین و غالیه و مزر نجوش بوید و اگر صداع بسبب رياح معده باشد علامت آن تقدم

وجع معده باشد وصداع در پس سر بود واز اطعمه نفاخ زاید شود علاج تقویه معده و تحلیل نفخ و بجوارشناه حاره کنند واگر صداع از ضعف معده و سدده حبس و بود علامه او اشتداد وجع بود و در بادان و در خلو معده علاج ترید آب جزره و آب سپاس و انار خورند و اگر حموضه مفید تنقیه شربتی خورند و اگر صداع از حبس و خلود ماغ باشد علامه آن حدوث صداع بود و در عقب استفراغ یا حجامت یا سهر یا غم علاج او شاول اغذیه صرفه جیده الکیموس بود مثل زرده تخم مرغ و آب گوشت مرغ و حمام متعدل و تدبیر نیکو بود و اگر صداع از قوه حس دماغ باشد علامه آن باشد باندک سببی مثل بخار غذا حادث شود و افعال دماغی نقوه بود علاج آن شاول اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه و کله پاچه و صداع بشرکت کبد مطحال و حرکت کلیه و پای نیز حادث شود و علاج آن علاج آن اعضا بود و بیضا صداعی مزمن باشد که مجمع سر فرو گیرد و سبب آن اخلاط غلیظ یا بخار اراه بود که در زیر غشاء مخلق دماغ محقق شود و علامتش آن باشد که باندکی سببی اشتداد کند و چشم بر هم خوان داشت و از کلام و صوت منادی شوند و گاه چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج تنقیه بدن کنند بحب ابارزه و شبیارزه قوقایا و حقنها حاده و سداب تر در روغن بچکانند و بر سر مالند و باقی علاج آن بچون علاج صداع بلغمی و سوداوی بود و این صداع عسر البرء باشد و مقدمه نزول بود وجعی شقی از سر شاه و ماده آن کمتر از ماده صداع بود و شقی که ضعیف تر باشد مجهول

کمنه

کنند و علاج آن بچو علاج صداع بود و شاول دواء المسک نیز مفید بود و اگر ضعف او قیون و تخم کاهو و کشنیز بر کاغذی طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود سرسام وری گرم بود اگر در فصل ماغ یا مجاب او حادث شود و اگر از افراط تطیس نیز گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد علامت آن مطبقه و ثقل سر و هذیان و ضحک و حمره و حمره و عین بود و نبض عظیم و قارو سرخ و غلیظ بود علاج آن در ابتداء فصد فصال کنند و هر روز جلابی از عناب هفت عدد و آلوسیاه ده عدد و سپستان بیست عدد و نیلوفر و بنفشه هر یک تخ درم و نبات ده درم شاول کنند و اگر بر تخ این ۱۱ درم بآن نم کرده بهتر بود و غذا کشکاب یا نیلوفر و عناب پخته زند و درین مرض توقی نباید نمود و در تخم نیلوفر مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه پنجدرم نیلوفر چهار درم تخم کاهی سه درم اجاص سپستان هر یک بیست درم عناب ده دانه مویز خشت تر بی تخم خیار شنبر از هر یک ده درم بوقت استعمال شهوناه بارده کنند و پای شوره بآب کرم و بنفشه و خطمی و بسوس کنند و تعلل شبر اجاص کنند و اگر بچوابی باشد شراب خشخاش نیز میاشامند روز شربتی از نبات و عرق گل پنجد مناسب بود و اگر از ماده صفراوی بود علامت آن کثرة هذیان و سهر و جفاف عین و تحیر تن و صفره لون و زبان و اضطراب و غضب و سوء خلق و سرعت نبض و نارزیه قاروره بود علاج هر روز جلابی از بچ مهلک تخم کاهی سه درم و اگر سیاه ده عدد و بنفشه پنجدرم و عناب هفت عدد و نبات ده درم و تر بچین با تمرهندی ده درم شاول کنند

وشراب بنفشه و بنفشه پرورده و شراب خشخاش تعلل کنند و تلیین بطبیعت مطبوخ فواکه و لقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود حقنه بنفشه و خطمی و بسوس بچو نیم کوفته هر یکی کفی عناب سپستان هر یک ۱۰ عدد نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بچوشانند و صافی کنند و مغز خیار شنبر و تر بچین هر یک ده مثقال در آن حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حراره و خشکی غالب باشد کشک آب سپست مثقال لعاب بلگوره روغن بنفشه و روغن کدو هر یک ده درم با هم بیامیزند و استعمال کنند و شربت مبیانه روز چنانچه گفته شد بیاشامند و تعلل یا کوز میکنند و در هر دو نوع تشکی حراره باب خیار کدو و بنفشه تخم خرفه و ورق گل و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و بر ک بید در فراشش بر بزند و کله و بنفشه بوبند و سرسام از مادهٔ سودا و اخلاط محترقه نیز حادث شود و علامات آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بچوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و تخرین بود و بر روز ابع تغیر ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ بود علاج آن جلابی از بنفشه و کاو زبان هر یک چهار درم و تخ مهلک سه درم نبات ده درم باید و غذا جو و تخود با شیره خشخاش و بعد از نضج بنفشه تخ بچها و حقنها فی کنند که مسهل سودا بود مطبوخ سنا هفت درم تخ مهلک و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهی و تخم کشوث هر یک سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده

ده درم

کل ارمنی پنجدرم شاول کنند و غذا کاورس بریان کرده با مغز بادام و شیره خشخاش خورند و این شیاف استعمال کنند صدف سوخته کل ارمنی افاقیا کافور هر یک سه درم کوفته با آب لسان الحمل یا آب برگ بسر شنند و شیاف سازند و اگر بسبب تقلی خشک شده که در امعا حبس شود و خروج آن دشخوار بود و موجب خسر گردد و این نوع را خسر کاذب گویند علامت آن تقدم احتباس و شاول مجففات باشد علاج آن تلیین طبیعت بمرغبات مثل بنفشه و خطمی و بسپستان و خیار شنبر و اگر بسبب سرمایی بود که بمعده رسد علاج آن تدهین معده کنند بروغن گل یا بنفشه کرم کرده و با بونه و شبت و رو با و تر بک و الطبل الملک بچوشانند و در آن نشینند و بر سر اجر کرم نشستن مفید بود زرده تخم مرغ و روغن گل ضافه نموده نیم بچشده بر روی بنفشه کهنه انداخته بر زند و استعمال کنند باب چهاردهم در انواع اسهال اگر اسهال بسبب بحران و دفع فضله موذی بود از حبس نباید کرد زیرا که بکد افراط رسد موجب ضعف گردد پس چون باشد شاول کنند یا پخته چو دسبوذ کنار و کشنیز بریان کرده کوفته با هم بیامیزند و بخورند یا قرص طبرزد یا برب یا مقوف انار و انه شاول کنند و غذا از رشک غوره و انار دانه و سماق خورند و اگر استمهال بسبب اخلاط مرار ی بود که بمعده و امعا ریزد علاج آن عطش و حرقه و التهاب و تلخی دهن و صفره برازد و دفع مفید باشد علاج آن ده مثقال رب برابا یک مثقال قرص شاول کنند و یا بیخ درم گل ارمنی با رب سیب یا کشنیز بریان کرده و تخم خشک و تخم حماض و

خرنوب شامی هریک شش درم و طباشیر سه درم و انار دانه بریانه کرده پنجاه درم و زنگ
و سماق و پست کنار و سبوکده ده درم بکوبند بهم بیامیزند و قدری از آن بخورند و اگر اسهال
با فراط بود معده را بکل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و راسک و قاقیا باب مورد تصعید کنند
و غذا سماق یا انار دانه با کبک تهو خورند و اگر اسهال بلغم بود علامات آن تنفخ و قراقر و ثقل
و غثی و بلغم قسم برازیل صنع بود علاج آن حب الشاد ماهر صد درم بر سر جلابی نیم گرم از آب
پاشانند تا اخلاط بکلی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است سفوف مقلیانا بخورند
با آب سرد و شاول کنند با صنع عربا و تخم ریحان مکه مثقالی بریان کرده بکوبند و بزر خرنوب دام
چرب کنند و فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنه جهت استعمال کنند و برنج و عدس هریک
هریک بکوبند پوست نار و مورد و بلوط هریک ده درم مازو و کلنار هریک پنج درم بجوشانند و صافی
کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و کل ارمنی هریک مثقالی بسایند و بر سر آن ریزند و بسه مثقال
بدغات این قرص بخورند سماق چار درم خون سیاوشان صنع عربا بریان کرده کلنار اقاقیا
قیا مکه دو درم بکوبند و بریسه سرشند و مثقالی با ربسب شاول کنند و این سفوف بر معده
بود زیره کرمانی درسر که جوشانیده و انار دانه تا هجده درم بکوبند و دو درم از آن شاول
کنند و اگر اسهال سودا وی بود علامات آن صرف و دفع معده و خشکی دهان و کثرة
اشتهای بی مضم و قراقر و نفخ بود و نمک براز مایل بسودا باشد علاج آن تهیه اخلاط باید
کرد بحقنهای نرم و بعد از آن که تهیه تمام کرده باشند قرص طباشیر بسه قرص کهربا و سفوف

مقلیانا

مقلیانا و سفوف انار دانه هرکدام که باشد شاول کنند و بنکو و بارشنگ تخم ریحان و کلنار
نمی مرضع عربا و نشسته مساوی بریان کرده درم بکوبند بهم بیامیزند و قدری از آن با طلاب بخورند
و از محرمات و چیزهای اهمتر از کنند و مرغ و کبک کوهی و انار دانه کوفته و از
رشک نیز شاید اسهال دموی اگر کبد بیفاخ عروق همعا بود اگر همعا دقاق بود علامت
آن است که غالبا پروان آید و بعد از آن خون رقیق با ریاح و قراقر و رند خارج شود و اگر
در همعا غلاظ بود علامت آن است که اول غالبا با خون پروان آید و بعد از آن بخورند و
با آن علامات بود اسهال باشد علاج اگر غلبه خون باشد و قوة مزاج و وقت مقتضی بود فصد کنند
و بنکو و بارشنگ تخم ریحان مکه مثقالی و صنع عربا سه مثقال بریان کنند و بر روغن گل چرب
کرده فرو برند و غذا گاو رس مقشر با مغز بادام خورند و قرص طباشیر بسه و قرص کهربا نیز
مفید بود و سفوف نشسته مثقال بر روغن گل چرب کرده بخورند و اگر این اسهال بسبب
بیخ بود و بیخ آن بود که نوبسطا اخلاط حاده و حریفه که با معا ریزد با سبب اسهال بسیار
همعا خشک شده باشد و علامات آن تشنگی و بیحد بن مشکم و وجع همعا بود علاج آن سفوف
نشسته با روغن گل چرب کرده شاول کنند با صنع عربا و نشسته با روغن گل شاول کنند
با صنع عربا و نشسته هریک دو مثقال و طباشیر یک مثقال بریان کرده بیامیزند و نافع کرده
و غذا گاو رس بریان کرده یا برنج بریان کرده یا پیه یا چربی گوشت با مغز بادام خورند
و این حقنه جهت استعمال کنند برنج نشسته و جو بیخ کوفته هریک یکی بریان کنند و بسان

اگر نوبسطا خشکاش و کلنار و زرد و گل و خطمی و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و صنع
عربا و نشسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا که در مرکبوند و زرد و تخم مرغ
بریان کرده و روغن گل بیامیزند و مجموع با هم امیخته بکار دارند ذوسنطاریا
اسهال کبدی باشد و آن با خون صرف بود و سبب آن اخلاط دم بود یا شرق نهال کبد
یا نوبسطا قطع دست و پای واقع شود یا صدیدی بود و سبب احتراق دم باشد یا شبیه
بود و دی بود سبب آن احتراق دم باشد یا دیابلة که منجر باقیحی بود یا عسالی بود
شبیه بعسالیه که گوشت اما آنچه دکموی صرف باشد اگر تقدم استعلاء و جهتاس خونی که
سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر بود و با آن علامات بیحد و مغص و الم نباشد علاج
او آنست که در آب اغذا بخورند و حبس مطلق نیز نکنند دام که قوة باقی باشد و ضعف
با فراط نبود و حبس بشربا تخم اورک بریان کرده یا شراب صندل یا سیب کنند یا با بارشنگ
بریان کرده بنکو بریان کرده و بر روغن گل چرب کنند و فرو برند با قرص کافور یا قرص کهربا
و شراب سیب بخورند و شراب انجبار لعق کنند و غذا جو بریان کرده یا خشکاش بریان
کرده بخورند یا انار دانه بارزیرباج یا عوزه و کبد را بصندل و کلار آب پیه و آب جو فرو کلانند
اما اگر صفراوی و صدیدی در دی بود علامت آنست که با برازها مخلوط بود و از
دفع آن خفتی و راحتی حاصل شود و با آن بیحد بن مشکم نباشد و چون معده خالی بود بهتر
باشد علاج او آنست که حبس کلی نکنند و شهریه که مقوی باشد و در او قبض زیاده نباشد

شاول کنند مثل شراب صندل و خاص و ورشک بسیار و از قابضات صرف چیزی
استعمال نکنند و معالجات نوع المزاج کنند بجای خود آورند تا اخلاط بکلی دفع شود اما
آنچه قیحی و عسالی بود دیر حل کنند و علاج او گفته شده است ذرب
اسهال معدی باشد و سبب آن سستی و تری معده باشد نوبسطا نوع المزاج طبیعت عارض او
شود علامات آن قی [illegible] بود و طعام در معده تغیری نپذیرد و نمک نخورند و با آن قی
و براز بلغمی باشد علاج آن [illegible] معده باشد بجا رشنات حاره و سفوف مقلیانا و جوارش
سفرجلی قابض و غذا انار دانه با کبک و تهو و زیره و کشنیز و اجینی خورند و اگر سبب
کثرة رطوبات باشد که در معده جمع شود علامات آن کثرة براق و غثیان بود علاج آن
تنقیة معده کنند بقی و بعد از آن جوارش مقوی معده تناول کنند مثل کوارش کندر و
بسنهها قابض مفید افتد و اگر سبب شربة یا فرحة باشد هر دو در معده حادث شود و از غذا
مثانی شود و قوة دافعه آنرا دفع کند علامات آن است که در معده بعد از اکل وجعی باشد
خصوص اکل حمضات و در براز صدیدی رقیق باشد و حرارة در بن محسوس شود و
باشد که در او نیز نشرات بود علاج آن قرص طباشیر بسه سفوف انار دانه تناول کنند
و از غذا از رشک و انار دانه خورند و اگر نوبسطا نشرات بود که از دفع بعده و ریزد و طبیعت
آنرا دفع کند و غذا نیز مرتق کرداند و این را سهال دماغی گویند علامات آنست
که بعد از خواب بیشتر باشد و بعد از آن محبس شود و با آن علامات نزلة و صداع

کتابخانه
مجلس شورای ملی

مزاج دماغ باشد علاج آن شفیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع تر از اشیاء شراب خشخاش کنند و باقی در تزلزل گفته شده است پرشیاوشان گفته و اگر سبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند علامات آن سهمال سبز و سفید و نحوبت بدن و قلت دم و زردی لون بود علاج آن تقویت کبد باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب انسداد مجاری معده باشد و آن بواسطه تخلیط اکال یا تناول زهری حار یا بواسطه ادرام واقع شود علامات آن که طعام هضم نشده خارج شود و بی اذع و وجع مفرض و آنرا قی نباشد علاج آن تقیید معده باشد بتقویت ابض مقویه و مرق فروج فربه و حسو از شیر و نان سفید تناول کنند که حمل بر او ماند و پسته های قابضه و مقویات معده خورند **قرنی الامعاء** سهمال موی و سبب آن رطوبتی نرقه باشد که بواسطه آن ثقل در امعا مانند ننگد و بیرون آید و علامات آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج آن تناول اشیاء محبسه مثل سیب و کنار و کیل و به کبیب و سفرجل مقلیا نا مقید بود و این مفروض نیز نافع افتد سپند مصطکی سک عود هر یک ۲ درم مجموع ملوط بریان کرده سرانا رترش گز نارک را مک تخم حماض جرنوب را تموز طراثیث ساق کلنار هر یک پنجدرم بکوبند و مقدار دو درم تناول کنند و اگر ببیبی باقی باشد که در امعاء حادث شود و چون غذا بدو رسد زود دفع کند علامات آنست که احساس وجع امعا کنند با براز صدیدی تنک باشد علاج قرص طباشیر بسبب یا قرص کلنار با ربسب

یا رب به با تخم نا شکفته و با برنگ مرور نگ و ضع عربا هر یک ۲ درم بکوبند بریان کرده بگلاب و افسنتین با دام چرب کنند و بر برند و غذا کاوس یا بریخ بریان کرده با شیر با دام خورند و طباشیر و ورق گل و ضع عربا و نشسته و تخم حماض بکوبند و بلعاب بیدمشک گیرند و قرص سازند و بکثیثال تناول کنند **باب یازدهم** در امراض کلیه و مثانه منوالج کلیه اگر حار بود علامات آن حرقت مع وضع کرده و کثرت منهوة باه و تشنگی و سرعت نبض و نارنیه قارورة باشد علاج آن آب نارین با نبات و نرنجبین بهترین تخم نورک با فرفیون طباشیر نرم تناول کنند و غذا کشکاب یا بنوماش با اسفاناج خورند و شراب بنفشه این و رباس و عوزه لعق کنند و صندل و کلنار و سماق مکه ۲ درم و کافور دانگ و طباشیر و تخم حماض و کشنیز و کل سرخ و کل ارمنی مکه سه درم تخم کاهو و تخم نورک هر یک هفت درم بکوبند و با آب کاهو یا نورک بسرشند و قرص سازند و مثقالی با آب نار یا شراب غوره یا شیرة سرکه بخورند و صندل و کلا بیک کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامات آن قلت عطش و بیاض و غلظ قارورة و ضعف شهوة باه بود علاج کلقند و رازیانه و کواش کوفته تناول کنند و غذا کخواب با بلیک کبوتر و فلفل و دارچینی خورند و روغن فستق و زنبق بخورند بر کلیه طلا کنند و نارپیل و شدق و فستق با شکر خورند و از حموضات و فواکه بارده احتراز کنند **ادرام کلیه** اگر ورم کلیه طا از مادة صفرا یا دم باشد علامات آن تب و تشنگی و التهاب و صداع و بخواب و وجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و حلابی از

یا رب به با تخم نا شکفته و با برنگ مرور نگ و ضع عربا هر یک ۲ درم بکوبند بریان کرده بگلاب و افسنتین با دام چرب کنند و بر برند و غذا کاوس یا بریخ بریان کرده با شیر با دام خورند و طباشیر و ورق گل و ضع عربا و نشسته و تخم حماض بکوبند و بلعاب بیدمشک گیرند و قرص سازند و بکثیثال تناول کنند **باب یازدهم** در امراض کلیه و مثانه منوالج کلیه اگر حار بود علامات آن حرقت مع وضع کرده و کثرت منهوة باه و تشنگی و سرعت نبض و نارنیه قارورة باشد علاج آن آب نارین با نبات و نرنجبین بهترین تخم نورک با فرفیون طباشیر نرم تناول کنند و غذا کشکاب یا بنوماش با اسفاناج خورند و شراب بنفشه این و رباس و عوزه لعق کنند و صندل و کلنار و سماق مکه ۲ درم و کافور دانگ و طباشیر و تخم حماض و کشنیز و کل سرخ و کل ارمنی مکه سه درم تخم کاهو و تخم نورک هر یک هفت درم بکوبند و با آب کاهو یا نورک بسرشند و قرص سازند و مثقالی با آب نار یا شراب غوره یا شیرة سرکه بخورند و صندل و کلا بیک کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامات آن قلت عطش و بیاض و غلظ قارورة و ضعف شهوة باه بود علاج کلقند و رازیانه و کواش کوفته تناول کنند و غذا کخواب با بلیک کبوتر و فلفل و دارچینی خورند و روغن فستق و زنبق بخورند بر کلیه طلا کنند و نارپیل و شدق و فستق با شکر خورند و از حموضات و فواکه بارده احتراز کنند **ادرام کلیه** اگر ورم کلیه طا از مادة صفرا یا دم باشد علامات آن تب و تشنگی و التهاب و صداع و بخواب و وجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و حلابی از

تخم کاهو و باه و تخم کاشنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا جوشیرة خشخاش و عناب و سیب خورند و شراب بنفشه و خشخاش با لعاب بیدمشک و بهدانه و موضع کلیه را بصندل و سعادت و شیاف ماهیتاوه و کاشنی و آب کشنیز و رباه تر با کنجد کنند و آب کاهو و کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم با هم بیامیزند و طلا کنند و چون ورم تنجیع یابد علامات آن سختی و وجع و سکون نبض و زیادتی ثقل بود از نان خطمی و الکبد الملک و تخم بیدمشک و حلبه و بنفشه و نرگس بکوبند و بیختانند و چون کرم بر کلیه نهند و چون نبض ساکن شود و وجع زایل گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر و غبار اسیا و قیصوم کرده با این ضماد کنند و چون ورم منفجر گردد و مدة با بول بیرون آید بهترین قرص تخم بانشراب خشخاش با شراب بنفشه و عناب بکوبند و اگر خروج مدة منهادی شود منعقر کنند تخم وگله و هر یک ۵ درم و خشخاش و نشسته و ضع عربا و تخم خنبازی هر یک ۲ درم و کاکنج عدد بکوبند و سه درم از آن با ده درم شراب خشخاش تناول کنند و اگر ورم از مادة بلغم یا سودا بود علامات آن ثقل موضع کلیه و تب و التهاب بی شدة و وجع بود و شبیه بتنجیع باشد و فرق بدان کنند که حقنه درین محل نیفتد بلکه زیادت کند بخلاف قرص تنجیع علاج آن حلابی از تخم مهلک و تخم کاشنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا بنوماش و مغز بادام باشد و بعد از تنجیع نلیان کنند بدین مطبوخ سه تخم کرفس و کاشنی و رازیانه و ورق گل و بالنگوشه و بنفشه و بلوط فربه یک سه درم تخم مهلک چار درم نربد دو بدرم بگوبند و نیم درم عناب ده عدد بستان بیست عدد انجیر ده عدد مغز خنبا رکشنیز پانزده درم و تخم کان پنجان بسنا پنج درم و تخم مهلک

تخم کاهو و رباه تر یک و نبات تناول کنند و غذا جوشیرة خشخاش و عناب و سیب خورند و شراب بنفشه و خشخاش با لعاب بیدمشک و بهدانه و موضع کلیه را بصندل و سعادت و شیاف ماهیتاوه و کاشنی و آب کشنیز و رباه تر با کنجد کنند و آب کاهو و کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم با هم بیامیزند و طلا کنند و اگر ورم بتنجیع یابد علامات آن سختی و وجع و سکون نبض و زیادتی ثقل بود از نان خطمی و الکبد الملک و تخم بیدمشک و حلبه و بنفشه و نرگس بکوبند و بیختانند و چون کرم بر کلیه نهند و چون نبض ساکن شود و وجع زایل گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر و غبار اسیا و قیصوم کرده با این ضماد کنند و چون ورم منفجر گردد و مدة با بول بیرون آید بهترین قرص تخم بانشراب خشخاش با شراب بنفشه و عناب بکوبند و اگر خروج مدة منهادی شود منعقر کنند تخم وگله و هر یک ۵ درم و خشخاش و نشسته و ضع عربا و تخم خنبازی هر یک ۲ درم و کاکنج عدد بکوبند و سه درم از آن با ده درم شراب خشخاش تناول کنند و اگر ورم از مادة بلغم یا سودا بود علامات آن ثقل موضع کلیه و تب و التهاب بی شدة و وجع بود و شبیه بتنجیع باشد و فرق بدان کنند که حقنه درین محل نیفتد بلکه زیادت کند بخلاف قرص تنجیع علاج آن حلابی از تخم مهلک و تخم کاشنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا بنوماش و مغز بادام باشد و بعد از تنجیع نلیان کنند بدین مطبوخ سه تخم کرفس و کاشنی و رازیانه و ورق گل و بالنگوشه و بنفشه و بلوط فربه یک سه درم تخم مهلک چار درم نربد دو بدرم بگوبند و نیم درم عناب ده عدد بستان بیست عدد انجیر ده عدد مغز خنبا رکشنیز پانزده درم و تخم کان پنجان بسنا پنج درم و تخم مهلک

خطمی پرسیاوشان هریک دو درم بکوبند و چار درم از آن بشراب بنفشه و خشخاش شاول
کنند و ورق کنجد بکوبند با کنجد مقشر بشیر سنجی کنند و ضماد سازند بکوبند و غذا بنوشش
و چون ورم نضج یابد و منفتح شود شراب بنفشه با لعاب بکوبند و غذا بنوشش و مغزبادام
و بنفشه و خطمی و خبازی و پرسیاوشان و الطیب الملک و حبه الزلک و تخم خشت بکوبند و بدان
نشینند **وجع مثانه** بسبب قروح یا حصاة بود و آن کهنه شود و یا بسبب التزام کرم که
او را عارض شود و علامت آن وجع و لهیب موضع مثانه و تشنج بود و علاج آن شیرهٔ تخم خرفه
با آب خبازی کند و با نبات شاول کنند و روغن بنفشه در آن بمالند و در اطلیه چکانند و
اگر سوء المزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از شاول الطلیه و شربه بارده یا ملطفات
سر ماحادث شود علاج آن جلابی فواهیون و تخم خرفه و تخم مهرک و نبات شاول کنند و کنجد و
بشیر خشکدانه و زیره و دارچینی خوزند و تهٔ همین عانه بروغن نرگس و زنبق و قسط نقطیر
باطیل کنند و اگر وجع بسبب یبس بود علامت آن وجع و تمدد بود و با آن فعلی بیاشد علاج
آن ماء الاصول با روغن بید انجیر شاول کنند و مثانه را اسهال دهند و بشست و روغن
گاو کرم تقطیر کنند **قروح کلیه و مثانه** بسبب آن تفرق اتصال یا خلط اکال یا انفجار پیدا بود و
علامت آن وجع و خروج دم و مدهٔ و نتن بول باشد و فرق میان کلیه و قرحه مثانه بموضع
وجع کنند در قرحه کلیه مسلسل البول باشد و در قرحه مثانه عسر بول و قلت و کمی از کلیه
آید مزج بود و از آن مثانه سفید باشد علاج آن هر بامداد یک مثقال قرص کاکنج با ده
مثقال

شراب بنفشه یا خشخاش شاول کنند و غذا بنوشش و مغز بادام خورند و اگر مدهٔ بسیار
بود ماء العسل با مرزنگوش شاول کنند و اگر طبیعت محبس باشد جلابی از روباه تر یک
و البلاجر یک بخ درم و بنفشه چار درم و تخم خبازی ده درم و مغز خیار شنبر با نزده درم پاشند
و بنشکنه چار درم و کتیرا و صمغ عربی با و برزک ده درم و طل ارمنی یک درم بکوبند و یک مثقال
با ده درم از آن شاول کنند و اگر قوی باشد مثقال شراب خشخاش بکوبند با حب القلوب بر مسبب عدد و تخم
خیار ده درم نشته یک مثقال بسنبد کرفس هریک سه درم بکوبند و ده درم از آن شاول
کنند و در قرحه مثانه شیاف پنبه بسایند و در اصلیه چکانند و از اطلیهٔ حریر نیز و با لجمله
از جمیع مهتر از نمایند **جرب کلیه و مثانه** علامت آن حرقت بول و رسوب
بکای و حکه شدید و وجع موضع کلیه و مثانه بود علاج آن جلابی از شراب خشخاش
و بنفشه چند درم و نبات ده درم بکوشانند و با لعاب بنکو و بهدانه بیاشامند و غذا
بنوشش و مغز بادام با حریرهٔ از شیر بز بس و نبات و روغن بادام خورند و در اطلیه حریر
کلیه قشه و قصد و اسهال لطیف مفید بود و در جرب مثانه بلعاب بهدانه و شیر زنان و
روغن بادام حقنه مثانه کنند **حرقت مثانه** اگر بسبب ملاغ یا قروح بود کفته شد
و اگر بسبب حدهٔ بول بود علامت آن حرارت مزاج و نار یه فاروره و تشنج باشد علاج
شراب بنفشه و شراب خشخاش بشیرهٔ تخم تورک و شیرهٔ سرتخم شاول کنند و غذا
جو آب با روغن بادام یا بنوشش با روغن بنفشه و مغز بادام خورند مغز تخم کدو و سرتخ

تخم درم و تخم خطمی و خبازی هریک چار درم و مغز بادام هفت درم و کتیرا بکوبند
و سه درم از آن با آب خبازی بشیرهٔ تخم تورک شاول کنند و بشیر زنان و روغن بنفشه
و لعاب خطمی و شیاف مانیا در اصلیه چکانند **حصاة و رمل** کلیه و مثانه تولد کنند بسبب
خلط لزج بود که حرارت غریبه او را بحدت نرانشف کند و بمرور تحجر کرده و اگر ماده بسیار بود
و رعایت لزوجت حصاة متولد شود و الا رمل تولد کند و حصاة کلیه اکثر سمین را عارض
شود و حصاة مثانه نحیف را و علامت حصاة وجع موضع کلیه و مثانه و تمدد و ثقل و تمدد
و صفاء بول و بیاض در قه آن باشد علامت رمل ثقل و تمدد و صفاء بول و خروج رمل و
سوزش بود و رملی که از کلیه آید سرخ بود و اگر حصاة مثانه سفید یا زرد باشد علاج آن مرض
آنست که هر روز جلابی از تخم کاشنی و از زیانه و تخم مهرک و نبات شاول کنند بشیرهٔ سر
تخم با نبات یا از زیانه و انیسون بکوشانند و با ده درم شیرهٔ سرتخم و ده درم نبات بخورانند
و غذا از ترب و شیرهٔ خشکدانه با کبک و تیهو خورند و از اطلیهٔ حلیفه چنان باشند پوست
گاه عقاب بخورانند و استعمال ریاضت معتدله و جماع ناقی کردن مفید بود و از میوها انگور سفید
و خربزه شیرین شاید خورد و اگر بدین تدبیر زایل نشود بدین مطبوخ ملایم کنند صعتر
سنا جعده خشک مانیا خشخاش هریک بخ درم تخم خطمی و کرفس و خبازی و زازیانه هریک
سه درم کاشنی و بنفشه و تخم مهرک هریک چار درم عناب ده عدد سپستان ۲۰ عدد انجیر ۱۰ عدد
پرسیاوشان بخ درم تخم کدو خبازی خشک هریک ده درم و قطن را بروغن خشت و با نبو

و خشک بمالند و روغن زیت و روغن خشک در اصلیه چکانند و با پونه و حلبه و خشت
و خشک الطیب الملک و مرزنگوش و کرفس و خشکدانه نیم کوفته و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه
و بنفشه بکوشانند و در آن نشینند و اگر علت مستحکم شود او تو به که منفت حصاة باشد
استعمال باید کرد و دوای منفت تخم کاکنج ده درم خنطیانا چند پدستر زنجبار و از فلفل
عقاربا هریک سه درم بکوبند و بعسل سرشند و بعد از شش ماه دو انگ ناوه انگ بخورند و
اگر امراره مزاج باشد این دوا اضافه کند سرتخم خشخاش هریک دو درم و تخم شنبلید بخ درم
و تخم کرفس و زازیانه و انیسون مکه سه درم بکوبند و سه درم از آن با بیخ بادیان یا بیخ شیرهٔ
سرتخم شاول کنند و موضع را بروغن با بونه و خشکدانه و روغن عقربیا بمالند **صعوبت بول و عسر بول**
تخم کبر و تخم کرفس و زازیانه هریک بسعد و سلیخه هریک ده درم نیم کوفته کنند و با روغن
کنجد در ظرفی کنند و بمیت تر در آفتاب نهند تا بنشش نرم بکوشانند پس صافی کنند
و ده عدد عقرب نده بکبرند و در آن اندازند و بمیت تر دیگر بگذارند پس در شیشه
کنند و نگاه دارند اگر حصاة در یک موضع باشد و قطعا فرو نیاید جلابی از تخم کرز
و تخم کرفس و انیسون و نبات شاول کنند و قطرا سا لبوس فلفل سفید و سیاه هریک
سه درم و زنجبل و سنبل و سلیخه و دارچینی و حبه و بهاران هریک چهار درم و چند دانه
و فتاح از هر هریک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و یکدرم شاول
کنند و از آن تو به تقطه عقرب بوخته و خناقس خشک کرده و زفاج مسحوق و کندر

قند بون باشد و کنجد که هست که آنرا یونانیان اطریفل یطوس گویند و آن مرغیست
که دنبال دراز دارد و چون نشسته باشد بر زمین میزند و آن را فاخیک او الفصیل و او
الفصل و صفرا خون نیز میکوبند و اگر با کچه و خام بکارند و دراین مرض مفید است و گویند
اگر بیضی که از اجهاز سال بود در آن زمان که انگور رنگ میگیرد بکشند و آن را خون
او و آخر خون او بگذارند که بریزد و میانه آن نظاه دارند تا منجمد گردد پس در اظفار بمالند
تا خشک شود و آنرا از عقار نظاه دارند و سحق کنند و قدری از آن با آب سیب یا آب
فرفیون بیاشامند مفید بود و اگر حصات در مجری قضیب باشد و برون نیاید بیاید کحافت
و در حصاة مثانه او و به اقوی استعمال کنند و در سهل اطیاخ با دویه قویه بیاشامند **جمود دم**
در مثانه اگر در مثانه خون بسته شود علامات آن عشی و کوب و برودت اطراف بود در علاج
آن سکنجبان عنصلی و زهره و سلیخات تناول کنند و جسکر خرخشک کرده و بزماورچه خرگوش
و برنجاسف نیز مفید بود و جوب کز و چوب انجبر بکوشانند و آب آن در اهلیل چکانند
و عسر بول اگر بسبب ورم و حصاة بود علاج آن گفته شد و اگر بسبب غلظ لزج
لزج باشد که در مجاری بول حادث شود علامات آن تقدم تناول اطعمه غلیظه لزجه و ثقیل مو
ضع بود و با بول اخلاط خام برون آید علاج حلبا با ارمنیون و تخم کاشم و تخم کرفس تناول
کنند یا ارزیانه و ارمنیون و تخم کرفس و ماش هندی و خاکشا هر یک پنجدرم بکوبند و
سه درم از آن تناول کنند و بدنبال قطن و مثانه بروغن یا بونه و خیری بکشند و گاه

باشد که عسر بسبب صفرای رقیق بود که در مجاری بول فرو دآید و علامات آن حرقت
مجرای بول و صفره بوده باشد علاج آن لعاب بیدانه و خطمی هر یک دو درم و از هر یک شش پنجدرم بر سر شیر تازه بیاشامند و از وارد احتراز کنند و غذا بنوماش یا اسفاناج و روغن بادام یا حریره اکثر کنند
سبوس و نبات و از هر یک شش پنجدرم بخورند و اگر بسبب خفقان بول عسر بول حادث شود حریره
شیرین و تخم حریره و مغز فندق و فستق بیشتر تناول کنند و بزرقطونا تخم تورک سه درم و مدرات
عنبر فویه استعمال کنند **سلس البول** سلس بول آن باشد که بول بی ارادت بیرون
آید علاج اگر با مداد یک مثقال کوا رش کند یا اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه و فلایا که در
آن فوابل باشد بخورند و کندر و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و شاه بلوط و حب الآس
و سفرجل و بلیله و آمله کندر سه درم و سعد پنجدرم و بلوط دو سر که جوشانیده چهار درم بکوبند و بعسل سرشند
و مثقالی تناول کنند و اگر فرمز شود معجون کلکلانج مفید باشد و از آب سرد و هوای سرد احتراز
باید کرد و کسی که بول در فراش کند قوده نه و خردل و حب الآس با هر یک سه درم و کندر یکدرم
بکوبند و بعسل سرشند و مثقالی تناول کنند و از فواکه خصوص خربزه و خیار کند و احتراز
کنند و مخرج عروس بسوهان بسایند و با کنک تا دو انگشت با آب فاتر بخورند و
کندر و بلوط هر یک ده درم و سعد و خون سیاوشان و قرفه و خولنجان و وج و زعفران هر یک
پنجدرم بکوبند و بعسل سرشند و قرص سازند و سه درم از آن تناول کنند و اگر شهد آن

خیار کند و تناول کنند و اگر این مرض بسبب ضعف مانسکه باشد علامات آن درشت
کردن بول اندک اندک بدو و او را حرقت و صفع نباشد علاج آن اطریفل تناول کنند
و غذا نخود آب با بیشتر با خشکدانه خورند و با بخور و موبزو جوز شقل کنند و غذا کشنیز و جب
الرشاد و خردل و کندر هر یک پنجدرم و مغز جوزده درم و سعد سه درم بکوبند و بعسل
بسرشند و بمثقال بخورند **بول الدم** اگر بسبب انفجاع عرقی بود اندک اندک و اگر
از انشقاق بود بغتة بسیار آید و چون عرق تازه بود بسبب خفی به یا سقط یا تناول
او و یه حریفه یا سعید نیز حادث شود و علاج آن فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و
گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقال بیشتر اسیب تناول کنند یا بنکو و صمغ کهربا
کرده بروغن بادام چرب کنند و فرو برند و غذا سماق یا بنوماش و مغز بادام بریان کرده با فروج
خورند و از تناول اطعمه حریفه و شیرینی و ترشی اجتناب نمایند و از حمام و سرکات عنیفه و
رکوب مستی سریع احتراز نمایند و نشسته و کشیرا و صمغ عربی و گلنار و تخم تورک
هر یک ده درم و شاخ گاو کوهی سوخته پنجدرم بکوبند و با آب سماق بسرشند و قرص سازند
و مثقالی تناول کنند یا گلنار و بسد گل ارمنی و گل قبرسی هر یک سه درم و کهربا دو درم
و تخم خیار و تخم تورک کیزانک سته هر یک چهار درم بکوبند و با آب سماق تناول
کنند و اگر بسبب تاکل عرقی باشد علامات آن واضح شدید بود و بول اندک اندک آید
و با آن تب باشد و علاج آن بحکم علاج قرحه کلیه و مثانه بود **باب شانزدهم** در اعضاء

را بریان کنند بکوبند و در میان عسل بریزند و چیانا نخورند مفید بود **دیاطیس** بلغه
یونانی دو آب باشد و آن چنان بود که دو پیمانه شیر بود چون آب پیمانه باندک زمانی پی تغیری
حادث شود و سبب آن ضعف کلیه با التهاب مجاری ادرار بود و حرارت او قوی باشد و حدیدی بول آب
اگنید کند و چون ضعیف بود قوة امساک و حمل آنش نباشد و لابزال جذب کند و دفع
کند و چون این مرض مزمن شود و مدق انجامد علامات آن تشنگی و عدم نوم و بول مفید
رقیق دایم با حرقت بود علاج قرص طباشیر و قرص کافور با رب سیب و رب به تناول
کنند و غذا از نشک و خوزه و انار دانه خورند و قطونا الصندل و کلاب و آب بالنگ خلاف
و اگر سرکه نیفشند و در سر که جوشانند و بخورند نافع بود و گاه بود که دیاطیس بسبب برودت کلیه
حادث شود علامات آن عدم علامات حرارت بود و تشنگی نباشد علاج آن بقیه
بدن باشد بلغ و خفقانهای نرم و تناول شود و بلوس و معاجین حاره و مدبهای قطن
بروغنهای گرم **تقطیر البول** حالتی بود میان عسر و بسترسال و سبب آن اگر اخلاط بول
باشد با خلاط حاده علامات آن صفره بول و حرقت آن و علامات غلبه مرار بود علاج
آن بزره تخم خیارین بزره تخم تورک با نبات تناول کنند یا لعاب بیدانه و بهدانه
درم و روغن بادام پنجدرم بیشتر بنوشانند و عرق بید شاهسفرم و غذا بنوماش با مغز
بادام یا کدو یا قرع خورند و مغز تخم کدو و سه تخم و تخم خیارین و خطمی هر یک سه درم و مغز
بادام یکدرم و صمغ اقاقیا و کتیرا هر یک دو درم بکوبند و سه درم از آن بزره تخم تورک با

شاسل اورام انثیین اگر ورم حار باشد دموی یا صفراوی علامات آن بتب محرقه لون
ورم و حرارت التهاب و تشنگی و صفرة قارورة بیند علاج آن فصد باسلیق کنند
و حجامت از غباب و احاص هر یک ده عدد و بنات تر نخودین هر یک ده درم شاول کنند
و غذا جوشش و مغز بام خورند و آرد جو و عدس و با قلا و آب کشنیز و رو باه ترب یک و کاشنی
و لحاب بزر درم نهند و خرفه و کلاب و سرکه ترکنند و بدان مرهم بندند و تلیین بطبیعت بمطبوخ
فواکه کنند یا شراب بنفشه و نزنجبین و مغز خیار شنبر هر یک ده مثقال و چون مرض منحط
شود با بونه و اکلیل الملک و تخم خبث بکوبند و بسفیده تخم مرغ ضماد کنند و اگر ورم بلغمی
بود علامات آن بیاض قارورة و بیاض لون ورم و رخاوت آن بود علاج آن بجای
از راز یانج مهمک و کلنکبین با کل فند شاول کنند و تلیین بطبیعت بمطبوخ که دراورند
و هنیون باشد یا قی کنند بطبیخ سپستان و تخم مهمک و تخم خربزه و ترب یا فدری عسل یک
و زیره و آرد با قلا و کندر و روغن با بونه و اکلیل الملک و با بونه بکوبند و با آب کرنب ضماد
سازند و بسه مرغ و بط و مغز ساق گاو و روغن زیت و مقل با هم بکذارند و در آن
بمالند **عظم و صغر** انثیین گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ بلکه فربه
شود چنانکه پستان بزرگ شود و علاج آن باد و یه کنند که در پستان استعمال
کنند تا بزرگ نشود و شدل ارمنی و سرکه و بزرالبنج و شوکران و خرفه و هر یک
و آب کشنیز و خرفه و سنک سیاه و سنک استره و اگر خصیه کوچک شود و بر بالا بجهد علاج

آن مادام

آن مادام حمام و آب سنک و استعمال ادویه مسخنه باشد **اورام قضیب**
علامات و علاج آن همچو علامات و علاج ورم انثیین باشد و آنچه مخصوص بود باشد در ورم حار
عدس و کلنار و ورق کل و پوست نار در روغن کل ضماد سازند و در ورم بارد با نوره وا
کلیل الملک و نام و خطمی و بسته حمرا و ورغ با بونه **قروح قضیب** و خصیه آنچه طری باشد صبر
مر و اسفیدک و نوشادر و کلنار و مس سوخته و اقلیمیا بسته بر هم و ضماد دو روز
بکذارد و اگر کهنه باشد کندر و کاغذ سوخته و کوچ سپستر و سوخته و مر استعمال کنند و اگر
مناسل شود فلافیون و اد و یه ابکاله بندند تا آنچه متعفن بود زایل شود و بعد از آن مر
همهای ملحمه بندند **حکه خصیه** و قضیب بسیب باده حاده باشد که میان حوالی بریزد و بواسطه
عرق نیز باشد علاج آن گفت که عضو را با سرکه کرم بشویند و سفیده تخم مرغ و روغن
طلا کنند با سرکه و کلاب و آب کرفس و ماشا طلا کنند و اگر ساکن نشود از سماق
علق کنند و اد و یه جرب استعمال کنند و بفصد و سهمال تنقیه کنند **سده** مجری
قضیب اگر بسیب بثره باشد که در آن مجری حادث شود علامات آن حرقت و عسر
خروج بول بود علاج آن فصد باسلیق کنند و بثره تخم نوزاد و بنات بیاشامند
و بشیاف پنبه و روغن کل در احلیل چکانند و اگر بسیب خلط غلیظ باشد که در مجری
بماند علامات آن عسر بول و حرقت و وجع باشد و با بول اخلاط غلیظ بیرون
آید علاج آن شاول مدرات باشد **اعوجاج** قضیب آنچنان بود که در عضلات او را

حادث شود علاج آن نزل ریاضت بود و شاول اغذیه مجففه و انکموس و استعمال نطولات
و ادهان که در تشنج مستعمل است از بیدبط و مغز ساق گاو و موم و کنیر او لعاب
خلمی و زرنیخ و روغن بنفشه موم روغن سازند و در آن میالند **نفصایاه** اگر بسیب استرخاء
الت باشد علاج آن هر روز جلابی از راز یانه و کلنکبین شاول کنند و غذا نخود آب و بثره
خشکدانه خورند و بجب صبر و با بونه بنفشه کنند و در روغن قرطم و زیبق و جیری و زیبق در غضو
بمالند و اگر بسیب تقدم اسفراغ و تخلیط مفرط بود و هر روز شربتی از نبات و روغن کل
و کاو زبان و تودری سرخ و سفید شاول کنند و غذا نخود آب بکوشت بره و کبک
و هریسه از کوشت بره و لطایخ خورند و جلابی از فند نشسته شاول کنند و اگر بسیب ضعف
بدن باشد علامات آن نحافت بدن و رقة منی باشد علاج آن شراب سیب و کاو زبان
و عرق کل و بید شاول کنند و کوشت بره و مغز و فلیه جزر و شلغم و پیاز با نوابل شاول
کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب بکانی مفید بود و ترک جماع و ریا
ضت کنند و اگر بسیب قلت منی باشد علامات آن نحافت و پوست بدن و قلت
منی بود علاج آن هریسه و کوشتهای فربه و نار جیل و شکر و فلایا و حلاوی ارکشته
و مغز بادام و فندق و فستق و بن رطبا از مغز بادام و جوز شاول کنند و معجون
لبوب و معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود **محاء** سفوف رقاع خصیه بشیب
هر یک سه درم مثاقل مغز خیه دانه با قلا هر یک هفت درم تخم کز تخم شلغم و ترب

و هلیون هر یک پنجدرم لحم پانزده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم از آن شاول
کنند و اگر بسیب برودة الات منی باشد علامات آن برودت منی باشد در حالت
جزوم علاج آن کلفند و کلنکبین و شراب لنکوزنجبل عربی و مثاقل مربا و کرز بر
شاول کنند و غذا نخود آب با هنیون و کرویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون
شاول کنند **مص** آن لسان العصافیر تخم کز و شلغم و جرجیر بوتری سرخ و سفید هر یک
پنجدرم فلفل سه درم مثاقل چار درم مغز کشنیز ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم
نامرمثاقل شاول کنند و اگر بسیب حرارة الات منی باشد علامات آن سرعت انزال
و غلظ منی بود علاج آن بثره تخم نوزاد و سکنجبین و شراب لیمو و فندل شاول کنند
و روغن کاو و شیرین نیز مفید بود و غذا اگر زنگ لیمو و انار و حوزه خورند و اگر بسیب برودة
الات منی باشد علامات آن رقت منی و بیاض و غلظ قارورة باشد علاج آن جلابی
از تخم خربزه و تخم شلغم هر یک سه درم و کلنکبین ده درم شاول کنند و غذا فلایا متوسط بگیرند
و فلفل و دارفلفل و زنجبیل هر یک سه درم و تخم مهمک پنجدرم و تخم پیاز و تخم هلیون هر یک
چهار درم تخم دیسفیده ده درم تخم خشخاش مقشر هفدرم بکوبند و بعسل بسرشند با جب نرم و حب فلفل
و تخم شلغم یکسه درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی شاول کنند و اگر ضعف باه
و انعاظ آن باشد که مدتی ترک کرده باشند ادویه با هیئة شاول کنند و اغذیه مثل شیر
و شکر و زرده تخم مرغ و ماهی تازه و فلایا و حوزه و پیاز و کنکر خورند و قضیب را بروغن

نارین بمالند با فلفل و حلتیت بجند پدستر هر یک نیم درم سنگ دانگ مغز پنه دانه ۲
درم بوره نیم مثقال بکوبند و بآروغن تازه بیست درم در اون لب سینه نانیک بآهم
امیخته شود در قفل و حاضره بمالند و نظر در اشتغال حیوانات مهیج این مغز بود و اگر نفوذ
عظیم ضعیف بود این جمله استعمال کنند بزرگ جلیه قرطم نیم کوفته هر یک پانزده درم بیست
و سنبل و شنبلیه یازده کرده هر یک بیست درم تخم خربق و کندم نیم کوفته هر چهار یک کف تخم
بیاز و هلیلون مکه سر درم انجیر ده عدد مویز طایفی ده درم بجوشانند و روغن خوزه گنجد
و شیرهٔ تازه هر یک پنج درم بر سر آن کنند و بکار دارند **وضعف** بسبب ضعیف قلب
نیز بود و علامت آن خفقان و لیپن نبض و قلت حرارت بدن بود و علاج تقویهٔ قلب
باشد بشراب جامض و لیمو و صندل و سیب با گلاب و عرق کاو زبان و مفرحات معتدله
و اگر بسبب صفرا باکید باشد تقویهٔ آن کنند چنانچه گفته شد و است و اگر بسبب خلط فج
باشد علاج بهست آن تناول او دویه بادیه نفاخه مثل تخم خربق و شنبلیه و کزر و بیاز و انجور
و انجیر و هر چهار دو بن و خشک بود و کشنیزهای بریه و مرغابی و کبک و کبوتر و اگر بسبب حرارت
و یبوست مزاج بود علامت آن نحافت بدن و صفرة لون و قلت منی و بطوء انزال
باشد علاج آن هر روز رطلی شیر باده درم مرنجبوه و ده درم شکر بیاشامند و غذا انگوشت
بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه و کدو بر قیصوم و قطن بمالند و گوشت
بز و باچهٔ بز غاله بیست درم دا طیلون و سپوس هر یک ده درم بجوشانند و صافی

کنند

با آب سرد تناول کنند **کثرة شهوة** افراط شهوة جماع و علاج بر شهوة جماع معلوم و قلت
ضعف آن بسبب کثرة منی و انحلال بدن باشد و این معنی از آن جمله است که اکثر مردم طالب
این معنی باشند اما اگر خواهند که در آن تقلیل کنند اولا فصد باید کرد و هر روز شیرهٔ تخم خربق
با سنجبین و شراب عنوزه تناول کنند و نفوع خواکه و آب عنوزه نیز مفید بود و قطونا عرب
بر موضع طبیعی بدان نکاحه نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر طبیعه طلا کنند و تخم خربق و تخم
کاهو و کشنیز و تخم خسه و آب بکوبند و با آب سرد بسرشند و سه دو درم از آن
با آب بید یا انار ترش یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بواسطهٔ شیرهٔ که در اویه و مجاری
منی حادث شود با حکه که بسبب باده حاده واقع گردد افراط در شهوة باز دید آید و علاج
آن است که هر چند جماع کنند شهوة زاید نشود و بعد از جماع الم احساس کنند علاج
آن خراب عناب و سپستان فرتناول کنند و غذا بنوشاش و شیرهٔ مغز بادام خورند با فوذنج
و نیلوفر طبیعت بطبوخ جلبه با نفوع خواکه بسرخشخاش کرده باشند و اگر بسبب کثرة نفوع باشد
علامت آن سخنهٔ نفوخ و تقدم تناول سماحت بود علاج آن تناول ادویه باشد
که کاسر النفوخ است مثل تخم سداب و بچکنت و انیسون و غذا زیره با بیج خورند و از
بقول و خواکه احتراز نمایند **غلیوط** آن باشد که در حالت جماع غلیظ گردد
و آن بسبب کثرت جماع و انحصار و تکاثر روح بود و بتشنج کشد و از احادث شود که ضعف
عظیم بجماع دهد و لذتی مفرط از آن یابند علاج او آن است که پیش از مجامعت خود را کلا

عرض کنند و نا غلیظ نکند بجماع مشغول نشود و کل ارمنی و کلنار و وافا فیا و دانه مورد هر یک
سه درم و صندل سفید نیم درم و صمغ عربا و کندر هر یک دو درم بکوبند و با آب سیب
بسرشند و قرص سازند و یک مثقال از آن با شراب سیب یا به تناول نمایند و کلنار
و رامک و وافا فیا و کل ارمنی بکوبند و با آب بید بسرشند و بشیاف سازند و بردارند
فوق عبارة از آن باشد که بواسطهٔ انشقاق عنق یا صفاق مجرا بین که از بالا و اپایین
است حبس بقوذ کند و بکس انتیابین فرود آید یا در عانه محتبس شود و این جنس فتق اکثر اوقات
با ترتب باشد اگر از قبیل میکوی بود آن بتدریج حادث شود و باز کشتن آن بر جست
باشد و با آن فرقره بود و ترتب را فرقره نیز گویند علاج او آنست که بر بیضتا بار خفته دست
بر آن نهند باز کرده و با در آب گرم نشیند و مصطکا و انزروت و کندر و جوز سرو
و آویا و کلنار و مر و صبر و ابهل و حضض و اسراش و صمغ آلو و کزمارج و مازو مجموع یا بعضی
بکوبند و با ب موردا بسرشند و بر موضع صفاق کنند و ببندند و سه روز باز نکشایند
و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غلا غلایای متوسطه و مطبخه خورند و
از حموضات و لبنیات و بقولات و جماع و دویدن و حرکت عنیفه و انتعاب احتراز
نمایند و اگر رطوبت مائی نازل شده باشد آنرا ادرار و قرو کنند علاج آنست
که انتیابین املس و براق و نفیل بود و بزرگ شود و بول اندک آید و این نوع فتق اصعب
نکند علاجش آنست که اگر آب بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید و بعد از آن

موضع شق را دافع گمنند و اگر کم باشد خاکستر جوب بلوط و خاکستر شاخ کرنب
و سعد و جوز سرو مازو و پوست نار و جلنف بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب الغار
و زیره و سرکین گاو جمع یا بالسویه یا رو غن زنبق ضماد سازند یا حب الغار و فلفل و بوره
از هر یک سه درم سرکین کبوتر ده درم و کمون یکدرم و شق دو درم و زفت یکدرم
و شبث سه درم با موم و روغن زنبق مرهم سازند و بمالند و کوارش کمون و کندر شا
ول کنند و جلابی از انیسون و تخم مهلک را زبانه و ملهند یا شاسفرم و ازبانه و بنشاه
بلوط هر یک سه درم و سعد و سنبل هر یک درمی و تخم گزر و شنبر هر یک دو درم کوفته و بخته
با دو جند آن فند چامیزند و سه مثقال شاول کنند و اگر سبب بلغم باشد علامات آن
فراقر بوده و چون دست بر دارند زود باز گردد علاج آن هر روز جلابی از تخم قرفس
و راز یانه و انیسون و کمون آنچنان شاول کنند و گوشت بز یا گوسفند کبود تر صحرائی و کبک
با زیره و دارچینی خورند و خوراش کمون و سنجد نیا شاول کنند و این مکروف نیز مفید
بود و تخم سداب گزر و کندنا و کرویا و راز یانه و انیسون هر یک سه درم زیره چهار
درم فرنجمشک دو درم بکوبند و سه درم از آن شاول کنند و تخم شداب فودنه
و وج و مرزنجوش و شیح و نرگاسفرس ضماد سازند و روغن زنبق و قسط و
ناردین و شبث با بونه و خیر بمالند و از شاه و نقاخه حمزا گرفته و موضع را بر
بندند و اگر ماده غلیظ بریزد و خصیه بزرگ شود و آنرا فرا گیرد و آنرا فرا گیرد و علاج آن

بگون

بگون علاج ورم صلب باشد باب هفدهم در امراض جسم او ورم رحم سبب
ضربه یا احتباس طمث یا عسر ولادت یا کثرة مجامعت حادث شود علامت ورم خارجی
و فربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع فظیع و حرکت
و توانر نبض و عسر بول و احتباس براز بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و
عناب تا ترنجبین شاول کنند و غذا جو آب پشره خشخاش با بنوشاش و مغز بادام خورند
و ناف را بآرد جو و باقلا و ملس و حنظل و بنفشه هر یک سه درم و کافور دانگ تا بپزند
و روباه ترمک طلا کنند و حرم را اگر ممکن باشد بلعاب بیدانه و بهدانه و روغن بنفشه و کدو
و آب روباه ترمک حقنه کنند و با بونه و خطمی و بزرگ الحلبة الملک و روباه ترمک را بجوشانند
و در آن نشینند و بر عانه و فخذ میزنند تا ماده تحلیل پذیرد پس اگر اعراض لازم و وجع
نشنند دانند که ماده جمع میشود انگاه استعمال منضجات باید نمود و چون
منفجر شود خبزه سکنجم و خبزه تخم تورک یا بنات شاول کنند و حرم را بلعاب تخم تورک
و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب سودا وی بود علامات آن ثقل و صلابت عانه بود علاج
آن هر روز جلابی از تخم مهلک را زبانه و انیسون و کاوزبان و بالنگو و بنات با کاشد
شاول کنند و بعد از نضج بتفتیه کنند بمطبوخ افتیمون باجب آن و عانه و فخذ را بروغن
قسط و شبث و زنبق و خطمی و بمالند و پیه بز و پیه بط و مغز ساق کاو و روغن بابونه
و خیر سا با هم بیامیزند و بمالند و مرهم بسلیقون باد اغلیمون با روغن گل سرخ و بگذارند

و در رحم چکاند **سرطان رحم** اکثر بعد از اورام رحم عاره حادث شود چه اگر بکلی پاک نشده باشد و علامت سکن مزبان و وجع و صلابة ان بود و بیشه که باک رطوبات متنه آید و علاج آن مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد بانکه تمام و شب و بابونه و اکلیل الملک و خبازی و ورق کرنب و سلق و حلبه و بزرک بجوشانند و در آن نشینند و را تنج و حب الغار و بزرک و بنفشه و تخم کرنب بکده درم و بابونه و اکلیل الملک و خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن بوسن بیامیزند و بر موضع نهند و تلیسان طبیعت کنند با این مطبوخ و سنا بر سبیل شان بکده هفت درم تخم خطمی و تخم کاشنی هر یک سه درم بنفشه و بنفوفورق کل هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان ۲۰ عدد انجیر پانزده عدد خیارشنبر و ترنجبین بکده پانزده درم و اگر منفرح شود جلابی از عناب ده عدد و انجیر ده دهم عدد سپستان بیست عدد و خیارشنبر ده درم و روغن بادام پنجدرم بیاشامند و بنشینند و بیاف پنبه و شیر زنان و افیون رحم را حفته کنند **قروح رحم** علامت سکن و وجع شدید و خروج دم بود و باشد که با آن تب و تشنگی باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا ابنوماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و پوست انار و چوب سرو و شب یمانی و ورق کل بکوبند و بآب مورد بر شند و استعمال کنند و اگر انچه از رحم برون آید سیاه و منتن بود جلابی از تخم کاشنی و عناب بر سیاهان

و نباتات تناول کنند و غذا ابنوماش و نخود اب با مغز بادام خورند و شیرة چهار درم و روغن بوسن بمقدار یک دهم درم و مرهم بسلیقون بمقدار باهم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند و اگر انچه برون اید بنفشه و بی بتن بود شراب بنفشه و بنجان تناول کنند و ورق کاهو خ و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و بمقدار مرهم بسلیقون در آن حل کرده رحم را حقنه کنند و اگر انچه مستفرغ شود دنبه یعنی از نطع بود شراب به و سیب با کلاب تناول کنند و غذا اسفاناخ با انار دانه خورند و اگر درد برنج و عدس و پوست انار و کلنار و کزنانج و جفت بلوط و دانه مورد با هم بسایند و با روغن گل استعمال کنند و اگر مده از رحم بیرون اید مثانه زیره و شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیرة سه تخم تناول کنند و اگر معاء مستقیم ریزه سفوف انار دانه با شراب به تناول کنند و اگر وجع رحم بغایت باشد مر دسنگ با آب کاشنی بنشیند و با روغن گل بغیر زنجه استعمال کنند با افیون و غیر آن **شقاق رحم** بسبب پوستی مفرط شده که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدة وجع طلق شده و علامت آن است که در حالت مجامعت خشونت بخون ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا ابنوماش و شیرة مغز بادام خورند و پنبه بلعاب مغز فالوذ و هر یک پنجدرم روغن بنفشه ده درم و زفت و موم و علک بلعم و روغن بوسن یکدانگ بیاز ند و بردارند **بواسیر رحم** از خلط سوداوی حادث شود و آنرا الحبس یعنی بغیر دریافته و از آن رطوبتی

شیشه بیاردی دم آید و علاج آن بر قیه بدن باشد از سودا و تدهین بروغن زرچس
و سوسن و از عروق و مرد اسنگ و اقلیمیا فصده و روغن بزر و موم و مرهم سازند
و استعمال کنند و اگر بر نشود و قطع باید کرد **حکه رحم** عبارة از آنست که زن از جماع
سیر نشود و هر چند مجامعه کنند شوق زیاده بود و سبب آن خلط حار بورقی باشد
که بدان موضع ریزد و موجب این حالت شود علاج آن آب انار ترین یا تمر هندی
با نبات تناول کنند و غذا عنوره یا سماق یا انار دانه خورند و روغ کاو بر مباهن
بود و بقیه بطبوخ هلیله زرد با طبوخ خواکه کنند و تخم خیارشنبر و تخم کاهو و کاشنی و
خشخاش هر یک یک مثقال بر هم و کشنیز سه درم بکوبند و سه درم از آن با آب انار ترش یا آب
سیب ترش تناول کنند **نفخ رحم** سبب او مزاج بارد باشد که رحم حالم و ش
شود و غذائی که بدو رسد هضم نتواند کرد و موجب نفخ شود علاج آن ورم عانه و صلابه
و وجع و تمدد بود علاج آن جلابی از بنفشه و تخم کرفس و از بانه و انیسون و کلقند تناول کنند
با جوارش کمونه مثقالی با شکر تیا شیم مثقال با آب تخواه بگوارند و بوره و فلفل هر یک سه
درم و انجره عدد بکوبند و با شکر بقدر غلبه بر عانه طلا کنند و روغن بنفشه و بابونه و
بر تخاسف و شبت و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و سداب شیح بگوشانند و در
آن نشینند اجناس طبخ اگر سبب درم رحم باشد علاجش کفته شد و اگر سبب قلت
دم باشد علاج آن تخم بادیان و صفره لون و تقدم استفراغ و تعب با فراط بود علاج

ان تقویه قلب و معده کنند بریوبات و مفرحات و اغذیه کثیره الغذا خورند و ترک
ریاضت کنند و اگر سبب غلظ دم بود یا خلطی غلیظ یا برودتی که مجاری عروق را تنگ کرده باشد
علامتش سپاض لون و لطوبة نبض و غلظ قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلابی از تخم کرفس
و از بانه و انیسون و کلقند تناول کنند یا پرسیاوشان و شکوفه اشنیج هر یک سه درم و
نبات ده درم تناول کنند و بر تخاسف و تخم کرفس و کرنب و از بانه و اکلیل الملک و شت
و ابهر سداب بگوشانند و در آن نشینند و بسپاسه و سنبد و قرنفل و قاقله و قسط و
جوزبویا و دارچینی و فلفل و زنجبیل و خربق بلغم را سازند و در آب بگوشانند چنانچه آب نیمه
شود پس در کیسه کنند و گرم بر زانف و عانه نهند یا بکوبند و با سرکه طلا کنند و مشکلات اشنیج
و قسط و ریوند و سهاروان و حماما و عرمل و جعده و هر یک سه درم و تخم کرفس و از بانه
و انیسون هر یک ۵ درم بکوبند و مشک ۵ حبه در روغن زنبق بگداز ند و او به را بدان چیا
بیزند و بصوف پاره پرداز ند و اگر احتباس طمث بود بر مقعد قرنبی بود که مجاری را تنگ کرده باشد
فصد صافن کنند و استعمال ریاضت و بکیجان و سکباج و تناول کنند و زنجبیل و عاقر
قرحا و معده یابس و عود و جاوشیر و خلفار الطیب کنند و در محره آتش نهند و در زیر کرسی یا
فلک البطم و جاوشیر و مقل و شونیز و تخم گندنا و سیاه بیخ کنند **کثرة طمث** اگر سبب کثرة دم از اطلاق
عروق بود علامت آن سمن بسیار بدن باشد و از کثرة سیلان طمث ضعف و خفقان
و صفرة لون حادث شود و تدبیر آنست که حبس کنند الا وقتی که موجب ضعف باشد

الاخوین و کهربا و سپند و شب یمانی و کلنار و تخم تورک کل ارمنی بکوبند و سه درم از آن
با آب سماق یا لسان الحمل تناول کنند و قشور گندنا و پوست انار و زیره منا وی بکوبند
و با آب مورد طبخ کنند و قطن و عانه را طلا کنند **عفر و عرصه** زنی که آبستن نشود اگر
سبب او دقی باشد که موجب کثافت فوهات عروق رحم شود و او را بطء آن منی
رحم را اصل نشود که بجذب کرده و از استعداد قبول صورة بیاشد علامت آن قلت لذت
و عدم صفع دم طمث بود و دیر دیر آید و لون صاحبش سفید بود و نبض او صلب و متفاوت
علاج آن هر روز جلابی از زرا بانه و انیسون تناول کنند و غذا تخود اب بیضه و مسکه لین
و بعد از انقطاع بنفشه بحب صبر و حب اباره کنند و بعد از بنفشه تریاق اربعه و تریاق فاروق و
مثروذیطوس و معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و قلیا با متوبله و اطریفله که در آن
نوشادر باشد خورند و روغن بنفشه و روغن بادام در فعل و عانه بمالند و استعمال فرزجات کنند
فرزجه زعفران و عود و شب یمانی و سماق هر یک دو درم بکوبند و بعسل بیامیزند و بعد
از ظهور الصوفه بردارند چند روز متوالی الفرزجه مرکوش زده ماهی و کرک و شیر یا الفرزجه مرکوش
در سرگین اوبا عنصل بکوبند و با عسل بیامیزند و بردارند و بعد از استعمال فرزجه اگر مجامعت
اتفاق افتد استبرا کرده و اگر عفر سبب او مزاجی گرم بود که منی را بسوزاند و رحم را
خشک گرداند علامت آن کثافت بدن و صفره لون و غلظ و سواد حیض بود و سبب او
موی زهار علاج آن تخیره تخم تورک پاکیجان یا نبات تناول کنند و غذا تخود اب و زیره بیاج

بگوشت مرغ و بزغاله خورند و پرهیز کنند و مرغ آبی و ماکیان بگدازند و صفع علیم در آن حل کنند و
بردارند و اگر سبب پیش مفرط باشد علامت آن هزال بدن و قلت منی و پوست
فرج بود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش با عرق کاهو و بید و نیکو و بارتنگ تناول کنند و
غذا آب گوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه
و کاه کنند و اگر سبب رطوبتی باشد که موجب از لاق منی باشد علامت آن سیلان رطوبتی
رحم بود علاج آن جلابی از بانه و انیسون و کلقند تناول کنند و غذا تخود اب خورند و
بنفشه بدن کنند بقرص اسهال و بعد از بنفشه سعد و کندر مکوبیده و درم بگوشانند و هر روز
بده درم از آن رحم را حقنه کنند و سعد با بسپاسه و بادیان هندی و زعفران بسایند
با روغن بادام بدهن بردارند و مشک و خربق البقلب و قسط را عاجز و بول فیل نیز مفید بود و چون
مجامعت بکنند باید که زمان بر همان هیات بماند تا منی در رحم قرار گیرد و چون
جدا شوند زنرا برخیزانند و زنی که نهایت فربه بود بر پشته راکع باید و مجامعت کنند تا بایستن
شود و علامات منی که متوالد بود آنست که سفید و فرج و براق بود و عکس بر آن تابد
و بوی آن چون بوی طلع یا یاسمین بود و علامات حبل آنست که بعد از جماع منی
بیرون نیاید و وزن میان ناف فرج و حبس احساس کند و از جماع منفجر شود و الم
یابد و از انزالش نشود و حیضش منقطع گردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع
و دوار و خفقان و نار یکی چشم و شهوة گشنه او را عارض شود و اگر خواهند که تخریب

علاج آن شربت بنفشه یا صافی و مجوز برزیر بسنان نهند و هر بامداد یک مثقال قرص کهربا
و یکمثقال گل ارمنی باده مثقال رب بنفشه یا صافی عربا و بار تنگ و تخم شاه
اسفرم هر یک مثقالی و گلنار و گل ارمنی هر یک نیمثقال بروغن گل چرب کنند و فرو برند
و غذا اسفاناج با انار دانه خورند و افاقیا و کندر و دم الاخوین و کزنانج و مازو در آب
و گاه نوحه حلوای لسا بند و با سیب رد بسرشند و بصوف پاره بردارند و اگر سبب شقیقه
و صداع دم باشد علامات آن تشنگی و صفرة لون و لهب و حمی بنفشه و سرعت حرکت نبض
آن باشد علاج آن یک مثقال صمغ عربا یک مثقال گل ارمنی بشراب سیب بنوشند و گل کنند
با قرص کهربا و رب سیب با هر یک مثقالی بنیرة تخم تورک بریان
کرده بنوشند و اگر بسبب ارتفاع و انتفاخ عرق باشد علامات آن باشد
که خون بسیار آید و با آن اندکی وجع بود علاج آن قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربا بر
یان کرده با رب سیب بنوشند و کندر و صبر و انزروت هر یک سه درم و خون
سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و با سیب دلبر سرشند و بردارند با مازو و سنافج کاو و گوسفند
و پوست پیه گاو و گوسفند خرما و شاه بنج و انگبه مجموع سوخته با کهربا و افاقیا و دم
الاخوین و گل ارمنی بسیب بسنند و با بسیان انجدی برسرشند و بردارند و اگر سبب غلبه الصفرا
بود که قوة ماسکه را ضعیف کند علامات آن کثرة بزاق و طعم و خلط عطسی و یاض
لون کمد و تهیج او بر وحمی بود علاج آن جلابی از بنج مهلک و با لنگو و ورازیانه و بنات

شاول کنند

شاول کنند و غذا کنجد با سیب بنیرة مقرر با دام خورند و بعد از نضج اسهال کند و اطبوخ
افیمون و معجون بنجاح کنند و بعد از نقیه استعمال حمامات کنند
از حسم بن علت کرد و اگر بسبب ضعف قوة غاذیه حسم باشد علامات آن صفرة لون
و ضعف بود و آن را طوباث بنامند علاج آن شراب صندل و لیمو و سیب شاول
کنند و فلایا منوبله و مرغ کرده بخورند و معجون سفرج و جوارشهای کرم شاول کنند و اگر
بسبب فضلاتی باشد که در او جمع نشود استعمال طلاء لون آن کنند با نک پنبه نوبدان طلا
کنند و در آفتاب بنشینند بخشک شود و معلوم گردد که کدام خلط غالب است اگر دم غالب
باشد و علامات آن حمرة لون مستفرغ و حرارة و تشنگی و غلظ خاروره باشد علاج آن فصد
صافن با بسلیق کنند و قرصها حابسه شاول کنند و خمر نوش و حقنه طبوط و مازو و گوسفند
بکوبند و بآب مورد بیجوشند و بردارند و اگر صفرا غالب بود علامات آن صفرة لون مستفرغ
و دشنه و تشنگی بود و باشد که اندکی تبز بود علاج آن آب انار و سکنجبین و سکر و نخجوان
خورند و نیلوفر طبیعت بطبوخ خیلیه و افاکیه بجشند و بعد از آن حمامات کنند
کنند و اگر سودا غالب بود علامات آن غلظ و سواد لطوبة بود علاج آن جلابی از بابونج و
گاوزبان و تخم کاشنه و نبات شاول کنند غذا کنجد با سیب بنیرة همگی از نه خورند بطبوخ
افیمون و معجون بنجاح کنند و بعد از تنقیه صمغ عربا چهار درم بریان کنند با رب
بکنجد غذا اسفاناج با کبک و تیهو خورند و خون سیاوشان و شاه بنج مغسول و دم

کنند عسل تنش ندیده با آب باران بخورند اگر بجدان بشکم حادث شود و دلیل آن
بود و سیر برد اگر طعم و بوی آن از دهن بشنوند آسیش بباشد و زنی که پسر آبستن باشد
روی او خوبتر بود و نشاطها و بشترش بود و اشتهاء او صحیح باشد و در طرف راست نقطا بیند
و پستان راست بزرگ شود و کثرة اسهال اگر زن آبستن شود اما نگاه نخواند داشت
و مسقط شود و آن اگر بسبب عجوزی خارجی بود مثل حرارت غلبه صفرا و غیره و مسقط از آن
مخرز باید بود و اگر آن بسبب دیگر باشد اگر از طوبتی باشد از ارخای قوة ماسکه علامات
او سیلان رطوبته بود از حسم بنهج اجفان و کثرة بزاق علاج آن شراب با لنگو و ماء
الاصول و شراب بزور شاول کنند و فلایا منوبله و بیخ مرغ بآب سیب خورند و بقی
عادت کنند و اگر حاجت باشد بحجامت یا رها شقیقه کنند و دوا الشک و سکنجبین با شاول
کنند و از باد و در و بیخ کلم و درم دلو لو و کهربا و عود هر یک سه درم و کشنه و سنبل یک یک درم
بکوبند و بسیب بسرشند و مثقالی شاول کنند و بعد بیک بیضه درم و بحم گوسفند و رازیانه و
انیسون و ناخواه و سعتر و انجدان و خولنجان هر یک دو درم بکوبند و مثقالی از آن بخورند
و حسم را بغلیه و حلوق و دوغ ترش حقنه کنند و اگر بسبب بحر غلیظ بود در حسم علامات
آن انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر معده و سوء هضم و ناسازی از طعمه تقاضه بود علاج
آن جلابها از رازیانه و انیسون و تخم کرفس و طلسکیان شاول کنند با ماء الاصول و غذا
نخود آب بنیرة همگی انه خورند با کبک و تیهو و زرنباد و در و بیخ و طلسکیان و بعد از

و مازو و طلبنیر هر یک درمی زرنجیده و درم مشکدانک بکوبند و بآب سیاه نیزند و مثقالی
شاول کنند و قطن و عاقر قرحا را بروغن خیری و زنجبی و نارد بن چرب کنند و شکر
و نار چیل خورند و اگر اسقاط بسبب بلغمی بود چنانچه از غذا و چیزی زاید نماند که تغذا
چنان نشود علاج آن شاول اغذیه مسمنه بود مثل بریان بره و عصیده و روغن گاو و شکر و نان
بروغن بنفشه یا دام کنند و بعد از غذا استحمام مفید بود و اگر بسبب جنابت طمث بود زیرا که
آن غذا چنان هضم نشود و چون محبس باشد غذا دانشود و مسقط شود و علاج آن استعمال
مدرات باشد عسر ولادت اگر بسبب قبر بهر زن و صغر رحم و ضیق مسلک و ضعف قوة
دافعه بود علاج آن حلابی از شکنجبین و بزور سیاوشان و نبات شاول کنند و شکم و
پشت بروغن بنفشه و بیه بطه و مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و با بونه و شبت و
مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند و در آن بنشینند و بچند بستر و کوشش گوشتر
عطسه آرند و چون عطسه خواهد آمدن دامن و بینی را بگیرند تا قوت مدد و بدان حیلت
بیرون آید و سم سهل و بستر و خرد و دکنند و اگر بسبب هوائی سرد یا برودتی بود گیوه
تکاثف فم رحم کرده بجام گرم بزنند و بر آب شنگ نشانند و اگر بسبب حرارة هوا
بود روغن بنفشه و صندلین و گلاب و شکم و پشت بمالند و آب انار و سکنجبین
بیاشامند و اگر عسر ولادت طبیعی در دست چپ کرد بالسه بر ران راست نهند و آسان
بزاید و گویند اگر چهار مثقال پوست خیار شنبر بخوشانند و بیاشامند مفید بود جهیکان

مشبه و بچه اگر در شکم بمیرد یا شبیه بماند سعی کنند که برون آید تا موجب هلاک حامله نشود و علامت موت چنان است که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد و نفس او متواتر بود علاجش آنست که جلابی از مشک طرا مشبع و بر سیاوشان و بهمن هر یک سه درم و ترنجبین و فودنه هر یک دو درم و نبات ده درم مثقال شاول کنند با قدحی شیر و چند بید سرو و زهره گاو مساوی بکوبند و یکدرم از آن با آب کرم بیاشامند و عقب آن زنده بکشد بشوی و بشو بر چنانچه گفته شد و بیرون کنند و اهل و زن را وادارند و ترنجبین و حرف بکوبند و زهره گاو بر سر شده و استعمال کنند و قسط و سه درم خشک و تخم اکلیل هر یک سه درم و مر یکدرم بکوبند و با زهره گاو بیامیزند و بر ناف و عانه طلا کنند یا مرو و جاوشیر و سکنجبین هر یک سه درم از آن فرو برند و پوست مازو و سرکه کهنه کبوتر دود کنند و اگر بدین نه پسر باید برون نیاید دست ببرند و برون آرند و باید که جنین را پاره باید کرد و این عمل خطر ناک بود **اجتماع** نفاس گرخون نفاس بسته شود بی ازنخم فرکس و رازیانه و پرسیاوشان و مشک طرا مشبع و نبات شاول کنند و استعمال فرزجات کنند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفته است **رحا** علتی بود شبیه بحیک که از احتباس طمث حادث شود و علامات آن سقوط اشتها و تغیر لون بود و احساس حرکتی در شکم که بسبب انصباب ماده یا ریاح غلیظه و فرق میان آن و محامدان کنند که پیش از انکه وقت جنین حرکت

محسوس شود در شکم نخ باشد و با آن سوء الهضم و فواقر بود و باستسقاء و طحال نیز مشبه شود و فرق بر آن کنند که در او سوء خلق و خبث نفس باشد و علامات استسقاء نباشد علاج هر روز جلابی از دارزیانه و تخم کاشنی و تخم کشوث و انیسون و کلفه شاول کنند و بهمین الاصول مدت نامند **سفوف** تخم کرفس ده درم زیره دو سر که خیسانده ده درم ناخواه و ترنجبین و انیسون هر یک چهار درم بکوبند و با شکر آن قند بیامیزند و دو درم ناسه درم شاول کنند و غذا زیره باج و نخود آب با قوابل خورند **احتقان جسم** علتی بود شبیه بصرع و غشی و مبدا آن از جسم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه خویش منجمد شود و بکیفیتی رد به تحجر کرده و از آن بخارات منعاقد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود و این علت بدو رو نوب باشد و اکثر زنان بغیر را حادث شود و علامت آن صفرة لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف قلب و صغر و تقاوت نبض باشد و علیله احساس بخار کند که از زمانه مرتفع شود علاج آن در وقت حدوث دلک علیله و سر ایشان ساقین و کرفتان بتحرین باشد و کلا بر روی او نهند و مجمره در کوش او کنند و اشیاء طیبه از و دور دارند و عنبر ها مثل مقطع و کندش و فخه و جند بید سرو سیر و پیاز بیو یانند و عنبر و مشک بدو دهند یاسمین بیامیزند و فتح الباب بیالایند و هر روز جلابی از بالنکو و رازیانه و تخم مهلک و کلفه شاول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه خورند و طبیعت را سنبا

مشکر زم دارند و چون نفخ ظاهر شود دایاره فیقرا و ترید و صبر انقوطری هر یک یکدرم و شحم الحنظل و مقل و مصطکی هر یک دانگ کوفته و بیخته با آب بازیار بسرشند و حب سازند و فرو برند و دایاراه و جهانبفشه نامه بکنند و بعد از نیم ساعت مشروبی یا مکسل ماء الاصول شاول کنند و از بقول و فواکه و اصحه بارده احتراز نمایند و بوره و زیره بکوبند و بمکسل مخته بصوفه بردارند و با بنه بهشت و اهلیله کابلی و مرزنجوش و بزنجاسف و خشک و شیح و ورق غاریقون تناول و آن نشنند و نافع بود بر وغم نرکس و نام ندهین کنند و اگر با آن احتباس طمث باشد فصد باسلیق یا صافن بکنند و در ادرار حیض سعی نمایند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم و تخم نانخواه و نرکس هر یک سه درم بکوبند و با روغن بنه بشب بکذارند بخورند و بیامیزند و حسم را بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بغیر از تزویج تصرفی دیگر نکنند **باب چهل و پنجم** در امراض مقعد و بسیر زیادتی بود که در راه عروق مقعد حادث شود و آن یا شبیه بثولول بود و اکثر اقلال کونیده یا شبیه بانکور سرخ بود و اکثر عنبی کوبنده یا مانند ترب سیاه بود و اکثر زنان کوبنده مجوع آن یا داخل بشرج بود یا خارج و از آن خون روان باشد و شاید که از آن خون نیاید علاج مجموع فصد باسلیق و صافن بشد و اگر خون از بواسیر نیاید بفتحات فصل بخور مریم و زهره گاو و آب پیاز و مقل و فخه و روغن بنه زرد الو و شفتالو استعمال کنند تا خون نیاید و چون ساکن شود و تلیین طبیعت بطبوخ اهلیله کنند و اگر بسیدان و لین طبیعت باشد قرص کهربا و رب سیب

نصف کنند و عناب و اجاص و نبات بکلاب سازند و غذا نبوماش و جوبا شیره منقر بادام
خورند و بنفشه و خطمی و خبازی و رو با ترنجبین بجوشانند و صافی کنند و با روغن گل و بنفشه
چانبر نرم و استعمال کنند یا سفیدهٔ بیخم مرغ و روغن گل و طبرزد افیون با هم بزنند و بکار
دارند یا اسفیداج بگدرم و کندر و مر و نیم و اقاقیا فضه دو درم با سبد و بار و غسل کرد
موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر مزمن شود و هر هم داخلیون به نهند **ناصور**
فرجی خیثه باشد که در اطراف معاء مستقیم حادث شود و از آن صدید آید و اگر غیر
نافذ بود بمفرزنا نامیده شود و اگر نافذ بود بیرون آید و دو اقسام است یا بین و بلغمی
هر یک چار درم و مر و کندر و عنزروت هر یک سه درم و زنگار نیم انگ بروغن بنفشه
مرهم سازند و بکار دارند و اگر نافذ بود قطع باید کرد یا آهن یا دارو یا تیز و بعد از
آن استعمال مرهمهای ملحمه **مشقاق معده** بسبب سپوست مفرط یا کذشتن
ثقل یا بس بسیب علاج آن شراب بنفشه و بر کنجبین یا آب کرم بنوشند
و غذا سبوماش یا کدو و اسفاناخ خورند و طبیعت را نرم دارند
و مرهم شاهزنه و مرهم مق استعمال کنند یا پیه مرغ و بیط و بز و مغز
ساق کاو یا روغن بنفشه بیامیزند و بکار دارند و اگر با شقاق
و جع و التهاب باشد اسفیداج رصاصی یکدرم و کاو خورد زنج با سفیدهٔ
تخم مرغ بزنند و طلا کنند با آب رو با و شیر بز یک و کاشنی و تراک

احتقن

و خطمی و خبازی بکیرند و با موم و کنیرا و روغن بنفشه مرهم سازند و بنهند و اگر از آن
خون بسیار آید حاب ت دم بکار دارند **استرخاء مخرج** آنست که ریح و غایط
بی اراده بیرون آید و حدوث آن اگر بسبب قطع یا مرض یا قطع بود بسیر بود علاج
بذیر نباشد و اگر بسبب استرخاء عصب بود بو اسطهٔ برودت علاج آن جلابی از با
لنگو و از زیانه و نبات تناول کنند و غذا کوداب بشیرهٔ خشکدانه بخورند و خطمی پرو
غن قسط و از نبق بالنده و شعر هم و ورق غار و تخم ترب بجوشانند و در آن نشینند
و معالجات فالج استعمال کنند **بروز معقد** اگر معقد بسبب استرخاء مخرج بیرون
آید علامت آنست که چون دست برو نهند باز کرده علاج او آنست که چوب سرو
و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و در آن نشینند و معقد با آب مورد و آب
لسان العصافیر آورده کنند و جوز سرو و اقاقیا و مازو و قشور کندر و حلف سوخته بکوبند و بر آن
افشانند و غذا اسماق خورند و از بنبات و حمام احتراز کنند **باب پنجم** در امراض
پشت **حدبه** اگر فقره از فقرات پشت از موضع خویش بیرون آید اگر کج باریج مایل
شود انرا احدبه کویند و این **آکنر** افقس و اگر بجانبی مایل شود التوا کویند و سبب
آن در سی پاره که در عضلات فقار حادث شود و بو اسطهٔ ضغط فقره از موضع خود
زایل کند و علامات آن تب لازم و وجع شدید و ثقل پشت و تشنج و فاروره نارنجی
و نبض عظیم بود و علاج آن قصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و رو با ترنجبین و

و نبات تناول کنند و غذا کشک اب خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا
هفده درم عنبر سیوذر یکم کاشنی و نخلک هر یک سه درم رو با ترنجبین پنجدرم تر بد خرد شده
نیمدرم کوشه یکدرم خیار شنبر تر یکدرم هر یک پانزده درم و جوز ساکن شود و درم
زایر کرد دکنجد مغسول دو درم و رق مر نکوش پنجدرم بکوبند و بر موضع نهند یا معقده درم با
کرم حل کرده و پیه مرغ و بط و مغز ساق کاو هر یک سی درم بکدازند و با هم بیامیزند و
استعمال کنند و فقرات بر و غن قسط و ناردین بالند **ریاح اخرجه** همان علت
باشد که بسبب ریح غلیظ حادث کردد و علامت آنست که با او تبن و تشنج نباشد
و بعد از وجع پشت پدید شود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و دار یانه و نیخ مهلک
و کلنکبین تناول کنند و غذا کوداب بشیرهٔ خشکدانه و زیره و دار چینی خورند و تلیین
طبیعت بمطبوخ سورنجان کنند یا باین حب سورنجان و تربد هر یک مثقال صبر اسقو
طرا درم حب الملیک غاریقون انیسون هر یک چهار درم مقشر و مصطکی هر یک دانک بکوبند و
با کب خیس بسرشند و حب سازند و این یک شربتی باشد **صداع** ما دام الاصول نیخ را
زیانه نیخ مهلک هر یک سه درم نیخ کبر نیخ خرفس بیخ خافث یکدرم کرفس از هر یک
دو نیم و انیسون هر یک نیم درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید پس
صافی کنند و با عسل بقوام آرند و بده درم از آن مداومت کنند و کشنیز خشک و کرفس
و نام و بابونه و الکلیل الملک و تخم نیخ بجوشانند و در حمام بر پشت میریزند و روغن

خروع در فقرات بمالند یا زنجبل چهار درم و خشک درم بجوشانند و روغن شیره
بران ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند و آن روغن در پشت بمالند و اگر این
مرض بسبب ضربه یا سقطه باشد فقره را بر فق باز موضع خود برند و قسط و کبر بسیذ و مر
و کندر بسفیدهٔ منساوی بکوبند و با صل مخمر طلا کنند **وجع ظهر** در پشت اکثر
از کثرت بلغم بود و بوده مزاج باشد علامت آن بیاض لون و فاروره و بطوء نبض و غلبهٔ
بلغم بود و بعد از خواب بسیار و تناول فواکه و تقبل بارده شتاد کند و در کرمابه
و ریاضت ساکن شود علاج هر روز جلابی از انیسون و نیخ مهلک و کلنکبین تناول
کنند و غذا کوداب و شیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از نضج مطبوخ سورنجان و حب آن
و حب صبر بنفشه کنند و قی عادت کنند و از تناول فواکه و بسیار خفتن احتراز
نمایند و روغن قسط و خیر و با بونه در پشت بمالند و احیانا با نخه جوش تناول کنند
و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و استعمال مرهه و حمام
معتدل و مدهان بر و غن بنفشه و نرکس اگر بسبب امراض طحلیه بود علامات و معالجات
آن کفته شد و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد که در پشت بسبب امتلاء عروق او بود علامات آن حمرة
لون پشت و حرارة و ثقل آن و وجع و تشنج بود علاج و آن قصد باسلیق و تناول جلابی از عناب و رو با ترنجبین نبات یا آب انار ترش یا آب غوره
با نبات و غذا نبوماش با شیره بادام و اسفاناخ خورند و در موضع بارده ساکن

شونده باب پنجم در اورام جاری نفرس و مفاصل و دالی علت عرق و ساق و قدم
فراخ شود و بیشتر سپیکان و خالان و پای بسنده کاندا حادث شود و علامات آن مانند
رکها بسیار باشد که کرد ساق و قدم برآید علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از رجاه ترنجبین
و بنات و عناب و تخم مهلک و بنات خورند و غذا نخود پاش و مغز بادام خورند و بعد از
نضج ثفله بمطبوخ افتیمون حب آن کنند و بعد از ثفله این عرق را فصد کنند و برق
بالند تا بار یک شود و آزار بر آن نبندند و محکم نبندند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند
و پای را ریاضت فرمایند و الفیل آن باشد که ساق و قدم بزرگ شود و رنگ آن
متغیر گردد و شبیه بپای فیل باشد و سبب آن مادهٔ سودا وی بود که ساق و قدم ریزد و فلگمه
آن کمودت لون ساق و حرارهٔ آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و در هفته دو نوبت
قی کنند و قیلیون طبیعت بمطبوخ افتیمون حب آن کنند یا با نیم حب قسطه ربون با رنگ
شحم الحنظل هر یک دو دانگ و نیم تریاق مثقالی معجون کنند اصطکا هر یک دو دانگ بکوبند و باب را زیاده
بسر شند و حب سازند و بعد از ثفله فصد مانیس مرکبه کنند و بوره و آرد نخود و ماش و خا
کستر کرنب باب رز بر ساق طلا کنند و ساق تازانو بعصابه محکم بپیچند و از اغذیه
غلیظه و کثره مستی و آمیزش با زنان اجتناب نمایند و اگر بسبب مادهٔ بلغم غلیظ باشد علامت
آن غلظ ساق باشد بی حرارت و بکمودت علاج آن جلابی از تخم مهلک و از زیاده
و فلفله شاول کنند و غذا نخود با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج ثفله حب صبر

حب سورنجان کنند و بقی مداومت نمایند و بعد از رقی اطریفل صغیر شاول
کنند و فلفل و زنجبیل کند هر یک سه درم و قرفا و کرویا هر یک چهار درم بکوبند و با
مثل آن قند بیامیزند و دو مثقال با سه مثقال بخورند و صبر کنند و تا قیا و مرو نکنند
بکوبند و بر کر بر بندند و بر پای طلاکنند و از اطعمهٔ غلیظ و ثقول و خواکه بارده احتراز کنند

عرق النسا وجعی بود که از مفصل ورک پدید آید و از جانبی وحشی فخذ فرو آید و
تا انگشتهای پای رسد علاج آن هر روز جلابی از انبوبن و تخم کرفس و از زیاده تخم
مهلک و کلنگبین شاول کنند و غذا نخود با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج ثفله به
مطبوخ سورنجان و حب آن حب صبر کنند و بعد از ثفله مرزنجوش و بابونه و ورق
غار و اکلیل الملک هر یک ده درم و تخم سپندان پنجدرم در آب جوش کنند و ادویه بدان
بسر شند و طلا کنند و اکلیل الملک با بونه و شبت و قسطه ربون و تخم کرفس و حاشا
و صعتر و حنظل و قوقی بکوشانند و زان بنشینند و در حمام بر آن صبر بزنند با تخم کرفس و فودنه
و عاقر قرحا هر یک ده درم و عصارهٔ قثاء و اکار و حب الغار هر یک پنجدرم و بوره از همه
وقسط و حب از شاد هر یک دو درم بکوبند و وقت دو درم بر وغن زیت بکداز ند و آنرا
بدان بسر شند و طلا کنند و بقی مداومت نمایند و اگر وجع زایل نشود این جمله استعمال
کنند جسک سپوس خشکدانه سنا شنبلیه بابونه سداب هر یک چهار درم قسطه درم
ربون باریک سه درم بپوست تخم کبره درم حلبه نرباک هر یک چهار درم زیره سه درم

خیاشنبر یا نزده درم بوره نیم درم آبکامه ورد غنر زیت یا روغن هر یک ده درم و از زنجبیل
نیم مثقال شود و بجفته و سعوط و مکو ثفته کنند و بر فرق قسط و نارد ین و خبری نهادین
کنند و اگر متمادی شود داغ کنند **مفاصل و نقرس** اما مفاصل الم باشد که مفصلها سست
و یا را حادث شود و نقرس مخصوص بانگشتان پای و کعب بود و سبب این اورام ضعف
مفاصل بود و انصباب مواد بدان و این ماده زود تحلیل رود زیرا که عضو عصبانی و مادهٔ
غلیظ باشد و علامات مادهٔ دموی وجع و خربان و حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود علاج
فصد کنند از جانب مخالف و جلابی از عناب و با نزیک و تخم کاشنی و بنات شاول
کنند و غذا نبوباش با شیرهٔ مغز بادام خورند و اگر تب باشد جوارب و عناب و مویز وجع
را تعدیل و طلاب لعاب بسکو و سرکه و آب کشنیز و آب کاسنی و آب بنفشه افروز
و نورک و پوست تخم خشخاش طلا کنند و قیلیون کنند بدین مطبوخ سنا هفده درم ورق گل
پنجدرم رو باه تریک بنفشه خیلو فرنجم کاشنی تخم خیارین و خطمی هر یک سه درم سورنجان دو درم
هلیله زرد و سیاه هر یک شش درم مقرر خیاشنبر یا نزده درم ترنجبین ده درم و اگر وجع بلغمی بود
بود مخدرات شدید تخم خشخاش سیاه و افیون و زعفران و ورق گاو طلا کنند
و آب برفرق بر آن ریزند و اگر مادهٔ صفرا وی بود علامات آن حرارت ملمس و صفره
لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و صفره قاروره بود و علاج آن
بسکنجبین و آب کرم قی کنند و جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و عناب و بنات تناول

باب اول از یا ترمذی با بنات و ترنجبین و کلنگبین طبیعت بمطبوخ خواکه یا قرص
بنفشه با این مطبوخ کنند سنا هفده درم بنفشه شاهتره تخم کاشنی هر یک پنجدرم عناب
ده عدد سپستان ده عدد گیاه هر یک بیست عدد تمرهندی و ترنجبین هر یک ده درم خیاشنبر
پانزده درم و استعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن
گل یا خطمی و عدس و بنفشه و بنوفر و پوست بخشخاش و باید که تا وجع ساکن شود و
عضو نضج یافته و نهفته استعمال نکنند و در آن مبالغه نماید و چون وجع ساکن شود و
حرارت ملمس یافته بود آرد جو با قلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و ضمادات سازند و اگر
مادهٔ بلغمی بود علامات آن بیاض لون و غلظ و بیاض قاروره و قلت وجع بود بجنبات
نسکین باید علاج آن هر روز جلابه از زیاده و تخم مهلک و انیسون و کلنگبین شاول
کنند و غذا نخود با شیرهٔ خشکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از نضج ثفله
بحب سورنجان یا حب شبطرج یا این حب کنند صبر اسقوطری سورنجان تربد بزرگ غلام
چرب کرده هر یک دو درم بزبدان ماهز هر یک پنجدرم تخم اصطکا دو دانگ نمک
هندی دانگ و نیم مغل مصطکا هر یک دو دانگ بکوبند و باب کرفس بسر شند و حب سازند
شبطرج هلیله زرد تربد هر یک دو درم بارزه فغر اشقال تخم اصطکا انیسون ماکزا تخم کرفس
سکبینج مقل هر یک دانگ شبطرج خرد ول زنجبیل و وج هر یک پنجدرم مقل را در آب کرم حل
کنند و ادویه بکوبند و بدان بسر شند و حب سازند و این دو شربت بود و باید که

در ابتدا جهاء قوی دهند که ماده رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند بلکه ببند ریج تصرف
کنند و از غوا که و آب سرد و جماع و امثالها بشب جهز از نمایند و از راوند و حب الغار و حبلبانا
هر یک ده درم و شش و عصیر و زیره هر یک پنج درم بکوبند و ضماد سازند و یک بزرک
و مرواریدک و نخم شاهتره و سپستج و مغاث هر یک دو مثقال و زعفران هر یک نیم درم
نطول کنند و بر نجاسف مرزنجوش حاشا صعتر فوته جند قوی بچوشانند و در آن
نشینند و شتر و بطوس و ترمایق کبر شاول کنند و زند هین بر و نخها و کرم کنند و اگر ماده
لودی بود علامات آن صلابت و کمودگی و کثافت جلد و قلت و جمع و صلابه و لطوبت بعض بود علاج
آن هر روز جلاب از نیخ مهک و کاوزبان و بالنکو و رازیانه و نبات شاول کنند و بعد غذا
نخود اب با شیرهٔ حسکدانه خورند و بعد از نضج بجوشانند و بر نکان یا جب شیطرج یا این حب
شفیه کنند صوان هلیلهٔ زرد و سیاه و بلیلهٔ آمله بطوخوکاس هر یک دو درم فلفل دار
فلفل زنجبیل و خرذل هر یک نیم درم شبطرج و نک بندی و مقل هر یک دانگ بکوبند و با
کرفس پرشند و این دو شربت بود یا نیلبان بابن بطوخ کنند صواب سنا شاهتره
هر یک یک مقدار درم هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم قنطوریون بار یک و نیخ مهک و
بالنکو و کاوزبان هر یک سه درم مویز طایفه ده درم بلیلهٔ آمله بطوخوکاس هر یک چهار
درم غاریقون نیم درم سورنجان مثقالی بچوشانند و چون وقت فرو کرفتن رسد
افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته در انداب سرد زند تا دو سه جوش بزند

پس فرو کیرند و صافی کنند و نرنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم و یاره قطرا
یکدرم در آن حل کرده بیاشامند و عاقرقرحا پنج درم و ورق غار ده درم و قسطا و مر
و بوره ارمنی هر یک سه درم و صعتر چهار درم بکوبند و بار و تخم پاسمین طلا کنند
و روغنها و کرم و نخمها و مغزها بمالند و اگر مادهٔ این مرض مرکب شبیه علامات آن باشد
که از اشیاء بار ده فقط و از حاره فقط مشابهی شود و بعضی علامات مادهٔ حار
و بعضی علامات بارد شبیه و علاج آن بحسب مادهٔ مرکب شبیه **فصل مفاصل** اگر مفاصل
صلب و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز جلابی از نیخ مهک و رازیانه و کا
و زبان و نبات شاول کنند و غذا کوشت بره و شیرهٔ حسکدانه خورند و بعد از نضج
بمطبوخها و جهاء مذکوره شفیه کنند و موضع را بر و نخم کنجد و پیه مرغ و بطو و لعاب حلبه
و بزرک و خطمی بمالند یا کنجد با آب مرزنجوش سحق کنند و طلا سازند و از لبنیات
و فواکه و حموضات و امثالها بشب و جماع و آب سرد و شاول اشیاء بارده و
استعمال آن حذر از کنند و بقدر اومت نمایند و مجوفات و جوارشات مادهٔ
شاول کنند و کوشند اکر کفتار ریاره و باهر زنده در روغن زیت بچوشانند و در
آن نشینند مفید باشد و استعمال نطولات و ضمادات از خشت و رازیانه
و اطریفل الملک و حاشا و خام و ورق غار و برنجاسف و شاهتره هم نافع
فهذا و الله تعالی هو الکافی **مقالهٔ سوم** بدانکه حمی حرارت غریبه باشد که در قلب متصل

نخود از انجا بواسطهٔ تراکم منبعث کردد و جمیع بدن را کرم کند و مزاج آن با فعال
طبیعی لاحق شود و اجناس عالیه حمی ربع یوم و حمی دق و حمی عفن زیرا که هر یک
بدن از ارواح و اعضاء و اخلاط است پس اکر حرارت او لا تعلق بروح کیرد آنرا
حمی یوم کویند و اکر منبعث با عضا شود حمی دق و اکر لاحق اخلاط شود حمی عفن و چنان
هر یک در سه باب کفته شود **باب اول** در حمی یوم و آن تبی باشد که اول
روح اکرم شود پس آن قلب و شرایین و جمیع اعضاء منبعث کردد و آن تب از
اسباب بادیه یا مخالطت حادث شود مثل ملاقات کشتی و افتاب و شاول اشیاء
حاره و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی و شاید که این تب یکروز پیش نیفتد
و باشد که تا سه روز زیاده کند و تا هفت روز نیز کفته اند تا آنکه از حرارهٔ اقتاب
باشد علامت آن التهاب و تشنج و حرارت ملمس و قشف جلد بود علاج او آنست
که در مساکن بارده بنشیند و خویش کیرند و مذل و ملاب بیاشامند و شربتی از تمر
هندی و ترنجبین و نبات هر یک پنج درم با سکنجبین هیجده درم با عرق کل و بید یا آب
سرد بیاشامند و غذا کشک آب یا اسفاناخ خورند و مثقل بکا هو و خیار و کدو
و اجاص و انار مزه کنند و چون تب زایل شود بحمام معتدل روند و تا چنان
بروغن بنفشه و کدو کنند و بسیار نه نشینند و اکر بواسطهٔ شاول ادویهٔ حاره
با شربت بشراب بود و صرف بود علامت آن خشکی دهن و زبان و تشنکی

و حرارت موضع کبد و سر خ روی و چشم سرعت نبض و حمرهٔ قارورهٔ بود علاج
آن هلیلهٔ زرد و کاشنی و عناب و اجاص و نبات یا خامند با آب نارین و
نبات یا شیرهٔ تخم تورک و سکنجبین و نیلوفر طبیعت بتقوع فواکه کنند و شراب
غوره و پرسیاوشان شاول کنند و اکر سبب غیر مفرط باشد علامات آن حدهٔ و نارینه
بول و غلبهٔ پوست و صفرهٔ لون و صفر نبض و غور چشم بود علاج آن ازالهٔ غیر کنند
هر چیدکه باشد و شربتی از شراب صندل و حماض یا عرق کل و بید تشربت کنند و استعمال
شمومات بارده کنند و اکر سبب غضب بود علامات آن برآمدکی اوداج و سرخی چشم
و غلظم نبض بود و باشد که با آن عرشه نیز باشد علاج آن شرابی رنکک و شراب
صندل و لیمو و آب انارین و نبات هر کدام که خواهند شاول کنند و غذا انار و آب
بغوره و لیمو و آب انارین و نبات هر کدام که خواهند شاول کنند و غذا انار و آب
بغوره خورند و از فکر احتراز نمایند و اکر سبب تخوابی باشد علامات آن ثقل و خفقان
و نکدر بول و صفر نبض و صفرهٔ وجود علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش با عرق
کل و بید بیاشامند و غذا نخود آب یا اسفاناخ خورند و مثقل بکا هو و خیار و کدو
غ بنفشه و کدو و در سرما لذه و بنفشه و شاهتره میپزند و اکر سبب غضب باشد علامات آن
تقدم سهر و یبوست جلد و احساس خشکی و صفر و ضعف نبض و بول رقیق مائل
بود علاج آن شاول مرطبات و استعمال مذهبان و حمام بود و اکر سبب بسیار صفر طبع
حبس طبیعت کنند بسفوف نارداته و رب بنفشه کفته شده است و اکر بعد از

غش باشد علاج غش کند و تقویه بشراب صندل و خاص و سیب و باعرق
گل و بید و کاوزبان و بانتقال مفرح یاقوتی بخورند و اگر حصافه جلد و نسیم ابود
که او بسبب قلت استحمام یا ملاقات غبار یا غسال باب سرد بیدا شود و موجب خفقان
حرارة و قولنج بود علامات آن سرعت انضلاع نبض و حمره فاروره و خشکی و اضطراب
بود علاج جلابی از تخم کاشنی و خیار و بیشتر فرو تر بخیار و نبات بیاشامند و بعد از قهوه
تب حمام و تفریق مناسب بود و اگر طبیعت محبس باشد بمفتوح قوا که یا مطبوخ قوا که تنقیه
کنند و اگر علامات غلبه خون باشد فصد کنند و اگر تب از تخمه حادث شود قی کنند
و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم دارند و بعد از ثقیه استحمام کند و معده را بروغن مصطکی و روغن
بنفشه بمالند و اگر بسبب حرارت خواب مفرط که موجب عدم تکمل شود علامات آن بطلوع
و امتلا و اختلاف نبض و غلظ فاروره بود علاج جلابی از تخم کاشنی و تخم مهک با نبات
تناول کنند و غذا بنوبتش مقشر با مغز بادام خورند و استحمام و تقلیل ماکول و مشروب
کنند و اگر بسبب کثرة استحمام یا حمام کرم بود شیره تخم تورک با آب خیار کند و با کنجد سیاه
یا مغز هندی با نبات خورند و غذا کشک آب یا کده و اگر بسبب زکام و نزله باشد شراب عناب
و بنفشه و بنلوفر و نبات تخلاب سازند و اگر علامات غلبه خون باشد فصد کنند و اگر طبیعت
محبس باشد بمفتوح قوا که ملیین کنند یا بتر نجبین و بنفشه هر بی باب دوم در تحرق
و آن تب باشد که حرارة باعضا ع اخصوص قلب منتسب گردد و موجب اقتضاء رطوبة گردد

و مرتب آن سه نوع است برا که اگر حرارة غریزی متعلق بر طوبتی شود که در عروق صغار
موجود است آن را مرتبه اول گویند و اگر آن رطوبة را فانی کند و منتسب بر طوبتی
شود که در اعضاء بمنزل طول است آن را مرتبه ثانیه گویند و اگر این رطوبة نیز فنا کند و الا حق
رطوبتی شود که اقیام اعضاء بدان باشد آن را مرتبه ثالثه گویند و عمر وی اکثر بعد از حمی
یوم و عمر عفنه و حمی او رام و سهام و خطا و خبط مریض حادث شود و در ابتدا اکثر
واقع شود علامات او آنست که نبض ضعیف باریک و صلب متواتر شود و حرارة قوی
و اضطراب و کرب شدید و چون غذا تناول کنند حرارة اشتداد نماید و نبض قوی شود
و چون آب بیاشامند انجا و زکند تخیل و سهولت بدن و تقشف جلد و جفاف پوست شکم
و کردن ظاهر شود و زنگ روی و اعضاء ازیر شود و سر پنبی و دروی و کردن باریک شود و
گوشش کج کند و در بول دهنی باشد سهیده بر خوان دست آما در ابتدا علاج
پذیر باشد و علاج او آنست که در مساکن بارده و مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند
و بروز سبد و کده و بنفشه خفقند و خیش بکنند و کلاب کافور بیش خود نهند و در تبرید و
ترطیب کوشند و هر روز جلاب شیر از اشراب عناب و خشخاش و صندل شیره تخم تورک با آب
خیار کده و با نبات خورند و غذا جو آب با اسفاناخ خورند و کده و فروج کوهکی با همان
خرد خورند و سرطان و برغاله بغایت بمعبد بود و هم بین بروغن بنفشه و کده و کشنده و از قبول
کاهو و کاشنی و تورک و خیار و از خواکه انار غذب و شمشاو و سیب و امرود و اجاص و زرد

و خربزه و انگور خورند و بسنبه و بکل بعبدل و کلاب و آب بنفشه افزوز طلاکنند و از رجاع
و عوارض نفسانی و از شهوات حاره و مجففات احتراز نمایند و سعی کنند که بهر چه که
تخواب روند و بخواب معتدل رفتن و با بنفشه و بنلوفر و برگ بید و کده و برش شستن معتاد بود
و احیانا مفرح بارد تناول کنند و اگر تب بواسطه سهر مفرط حادث شده باشد آب
خشخاش و بنفشه با لعاب بسفوجه و بعد از نه در عرق گل و بید خورند و استحمام و نه بین کنند و اگر
بسبب استمال حادث شود و حبس طبیعت تقرص طباشیر و رب سفرجل و انیسون قرص نیز معتاد بود
گل ارمنی شاه و ملوطه هر یک چهار درم ورق گل تخم خیاض طباشیر صمغ عربی هر یک درمی کهربا دانه
مورد هر یک سه درم مغز تخم خیار کده و تخم تورک بریان کرده هر یک پنجدرم کافور یک درم شکر سفید
دو درم مجموع بکوبند و با آب سیب بسرشند و مثقالی تناول کنند و باید که مدتی فرا از هوای گرم
و از هوای سرد محافظت کنند و تقویت قلب کنند و معجون بسفوجه بر حسب قوت و عرق بهو و لعبه
مایده کردانند و آوازه خوشش و نغمات لذیذ و حکایات ملیح و منهال آن استعمال
کنند و از خزن و غضب و جوع و عجلش نگه دارند و قرص کافور تناول کنند ص آن طباشیر
ورق گل معتدل سفیدرب السوس هر یک سه درم تخم خیارین و کده و بدانه مجموع مقشر هر یک
پنجدرم صمغ عربی نشسته کثیرا هر یک دو درم تخم تورک یک درم کافور پنجدرم بکوبند و بلعاب
بنکوبرسند و قرص سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات نضج بول ظاهر شود قرص کافور
باشیر زنان و شیر خر بهمند و بدغات اندک اندک غذا خورند و اگر گوشت مرغ و کبک و دراج

و شیر و امرود و کاشنی و نقاع و رمان مفرح و انیسون نهند و عرق آن بکبرند و هر روز
زنجبیل درم از آن تناول کنند عظیم مفید بود **دق شنج خبیث** بیوستی باشد که بر مزاج
غالب شود و علی حرارة و اکثر منابع را واقع گردد و بدانکه سبب شنج شراع بسیار و استعمال
مبردات با فراط حادث شود علامات آن زبول و تشنج جلد بود و التهاب و شهوات
اشتغال باشد و ملمس سرد بود علاج آن تسخین و تر طیب باشد بنفشه و شراب کاذ زبان
و شراب انار غذا و شراب بیشاهی و اغذیه کثیر الغذا تناول کنند و بر مرغ و بلدرزده
سخم مرغ و آب گوشت بره و بز غاله و حلاوشکری و شیر و شکر و استعمال حمام معتدل
و حقنها بسیره و مشمومات معتدله مثل عنبر و عود و یاسمین و نرگس و سوسن و نه بین بروغن
بنفشه و بادام و بیه مرغ و الله اعلم **باب سوم** در حمیات عفنه و ان عبارت از حمی
باشد که حرارت اول لاحق اخلاط خود و آثار اگرم کند و آن سخونت تقلیب و روح
منادی خود پس سایر اعضا رساند و این حرارت که لاحق خلط عفن شود و خالی نیست
که آثار منعفن میکرداند یا نه اگر میکرداند آثار سه نوع خوش گویند و آن از غلیان و سخونت
خون حادث شود و اگر منعفن میکرداند نه بینیم که تعفن او در خارج عروق است یا در داخل
عروق اگر در داخل عروق است از زمان محیات لازمه تولد کند و علامات آن چهار
است اگر خون منعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود بلغمیه و اگر سودا
بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق منعفن شود بسبب حرارت تب تخلیل گردد

و زایل کردن انطباه که ماده باز جمع نشود و آن ماده اگر صفرا بود عنب خالص کوبیده و اگر بلغم بود
ناپخته و اگر سودا بود ربع و نقص دم در خارج عروق او دام بود و آن تب عرضی پیشین
انواع حمیات مفرده باشد اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از جنس متباعده بود چون برکب
حمی صفراوی و حمی بلغمی یا از اجناس متقاربه چون مرکب حمی صفراوی و حمی بلغمی یا
ترکیب آن از انواع جنسی واحد بود چون ترکیب غب با غب و ربع یا غب با ربع و ترکیب آن از
اصناف نوعی واحد بود چون ترکیب دو ربع و دو غب و بیان هر یک گفته شود و بدانکه عموم
سبب غذا را روی اگر هر باشد مثل قدید یا غذائی که مستحیل بمرار صالح نشود مثل ماست و خیار
یا غذائی که اگر چه مثل قدید از او حاصل نشود مستعد قبول عفونت بود مثل خواکه یا عفونت
بسبب کثرة و نزوحت خلط حادث شود حمی مطبقه نبی باشد که از نقص و تغیر
دم در عروق حادث شود و آن سه صنف است اول منزایده یعنی هر روز که باشد زیاده
شود بسبب آنکه مقدار دم در طوبه او بسیار بود و عفونت زیاده از تحلیل باشد و این صنف
بدترین اصناف بود دوم منتاقصه و او آنست که هر روز آید نقصان پذیرد بسبب آنکه
تحلیل از نقص زیاده بود سوم متساویه و او بیک حال بود نه زاید نه رود نه کم بسبب تساوی
و نقص و تحلیل و بباشد که این تب بحمره و سرسام منتقل شود و اگر در این تب سرا سیاه
و سبز بر بدن ظاهر گردد دلیل بد بود و علامات حمی مطبقه حمرة و جمره و عین و انتفاخ عروق
و عمق نفس و حمرة و غلظ قاروره و عظم و سرعت و امتلاء نبض بود و با این تب قشعریره نباشد

بطریق تبدیل کنند

و هشتاد و بطریق غب بگذرد علاج آن در روز اول تا سوم فصد الکبد یا باسلیق
کنند و اخراج دم بحسب قوة و احتیاج و اگر چه بدفعات بود و حجامة و زرع عنیف
نیز شاید و هر روز جلابی از عناب و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و بنات با تمرهندی و تخم
و نبات شاول کنند و قدر الکشک آب عناب جوشانند و میانه روز شربتی از بنات
و عرق بید و گل و بنفشه تشریب کنند و اگر سرفه نباشد شراب عنبی ره و رباس و لبو بفزایند بود
و طبیعت را محبس نگذارند و منقوع خواکه و تخم خیار بلیلین کنند و هر روز دان و زبان
بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بنفشه و بلغم بسیار در زبان جالند و در تخم یا در شیم آبهال
طبیخ کنند باین مطبوخ سناکی بنفشه نیلوفر تخم کاهو و ورق گل هر یک پنجدرم عناب
ده عدد سپستان بیست عدد اگر سیاه ده عدد و عناب ده عدد و تخم کاهو و نیلوفر
هر یک پنج درم و شربت خشخاش و تخم خیار شنبر هر یک درم بدهند بشیاف خیار شنبر بدهند و کنند
اگر احتیاج افتد این جمله استعمال کنند بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان سی عدد
جوشانیم کوفته کفروق چند دسته مشک سنج و روغن بنفشه هر یک ده درم آبکامه پنج درم
و اگر با این تب سرفه باشد جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و نبات
شاول کنند و بلیلین طبیخ بنفشه مرببی و تخم خیار شنبر هر یک ده درم مشغال کنند

سودا خیس از کثرة و غلیان خون حادث شود و علامات این همان علامات
بود که او از محرقه اقوی باشد و از مطبقه اضعف و علاج آن فصد و شربت قطونا بود

و اقتصار بمزورات ملاحظه و اگر احتیاج بلیلین باشد بنفوع خواکه و تخم کاهو کنند
حمی محرقه نبی صفراوی بود که ماده آن در عروق منعفن شده باشد و این تب تا لازم باشد
و بطریق غب شناسند و کند علامات آن تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونه و صفرة زبان
و لهاة و بدیان و فرو رفتن چشم و نبض سریع منوا تر و قاروره ناری بود علاج آن
هر روز جلابی از تخم کاهو و بنفشه نیلوفر و اگر سیاه و تر بخواهد و نبات شاول کنند و
غذا جو با شیر و خشخاش خورند و اگر سرفه نباشد میا نهاد گاو و تر بخواهد و شراب حامض و لبو
شاول کنند و اگر سرفه باشد شراب خشخاش و بنفشه و بلیلین طبیعت بمطبوخ خواکه و
نقوع آن کنند و اگر از مطبوخ مقشری باشد شراب بنفشه و در هر جهار درم بسکنجبین ساده
ده درم شاول کنند یا بآب برفه اگر سرفه باشد سناکی پنجدرم بنفشه و نیلوفر و تخم
کاهو و تخم خیار شنبر هر یک سه درم و عناب ده عدد و سپستان بیست عدد و شربت خشخاش
هر یک یا نزده درم و مشموم مانند یا رده استعمال کنند و اگر بخوابی بود و قت خواب شربت
خشخاش بعق کنند و اگر بخوابی بود در تعریه بلیلین کوشند و بعد از بنفشه شربت تخم خربزه
تخم کاهو بسکنجبین شاول کنند و نقوع خرزه اکو مناسب بود و چون تب مفارقه کند تبرید
و تبرید بشراب حامض و لبو و صندل کنند و مروره از تمرهندی و آلوکیا و انار دانه
نارنج با فرزه خورند غب خالص تب صفراوی بود که ماده آن در خارج عروق منعفن
شده باشد و این تب را تر کیا و روز نزه و زمان او از چهار ساعت تا دوازده ساعت

نب شراب عوزه و لیمو و رباس و سکنجبین و امثال آن تا سه روز و عرق گل و بید دشاول
کشند و مزوره و زرشک و انار دانه و تخم هندی با فرزه خورند صحی بلغمی نا پخته آکرا
موظبه نیز گویند و مادهٔ آن بلغم بود که در خارج عروق منعقض شود و این تب هر روز آید و
عسر البرء باشد خصوص که در خریف و شتا حادث شود و اقل زمان او هشت ساعت
بود علامات آن ناقض و شدت سرما و کثرهٔ ارتعاش و غثیان و صفرهٔ با بیاض لون و تهیج
روی و چشم باشد و زود گرم نشوند و تشنگی و خشکیها باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم
کاشنی و بنفشه و ارزبانه و گلقند شاول کنند یا سکنجبین و گلقند و غذا جو و تخود باندکی
رازیانه خورند و میاز و زرشک تر از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم نیلوفر هم با شاهتره
و سکنجبین سادج و زردی و شراب لیمو و شراب گاوزبان و بالنگو و نیلوفر تر نیز شاید و
وقت نوبه بطبیخ شبت و ترنجبین و تهیج مهلک انکی و عسل و نمک تنقی کنند و چون مادهٔ نضج یابد
باین مطبوخ بلیلین گنند سنا یکدرم و تخم مهلک با بالنگو گاوزبان هر یک چهل درم رازیانه
افسنتین تخم کاشنی و پوست تخم کبر هر یک سه درم تربد خرد شده و دو درم نارمشک
و نیم مویز طایفی با تزده درم شکر سفید ده درم خیارشنبر با تزده درم و اگر مزاج قوی باشد
بکشمش با زده فیقرا بر سر این مطبوخ کنند و بعد از دو روز یا سه روز بحرکت کشند یا
حب تربد بخم گرفتن اینون هر یک سه درم نمک هندی دو دانگ عاقرقرحا یکدرم نیم درم بکوبند
و با رازیانه بسرشند و حب سازند تقویض معده مکرر بگلقند و رازیانه

کشند

نب شراب عوزه و لیمو و رباس و سکنجبین و امثال آن تا سه روز و عرق گل و بید دشاول
کشند و مزوره و زرشک و انار دانه و تخم هندی با فرزه خورند صحی بلغمی نا پخته آکرا
موظبه نیز گویند و مادهٔ آن بلغم بود که در خارج عروق منعقض شود و این تب هر روز آید و
عسر البرء باشد خصوص که در خریف و شتا حادث شود و اقل زمان او هشت ساعت
بود علامات آن ناقض و شدت سرما و کثرهٔ ارتعاش و غثیان و صفرهٔ با بیاض لون و تهیج
روی و چشم باشد و زود گرم نشوند و تشنگی و خشکیها باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم
کاشنی و بنفشه و ارزبانه و گلقند شاول کنند یا سکنجبین و گلقند و غذا جو و تخود باندکی
رازیانه خورند و میاز و زرشک تر از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم نیلوفر هم با شاهتره
و سکنجبین سادج و زردی و شراب لیمو و شراب گاوزبان و بالنگو و نیلوفر تر نیز شاید و
وقت نوبه بطبیخ شبت و ترنجبین و تهیج مهلک انکی و عسل و نمک تنقی کنند و چون مادهٔ نضج یابد
باین مطبوخ بلیلین گنند سنا یکدرم و تخم مهلک با بالنگو گاوزبان هر یک چهل درم رازیانه
افسنتین تخم کاشنی و پوست تخم کبر هر یک سه درم تربد خرد شده و دو درم نارمشک
و نیم مویز طایفی با تزده درم شکر سفید ده درم خیارشنبر با تزده درم و اگر مزاج قوی باشد
بکشمش با زده فیقرا بر سر این مطبوخ کنند و بعد از دو روز یا سه روز بحرکت کشند یا
حب تربد بخم گرفتن اینون هر یک سه درم نمک هندی دو دانگ عاقرقرحا یکدرم نیم درم بکوبند
و با رازیانه بسرشند و حب سازند تقویض معده مکرر بگلقند و رازیانه

کشند

و تخم کاشنی و تخم مهلک را رازیانه و گلقند شاول کنند و غذا جو با تخود خورند و بعد از نضج
نام تلیین با بین مطبوخ بلیلین کنند سنا یکدرم تخم کاشنی و رازیانه و تخم مهلک و ورق گل بنفشه
و بنفوزه هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد اجاص سیب عدد ترنجبین و خیارشنبر
هر یک پانزده درم و بعد از دو روز تقویض بنفشه یا تربد درمی و سکنجبین تا دانگی تحرک کنند یا
بجوشانده خیارشنبر و آب گرم حرکت کنند و باقی مانند و باقی علاج او بچون ناپخته باشد اما قرص عاقرقرحا
در باب معده بنفشه عرق ربع دایره تبی سودا دار بود که مادهٔ آن در خارج عروق منعقض شود
و این تب در هر دایره دو روز نه نوبت و بیست و چهار ساعت بود و دو یا سه روز آید
و یک روز نه و اگر ربع معکوس کویند و تب ربع از سودا طبعی یا اخلاط مرتبه حادث
شود و این قسم بعد از جهات عضله باشد و شاید که ربع بعد از اورام طحال حادث
شود و این بدترین ربعی بود علامات ربع آنست که ابتدا او بنا نقص کند و کسر اعضا و در ماهی
قوی حادث و چون گرم کند که مادهٔ آن با فراط نباشد و آنچه از احتراق خون حادث شود علامات
آن مجره و غلظ بول و تشنگی با فراط و سرما اندک و عرق بسیار بود و بعد از جهات مطبقه
و جهات ادوار حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامات آن سبب و اضطراب و تلخی
دهن و تشنگی مفرط و سرعت تواتر نبض بود و بعد از جهات صفرا وی حادث شود
و آنچه از احتراق بلغم باشد علامات آن لین نبض و غلظ بول بود و دور او دراز تر باشد و
لهیب و اضطراب کمتر و بعد از جهات بلغم حادث شود و آنچه از احتراق سودا طبعی بود

علامات

علامات آن سوء خلق و صلابت نبض و کدورت قاروره بود اما علاج این ربع طبی
تا چهل روز بمعالجهٔ آن مشغول نشوند و غذا زیره با ج و زرشک و تخود با کمک و نیز
خورند و از شیر بسکنجبین بزوری سادج و گلقند اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظ و متولدات
سودا مثل قدید باد بخان و ماهی شور و پنیر اجتناب کنند و در ابتدا اگر علامات
غلبه خون باشد فصد اکحل یا باسلیق کنند و اگر نه دیر بندند و بعد از چهل روز بتنقیح مادهٔ
مشغول نشوند و هر روز جلابی از تخم مهلک و تخم کاشنی و گاوزبان و بالنگو و رازیانه و
گلقند شاول کنند و غذا آنچه تخود با بنوشش یا شیرهٔ خشکدانه و فروج فربه خورند و
بعد از نضج تمام تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ سنا هفده درم بنفشه چهار درم با بالنگو گاو
وزبان تخم کاشنی و رازیانه و گشوث و گلقند خوارسی بسفایج و نیلوفر و بلیله و آملهٔ هر یک
سه درم مویز طایفی با تزده درم و ورق گل چهار درم هلیلهٔ زرد و کابلی و فغیمون نکد
هفده درم شاه تره دسته و اگر نباشد سه درم تخم آن تربد دو درم عناب ده عدد بهدانه
سی عدد ترنجبین و خیارشنبر هر یک پانزده درم و بعد از سه روز مطبوخ افتیمون
با حب آن با بچون تخم یا شاه تره و با بالنگو سنا شاول کنند زیرا که این علو
یک سه هفته زایل نشود و اما آنچه از احتراق صفرا باشد جلابی از تخم مهلک و گاوزبان
و تخم کاشنی و اجاص و ترنجبین و نبات شاول کنند و بعد از نضج بلیلین کنند
با این مطبوخ سنا هفده درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی هر یک چهار درم پوست هلیلهٔ زرد

پنجدرم مویز طایفی یازده درم تخم خیارشنبر هریک نه درم و بالنگو کاوزبان هریک چهار درم بکوشانند و صافی کنند و معجون بنحو متقال در آن حل کرده بیاشامند با این حب بلیغ کنند پوست بلیله کابلی بسفلیج اطلوخ دوسر افتیمون و ورق گل هریک درمی نمک هندی کمتر از هریک یکی مصطکی نیم درم کبزرا را با آب چسل کرده و داده باقی بکوبند و مانند برشند و حب سازند و علاج آنچه از احتراق بلغم باشد جلابی از تخم مهلک را زبانه و تخم کاشنی و بلغمه شاول کنند و غذا آنچه داب باشد با شوربا خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند سنا یکمثقال بلیله کابلی و سیاه و افتیمون هریک یکمثقال درم تربد دو درم را زبانه تخم کاشنی کشوث افتیمون اطلوخ دوسر بسفلیج هریک سه درم با لنگو کاوزبان هریک چهارم مویز طایفی ده درم خیارشنبر یازده درم شکر سفید ده درم و درتربد احتراز آنست که در روز نوبت اسهال کنند و هیچ نخورند یا چنان سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال در روز راحت کنند و طبیعت را تحبیس نکنند و اگر تحبیس شود بشل سنا و شکر سرخ و تخم کاهو و اجاص و بنفشه و مویز طایفی تلیین کنند و ماء الجبن با سکنجبین مفید بود و شربت سپرباکوذنگی و بسفلیج پخته کنند و مرق آن شاول کنند و هیانا منزود بطبوس و تریاق کبیر بخورند و این معجون مفید بود سپندیوج هریک یکدرم فلفل زنجبیل حلتیت هریک درمی نمک او سلیخ هریک چهار درم بکوبند و بعد بیرشند و مثقالی شاول کنند و رعایه حال گال و کبد بقرص زهرشک و ماء الاصول و سکنجبین

برزد رکنند و باید دانست که این تب هرضی بی خطر است و زمان استراحتش و مالخولیا و برسام سود و جرب صرع و تشنج و سکته و فالج اما این تب دیرزا میکند چنانکه گویند تا دو ازده سال بتر میکشد حمی ربع لازمه تبی بود او بی بود که مادهٔ آن در عروق منعفن شده باشد و با آن نافض و قشعریره و عرق نباشد و بنوبت بی هم نشناد کند و در باقی از زمان فاتر بود و علاج آن چون علاج ربع باشد و در او فصد ضروری باشد و استعمال مسخنات و ادویه قویه در او کمتر باید کرد و اعتدال لازم باشد حمی خمس و سدس و سبع بحسب آن باشد که یکروز آید و سه روز نه و سدس گفت که یکروز آید و چهار روز نه و سبع گفت که یکروز آید و نه روز نه و این همه از نمواد غلیظه متولد شود و شبیه بربع باشد و علاج آن مطلقا اخلاط و اسهال سود او دیگر چنانکه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شنبلید و تربد هریک سه درم و کنکر تاد و درم و هر یک و تخم ترنج بکوشانند و یکدرم نمک ده درم عسل در آن حل کرده بیاشامند و بر آن قی کنند و باقی علاج آن چون علاج ربع باشد حمی انتیاوس تبی باشد که در آن احساس برودتی عظیم کنند و در باطن و ملمس گرم باشد و با آن تشنگی و لهیب و اضطراب عظیم بر بود و مادهٔ این تب بلغمی زرد باشد علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و سیلو فر و از زبانه و تخم کاهو و بنفشه شاول کنند و بعد از نقیع بلیلهٔ کابلی بطبوخ خیارشنبر کنند با این مطبوخ سنا یکمثقال درم بنفشه چهار درم و ورق گل پنجدرم تخم کاشنی سه درم تربد یکدرم اطلوخ دوسر سه درم غاریقون ده درم عدد و آویکن ۱۰ دانه را زبانه با لنگو کاوزبان هریک دو درم مغز خیارشنبر و تخم کاهو هریک ده درم مویز طایفی ده درم شکر سفید پنجدرم و بعد از نقیع کلقند و انیسون شاول کنند با را زبانه و تخم کاهو و انیسون هریک دو درم بکوشانند و با ده درم کلقند بیاشامند حمی بلغم بدانکه حمیات مرکبه و فنون ترکیب آن بسیار است چنانکه ترکیب دایره بالازمه و دایره و لازمه بالازمه و بیشتر ترکیب حمیات از صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که آنرا قانون و ترتیبی نباشد اما آنچه او را نامی نهاده اند و قانونی معین دارد نخست الغب است و غب غیر خالص و ترکیب آن بر چهار گونه باشد زیرا که یا مرکب از غب دایره و بلغمی لازمه باشد یا غب دایره بلغمی و یا محرقه و بلغمی دایمه یا محرقه و بلغمی دایره یا غب دایره و بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی دایمه و علامات آن

ده مثقال شاول کنند و باقی علاج آن چون علاج حمی بلغمی بود حمی لیقوریا تبی باشد که در باطن حرارتی شدید محسوس شود و ظاهر حرارتی نباشد بلکه برودت باشد و با آن تشنگی و لهیب و اضطراب عظیم بر بود و مادهٔ این تب بلغمی زرد باشد علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و سیلو فر و از زبانه و تخم کاهو و بنفشه شاول کنند و بعد از نقیع بلیلهٔ کابلی بطبوخ خیارشنبر کنند با این مطبوخ سنا یکمثقال درم بنفشه چهار درم و ورق گل پنجدرم تخم کاشنی سه درم تربد یکدرم اطلوخ دوسر سه درم غاریقون ده درم عدد و آویکن ۱۰ دانه را زبانه با لنگو کاوزبان هریک دو درم مغز خیارشنبر و تخم کاهو هریک ده درم مویز طایفی ده درم شکر سفید پنجدرم و بعد از نقیع کلقند و انیسون شاول کنند با را زبانه و تخم کاهو و انیسون هریک دو درم بکوشانند و با ده درم کلقند بیاشامند حمی تب مرکبه بدانکه حمیات مرکبه و فنون ترکیب آن بسیار است چنانکه ترکیب دایره بالازمه و دایره و لازمه بالازمه و بیشتر ترکیب حمیات از صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که آنرا قانون و ترتیبی نباشد اما آنچه او را نامی نهاده اند و قانونی معین دارد نخست الغب است و غب غیر خالص و ترکیب آن بر چهار گونه باشد زیرا که یا مرکب از غب دایره و بلغمی لازمه باشد یا غب دایره بلغمی و یا محرقه و بلغمی دایمه یا محرقه و بلغمی دایره یا غب دایره و بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی دایمه و علامات آن

که در نظر الغب صفرا و بلغم تمیز و مخلط نباشد و نوبت آن متفرق بود چنانکه فرق و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد و در غب غیر خالص صفرا و بلغم ممتزج و باشد و بنحوی فرق میان نوبت هر یک نتوان کرد و این تب عسر البرء باشد و از معالجهٔ آن ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید داد زیرا که صفرا رقیق زود مستفرغ نشود و بلغم غلیظ باقی ماند پس در این تبها اگر علامت صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاشنی و تخم کاهو و سیلو فر هریک سه درم و اجاص ده عدد و بنفشه ده درم شاول کنند و غذا جو با اندکی تخم خورند و بعد از نقیع بلیلهٔ کابلی بطبوخ خیارشنبر کنند با این مطبوخ سنا یکمثقال بلیلهٔ زرد کابلی هریک پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاهو تخم کاشنی را زبانه تخم کاهو هریک سه درم اطلوخ دوسر بسفلیج هریک چهار درم مویز طایفی ده درم اجاص ده عدد و آویکن هریک ده عدد مغز خیارشنبر پانزده درم شکر ده درم و بعد از نقیع دو روز تخم یک این قرص نقیع کنند بنفشه ده درم تربد بلیلهٔ زرد هر یک سه درم رب السوس پنجدرم سکنجبین نیم دانگ مجموع را کوفته با آب بسرشند و با جلاب از نباتات شاول کنند و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز جلابی از تخم مهلک و را زبانه و کلقند شاول کنند و غذا جو و نخود و خورانند پس اگر اخلاط بمجاری کبد مایل شود و علامات آن

نیم مغذ بود ورق کل ده درم سپند پنج یک هر یک پنجدرم تخم خیارین و کاشنی هر یک سه درم
بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و یک مثقال با سکنجبین شاول کنند و اگر نهادی شود بقرص
غافث نگر یک کنند و معالجات که در بلغم دیره ذکر رفت بکار دارند **حمیات مخلوط**
چنان باشد که از امزاج دور رونوبی معین نباشد علامات آن مخلوط باشد و در این تنها طریق آنست
که تجنب و احداث معرفه و از کسب غلظ و غلبه یکی و تغیری دیگر و نقصی آن در خارج عروق و اعضا حاصل
آن حاصل کنند و علاج چنان کنند که کاری استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه خفیفه و کاری به تسکین
و تقویه مشغول شوند و ماده آن که حفظ آن چنین باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی که
صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس
اول صفرا دفع کنند و اگر مساوی باشند معالجه هر دو کنند و در تقویه طبیعت کوشند
حمی غشیه بتر باشد که چون آتشه کمتر غشی حاصل شود و این بیشتر از ماده بلغم تولد
کرده و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون نفوذ معده در
او بواسطه شده حس آن مجاورت طبیعت موجب غشی گردد علامت آن آن باشد که پیشتر او
قات بدو رلغ آید و تهیج و جزع و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی گلاب و
آب سرد بر روی زنند و اطراف به بندند و شکم بر ق بمالند و سکنجبین با آب گرم بدهند و
شاید که قی کنند و هر روز چلابی انگم کاشنی و رازیانه و گاوزبان و بلغذ شاول
کنند با نخم کرفس سه درم بچشانند و با سکنجبین ساده پاشامند و غذا جو آب پاقدخوزند

و نیلوفر طبیعت کنند بدین جغذ سنا هفده درم را زیانه قطور بون با یک پنجشه نیلوفر نیم
مهلک هر یک سه درم ورق جغذر دسته سپوس کفر خیار شنبر با نزده درم تربچین و شکر
سنج هر یک بیست درم افتیم زیت و آبلیمه هر یک بیست درم نمک بوره ارمنی هر یک بیست درم
و اگر این سبب از مادهٔ صفرا کرآتی باز نگاری حادث شود علامات آن عطش و کرب
و اضطراب بود و رغبت بد علاج آنکه هر روز آب انار بدین باتمر هندی با نبات و سکنجبین
شاول کنند و غذا کشکاب با انار باتمر هندی خورند و نیلوفر طبیعت بمطبوخ فواکه یا
تفوح فواکه کنند و صندل و گلاب و کافور و عرق بید و افاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ
غلط مبالغه ننمایند بلکه تدریج بدفع کوشند تا سبب ضعف غشی زیاده نشود **حمی لیلیه**
و نهاریه حمی لیلیه آن باشد که بشب آید و روز ها کمتر و یا بعکس آید بروز آید و بشب ماند و
این بدتر باشد و غالب آن باشد که بدق کشد علاج آن سکنجبین ساده و لفذ شاول کنند
با جلابی انگم کاشنی و تخم کدو و نبات و غذا جو یا تخود خورند و نیلوفر طبیعت بمطبوخ
فواکه و معجون خیارشنبر کنند و در نهار غذا شب خورند اما باید که ممتلی نگشند بلکه بجوع
مناسب بود و در وقت غذا روز خورند و چنان کنند که وقت نوبت معده خالی باشد
حمی وبائیه حمی باشد که در وبا حادث شود و سبب آن باشد که هوا بتعفن فساد مزاج
روح کند و موجب تعفن رطوبات گردد و از آن عرق تولد کند و علامات آن باشد
که هوا مکدر شود و باران کم آید و حیوانات ذکیه اکثر مثل تفلق و بط و دجاج بگریزند

و ضفادع و حشرات بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار بروی
زمین آیند و علامات این سبب کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و قی
و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده و عظم طحال و غش و عرق و بسیار مختن بود و علاج
آن لفذ کنند و هر روز شربتی از تمر هندی و نبات با سکنجبین با گلاب یک سر اشربت
کنند و شراب عنبه و زرشک و پاس و صندل و نیلوفر و محافض مفید بود و غذا سماق و زرشک
و انار و فروج خورند و تغلل بجوعات و محللات کنند و اگر رطوبات بدن بسیار بود
و نسکین و تبرید مفید نیفتد بدین طبیعت کنند و استفراغ اخلاط که در بدن بود تا نسکین
بهر حال بتواند تحریک بول کنند **حمی حصبه و جدری** بدانکه مادهٔ آبله خون است بسبب غلیان حادث
شود و بهترین او آنست که سپند رنگ باشد و انبوه نباشد و بدترین آنست که سیاه
و سبز و انبوه باشد و علامات ظهور جدری در آبله و خاریدن بینی و نخس اعضا
و حمرت عین و اضطراب و تشنگی و درد سینه و حلق و ضیق نفس بود و مادهٔ حصبه صفرا باشد
و او کوچکتر از جدری بود و اگر اشتهای بیشتر باشد بلکه با پوست تر بود و اسلم او آنست که سرخ
بود و آنچه بنفش و سبز باشد نیکو نیست و علامات قوی بیشتر بود بعلامات جدری علاج
آن پیش از برون آمدن حصبه و آبله اگر سن مقتضی باشد فصد کنند اما چون ابتداء
بروز باشد نشاید و تحریک و نیلوفر طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و بنفشه و نیلوفر با شکر
کف شاول کنند و غذا جو با عدس و عناب بخورند و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند

و شکر در فواشش بریزند تا نام برون آید بعد از آن خود را گرم دارند تا بیرون آید اگر بیرون آید انچه و میوز
طابق و عدس بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند و بجوشانند و روانچه و ورز
دود کنند و آبله چون نام برون آید گاو رس در فواشش بریزند یا کیسه بزرگ بدو
زنند و گاو رس در آن کنند و بر روی آن خفته و بجوانب کرد و دکنند یا جوب گرم بجوشانند
و با گلاب اعضا را بزنند یا ورق گل تخم کنند و بر اعضا مالند و عصاره تخم زمان و شیر
تر و مساق در چشم چکانند و در عین الهر نظر کنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص عنبر
بست شراب صندل بخورند و اگر سرفه آید شراب خشخاش بنفشه و در حصبه قطعا طبیعت را
تحریک باید کرد و در این طبع غذا شعیر با مغز بادام و جاورس بریان کرده با شکر بخشکان
بریان کرده شاول کنند و قرص کافور با شراب سیب یا شراب استعمال کنند و اگر
بیوستی بر طبیعت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر با آب جلاب کرده بیاشامند و
سپستان با بنفشه در جوشانده نرم کنند و بیش از این تعرض نکنند و در تبرید و تلطیف
دم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب پاس و عنبه و نیلوفر و شراب گلابی بفذ فند
تدبیر نافه چون نفاست حالتی است میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد میان
تدبیر اصحا و مرضی پس باید که تفقد حال نافه کنند و احوال و عوارضی که او را عارض
شود مستخفض باشند پس اگر در نفاس او سرعتی و در عادت روزه غلط واقع شده و صداع و

نقص سر و جنبش نفس و قلق نشاط بود و دلالت بر آن کند که بقیتی از مواد باقی است باید که بجنبش سر و معالجات که ذکر رفت از آن مستفرغ نشود مشغول شوند و ملینات غیر قویه و نقاعات تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با کنجین بمقدار بود و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج بدهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون دو سه روزی بگذرد مزورا که مناسب مزاج بود با کوشتها مسکبات شامل کنند و از مهلاه و جوهر و شاهتره و قشاء احتراز نمایند و چون قوة بگیرد استحمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب کنند تا از هوا ضرری نرسد و در سقف قرار گیرد تا از حمام زایل نشود و بتدریج و تانی باسکنی روند و از عوارض نفس او بدن مانند غم و غضب و قهر او محفوظ احتراز نمایند و تقویت معده با کنجین سفرجلی و غذا از ماء الرمان با سماق خورند و کواخش مصطکی مثانه و دل تمایند تا بدن قوة بگیرد و چاچ نکنند بعد ما هی که قوی فربه دارد و بتدریج در غذاهای غلیظ تصرف کنند

مقالهٔ چهارم در امراضی که ظاهر بدن را حادث شود مشتمل بر هفت باب

باب اول در اورام و ورم مثل آن که ماده استفراغ نزق جمع شود و اشفاقی و علتی باشد که بسبب انصباب ماده در اعضا ظاهر شود و این ماده از اخلاط اربعه باشد یا مائیه یا بادی مثل استسقاء طبلی و خیره و ماورد که ماده آن دم باشد اگر از فلغمون گویند و آنچه از ماده صفرا بود حمرت گویند و آنچه غلب از صفرا و حزن بود حمرت فلغمونی گویند الا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم

بزرگ و مروزنگ و حلبه و بنجر و بزر استعمال کنند و علامات جمع شدن او شنود وجع باشد چون نضج یابد و منفجر گردد و الا متحیر زنند و علامات نضج سکون وجع باشد و چون دست بر آن نهند فرو رود بعد از آنکه منفجر شد و ماده بکلی دفع شد مرهمهای مدمله استعمال کنند و اما اگر ورم در مفرغ اعضا و غیر حیاتی حادث شود یا ورم سپرزه و سقط باشد بعد از تنقیه و تقیه بر حیات مثل موم و روغن با محللات استعمال کنند و قطعا استعمال مبردات نکنند و فسر از فلغمونی است که اورم اشفاقوس گویند و آنست که ورم منحط شود و اگر از آن فساد جوهر عضو را بیم اند علاج قطع آن عضو باید کرد تا دیگر اعضا سالم بماند و اگر قطع و تمام نباشد جایی محتمل شدن عفن فرو برند تا ماده مستفرغ شود بعد از آن که سنه با طلاء طلا کنند حجره و ورشه که ماده آن صفرا بود علامت آن مایل بطبخ جلد بود و لون آن سرخ و روشن باشد و براق بود چون دست بآن نهند سرخی او برود و چون دست بردارند سرخی آن معاوده کند و با آن تشنج و تبرد حرقت و التهاب باشد علاج فلغمونی باشد اما تبرید بیشتر باید کرد و در فلغمونی تخفیف بیشتر باید کرد **ورم رغوه** آنرا دو یا نیس گویند از ماده بلغم حادث شود و این ورم سفید شود و با آن حرارة و الم نباشد علاج آن هر روز چلاب از ریح مهلک و از بنه و طل انگبین تناول کنند و غذا مناسب حال و بعد از نضج تلیین بلیغ کنند بحب الیاره و معجون خیارشنبر و سهلات بلغم بوره ارمنی خلک

روغن بنفشه و سرکه بورم طلا کنند و کف دریا در سرکه خیسانیده نما کنند با افسنتین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید بود **سلعه** ورم غلیظی که اکثر اغلاف باشد و از عضو خارج بود و مقدار آن از نخودی یا به لطیفی میباشد علاج آن بقیه بدن با حب الیاره و لوغاذ یا کنند و استعمال مرهم داخلیون نمایند و اگر تحلیل نرود و نشکافند یا داوه مثل فلاقیون و دریک بر دریک نهند و چون منفجر شود کینه که غلاف اوست بگذارند یعنی بقلاب بیرون آورند و مرهم های مندمله بکار دارند

سرطان ورم سودا وی بود علامت آن که در ابتدا کوچک بود و زود تر بزرگ گردد و صلب بود و اندک گرانی و لمس داشته باشد و در عروق آن سر و سرخی مثل پای سرطان ظاهر باشد علاج آن در ابتدا بعد و تقیه بدن از اخلاط سوداوی مطبوخ افیقون و غاریقون و انیسون صبر مفید بود و افیقون بسفایج اطلو خودوس ملیله سیاه و کاسنی نمک بنفشه و غاریقون کوفته با کب کرخی بر نهند و حب سازند و در اول حدوث این ورم را ادعات استعمال کنند و در روز چهارم و پنجم بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و خمیر با تونیای مغسول و مرهم داخلیون طلا کنند و اگر صلب باشد و دوا آن تاثیر نکند طبع از آن قطع کنند بعد از تنقیح شود تونیای مغسول و طین مختوم و گل ارمنی یا ورق گل مساوی بکوبند و با روغن بر آن نهند و سرطان بجز بگیرند و اورا شکافند و بر آن نهند یا سرطان نهر یرا بسوزانند و با روغن

کل استعمال کنند و اگر این ورم در مؤنث شاید باور ارطمث سعی کند **خنازیر**
و ربود شبیه بشقیم اما با گوشت آمیخته و متعدد بود و صبر از صلع بود و بیشتر در اکراد
و بن دندان واقع شود علاج آن شقیه بدن از بلغم و سودا و جنباب از افزیه غلیظه و
استعمال ادویه محلله و استعمال مرهم داخلیون یا آرد جو و ترمس با بول کودکان و یا
آرد جو و آرد باقلا و ابرسا و زفت و شمع و پیاز با از هریک ده درم ضماد سازند و
اگر تحلیل نپذیرد و دنبلک فتد و بعد از آن ادویه ملحمه بکار دارند و ضماد کشنده و کرسنه از
هریک بیست درم قشاء الحمار و ورق غار مازو از هریک سه درم علک البطم چهار درم با
بول کودکان استعمال کنند و در آخر یا خوک را تیخ بول شتر ضماد سازند و نوعی از
خنازیر است که در پوست تیک ظاهر میشاید و این بدترین خنازیر بود علاج آن قطع
است یا خیاطه تا عروق و شرایین منقطع نشود بعد از قطع اگر یقین بماند فلافیون استعمال
کرده و ادویه ملحمه بکار دارند **ورم صلب** آنرا سیفرس خوانند و آن از مادهٔ سودا
یا بلغم غلیظ حادث شود یا از ورم حار که استعمال مبرد است با فراط کرده باشند و ماده
متحجر شده باشد علامت آن صلابت و عدم وجع باشد و لون آن چون لون اعضای
بود علاج آن شقیه بدن از بلغم و سودا و استعمال ادویه محلله مثل بادرنج و بلوط و
خردوس و روباه ترنجبین و مغرساق کاو علاج آن شقیه بدن از بلغم و سودا و استعمال
و مثل و اشنه نوعی با بونه و خبز ضماد کنند یا بزرگ و مرو شنگ و خطمی از
هریک

هر یک ۵ درم حلبه یکدرم اگر بیست عدد با هم بکوبند و بپزند و استعمال کنند و
در آخر مثل و اشق و جاوشیر و جعده بیکدرو روباه ترنجبین با هم بکوبند استعمال نمایند
اما عور که آنرا دشید گویند فرق میان او و سلع آنست که او در میان عضو باشد
و او را علاج نباشد علاج آن شقیه بدن از سودا و بلغم و مرهم داخلیون استعمال کنند
و قطعهٔ سرب کوبیده بهن نموده بر آن بندند و اگر کوچک باشد بیفشاند تا آنچه در اوباشد
بیرون آید پس سرب بان بندند و اگر درین کوشش باشد آنرا تو قلا گویند و آنرا بخاتم
صدف بوجنه و پیاز نمک طلا کنند **طاعون** و مرد بود که در اعضا غدد مثل خصیه و ندی و
بغل و بن را ن واقع شود و حدوث آن در ماده سمی باشد که عضو را کاشد کذوز کرا تغیر
کرداند و باشد که از آن صدید و دم مترشح شود و علامت آن **غثیان** و غشی خفقان
بود و هر چه رنگ آن سیاه و سبز باشد قتال بود و در این ورم فصد نکنند و قیوسیه
طب بمثل سنزاب اجاص و لبوه و صندل و سیب و انار و غذا عدس و سرکه خورند و در حوالی
آن جو بریزند و بیخ و برگ بید و بنفشه و گل بستان افروز نهند و در مواضع بارده کمتر
کنند و صندل و طلاب و کافور بیبوند بهتر است و بر سینه نیز طلا کنند و بر ورم هیچ طلا نکنند
اما اگر اعضو ضع را تجامت کنند و ماده را احتباس کنند بعد باب کرم بنویسند مناسب
است **نفخه** ورم ریحی بود علامت آن چون خیک پر باد است چون انگشت
بر آن نهند فرو رود و باز جای خود برگردد و محسوس گردد که در او مادهٔ نیست اگر

بزرگ باشد چون بر آن زنند آواز کند علاج آن جلابی از تخم کاسنی و سداب و ریا زبانه
و کلغد با نبات شاول کنند و بچوب بر موضع نهند با شراط و روغن سداب یا بونه بر آن بمالند
با گرم گرفس انبون ناخوا ه از هر یک ده درم جوشانیده و روغن زیت بر سر آن کنند و
بچوشانند تا روغن بماند بکار دارند **دبیله و خراج** دبیله ورم بزرگ بود و لون آن چون
لون بدن باشد و صلب و بطیء وجع باشد و در آن مواد بخش جمع شده باشد و خراج آنست که
در او ده جمع شده باشد یا اورام و با حرقت و حرارت بود علاج آن تبلیان طبیعت کنند
و استفراغ غلیظ غالب منقیات بر ورم نهند و بعد از نضج منفجر کردانند و مواد او را بیرون
کنند و بعد از آن مرهمهای مدمله استعمال کنند و اگر بچوب نرگس یا عسل طلا کنند یا داخلیون
با لعاب حلزن منفجر کردد **باب دوم** در بتور بتر با نیز بچون او ورم بود و بعضی دموی بود
چون بثورات و مثل بعض صفراوی بود چون غده و حبره و بعض بلغمی و بعض سوداوی بود چون
جرب و ثولول **دمثل** بثره بزرگ باشد و ماده اکثر دم بود که با آن رطوبت کشنده مخلوط
باشد و از ردائت اعضم و کثره شاول کوشت کوشتی متولد شود و بدترین آن آنست
که در بتور باشد علاج نفصد کنند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله کنند و از کوشت
و بشر بتی احتراز نمایند و باقی علاج چون علاج اورام کنند **فسرا** بتور بر بن باشد که مایل
بحبره بود و حطاک مرکب باشد و بکبر تبه حادث شود و سبب آن بخار بود مرار یا بلغم
بتره خیزد و آنچه دموی باشد سرخ تر و کرم تر باشد و در روز باشد اکثر و آنچه بلغمی بود

حادث شود

وفوقل با سرکه نیز مفید بود و از حلاوی و کوشت حجر ارمنی قطعات آبله چند باشد که
دراندرون آن خون یا آبی شک باشد و آن از غلیان دم حادث شود علاج آن نیفتد
و شقه دوم را شکین دهند و شراب غلیظ نیکو فرو اغذیه باره مثل عدس و سر که و ترمذی
و انار حورد و قطعا را منجر گردانند تا آنچه در اوست بیرون آید و مرهم اسفیدباج و مرد سنگ نهند و
اگر دیر خشک شود مرهم قلیقطار استعمال نمایند عرق مدنی بثره بیشه که حادث شود
و سکافه کرده و از آن چون رکی بیرون آید و گاه باشد که با آن حس حرکتی چون کرم
دود کند و بعضی گویند که آن کرم خود کرم باشد و بتدبیر چون دراز کرده و اگر بگسلد بکشد و آن
نهایت بد باشد و اکثر اوقات در ساق و ساعد باشد و این مرض در مدینه و مصر و حجاز بسیار
و علاج جنس بسیار بود و سبب آن فضلات بود که در عروق جمع شود و در بشره حرارت منعقد
گردد و طبیب باید این طریق رفع کند علاج آنکه فصد باسلیق و صافان و شقیقه بدن مطبوخ
افتیمون و فوقا یا کند و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کشنه استعمال نماید بود و در ابتدا و اخر حال
و کافور و صبر طلا کنند و چون بیرون آید قطعه اسپرک یا چوب بندق و هر چند دراز تر بود بهتر
بچند و احتیاط کنند که قطع نشود و آب بدن صایم و کندر و زعفران کند م مفید بود و چون خرم
فرد مانا موزیج از هر یکه درم زیره زرد از هر یک بچدرم بکوبند و بیرسا که
طلا کنند و از مولدات سودا و مخلوط علیظ احتراز نمایند نوشه بثره بیشه از اخلاط محترقه
حادث شود علاج آن شقه بدین کنند و از شبیا و حاره و حرقیه احتراز نمایند و مرهم زنجار

طلا کنند یا با هن بخر اشند تا از آن خون نیاید و بعد از آن مرهم ملحمه نهند جراب
خبرانی بود که با آن حکه و نورش باشد و آن از مادهٔ سودا و بلغم مالیخ و اخلاط محترقه
حادث شود و بعضی خشک بود و بعضی تر باشد و بعضی تر بیشه و از آن صدید آید
علاج آن بعضد کنند و حلاس از عناب و سپستان و بنفشه و بخم کاشنج و تخم مهلک و بنات
تناول کنند صد بعد از نضج تام مطبوخ هلیله یا صبر و ترید بیاشامند یا بابن مطبوخ بستاند
هفدرم پوست هلیله زرد بچدرم مویز طایفی ده درم شاهتره بنفشه بنفوز اهر یک
سه درم افسنتین یکدرم آلوی سیاه آلوکی از هر یک بیست عدد عناب پنجاه عدد سپستان
سی عدد در وقت فرو گرفتن افتیمون هفدرم در شربت کشنان بسته در آن اندازند
تا چوشانیده و صاف کرده بیست درم خیارشنبر بیاتزده درم تربخبین بر آن
ریزند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و ماء الجبن با افتیمون مفید است جراب
شاهتره ص ان هلیله زرد و سیاه و بلیله یکم تره تیزک صبر سقوطرا س از هر یک
یکدرم سقمونیای بریان کرده نیم دانک مقل دراکی با آب شاهتره جراب سازند و بعد از
شقه جراب تر با دو نیم حقنه طلا کنند و دوای دیگر گریت بچدرم مویز قرمانا از هر یک
درمی بکوبند با سرکه طلا کنند بعد از بیق مقتول خمر زهره و قسط اقلیمیای فصلی کوشک
مساوی بکوبند با روغن گل سرکه طلا کنند و بوریه مغسول گریت کنند شش خمر زهره
قسط حنا زرا وند بیشه سائله کوفته با روغن گل و سرکه طلا کنند بعد بیاید کرد

آن ورق مورد و سماق جوشانیده بیاشامند لبوبند بعد بعضد ان و فلاب یا لند و اگر جراب
خشک باشد هر روز استحام کنند و بدان با روغن بنفشه و کلا کنند و مادام تلخ و پر
سیاهی شان و مردسنگ از هر یک سه درم بچدرم بکوبند و بروغن گل و خل خمر طلا کنند
حکه اعضاء اگر بسبب بخار ات حاده و اخلاط مرار از آید حادث شود علاج او
فصد کنند و بایلین طبیعت تنقیه نوا که یا تمر هندی و ترنجبین و بنات خورند و روغن
بنفشه و کدو بر اعضا بالند و فلاب و خل خمر و آب سفرجل و اخضار اعضا بالند و اگر
بسبب اخلاط منفعن حادث شود علامت آن را یکه بدان بود و در این نوع استحام
با آب بید یا و آب کشنیز مفید بود و بول کودکان بامداد مالند و مغز بادام و خشخاش
کوفته با سرکه بمالند و مشایخ را بواسطه ضعف حرارت غریزیه و تولد بلغم مالیخ حادث
شود علاج آن مداومت حمام و تدهین بدن با روغن مناسب باب سیتم در جراحات
و قروح و تفرق اتصال که لحم را حادث شود علاج آن که او را از غبار و موی و مثال
آن نگاه دارند تا خیر یابان نیفتد که بانع التیام شود و اگر اجتهان نبند تا که بیکدیگر
متصل گردد و اگر متصل نشود باید دوخت و اگر جراحت غایر باشد از رو رات مجلله
استعمال کنند مثل کندر از ترزوت صبر زرا وند ابرسا تو یا و اگر در آن ریخ بسیار
باشد این ادویه را با سفنج شسته استعمال کنند و پنبه کهنه کذارند تا از جرکیاک
شود انقاء با زرورات و ملحمات معالجه کنند مرهم که کوشت بروباند کندر ا ترزوت

ایرسا از هر یک دو درم مرداسنگ سه درم بکوبند با روغن زنبق مرهم سازند
ذرورى که کوشت بروباند ص آن خون سیاه و شان از توت زعفران سماق
بکوبند با آن بپاشند علاج آن فصد باسلیق کنند و شاهتره و بنفشه و بنفوز اهر یک
اشال آن بیاشامند علاج آن فصد باسلیق کنند و تناول شربت بزر ابریشم هندی با آب
انار بن یا قطونا فواکه و اگر استخوان کرفته شود ضماد مبرستعمال نمایند و اگر با ورم باشد
حوالی آنرا با آب کشنیز و روبا تر یک و سرکه طلا کنند و اگر کاسته شده باشد مرهم زنجار
براو نهند تا بیفزاید جراحت جراحت عصبی که بطول باشد سهل بود علاج آن از
هوای سرد و آب سرد نگاه دارند و روغن زیت بمالند و ببندند تا سه روز نگذارند
و از حدوث ورم ایمن شوند و بعد از آن فلفیون و زیت و شمع مرهم سازند
و بکار دارند و اگر متورم شود این مرهم را استعمال کنند ص آن فلفد یس یکدرم
زاج نیم درم نوشادر سه درم قشر بچدرم قشور کند رهشت درم زفت سه درم یا
بکرطل سرکه بختی کرده و سه درم شمع بآن ضم کنند و در دیک سنکین مرهم سازند
و او تو یا رده لحار دارند و اگر آن جراحت مرجع شود عصب را قطع کنند تا
و مانع منافذی نشود بعد بارو غن با دام چرب کنند و فقر انرا با روغن بنفشه و بابونه
و مغز ساق کاو بمالند و اگر در جراحتی واقع شود یا خوره رسد علاج او
صوفرا بزیت پالایند و بر آن نهند و سه روز نکشایند تا از حدوث ورم ایمن

شوند بعد ضرورات استعمال کنند **جراحتی عروق** جراحتی که در سر این دو وریده واقع شود و علاج آن خرقه بر کرده و کلاب بیالایند بجراحت کنند و اطراف جراحت را بمبر داشته قوبه طلا کنند و مازوی سوخته نخل خرما خیسانیده بعد بسایند بجراحت بپاشند یا سنگ کچ و غبار آسیا بسفیدهٔ تخم مرغ بیامیزند و پشم خرگوش بدان آلوده کنند و بران تنهند **فروج** اگر ریش بسبب جراحت آلت و جراحت متفق حادث شود دیگری که از آن آید شک بود و از سه دیگر اگر غلیظ بود آنرا و نیخ کوبند علاج آن اگر و نیخ و قیچ بسیار بود تلیین طبیعت کنند بحسب خلط و قوت و حاجت و از کثرت غذا و اطعمهٔ بارده احتراز کنند و او دویه مجلهٔ مجففهٔ مشتد مرد اسنگ و زرد چوبه برگ اصل السوس پوست انار گلنار قرنفل ورد آبا مرتما استعمال نمایند و اگر قرحه در اعضاء صلبه یا در سر وقع شود صبر کندر مر کهٔ خون سیاوشان استعمال کنند و مرهم مرداسنج بکار دارند و اگر دهن شک باشد فتیله بامرهم آغشته بار سانند **ماضور** قرحه باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و از عوارض باشد و قعر آن فراخ بود و گوشت آن سخت و سفید دایما از آن رطوبات روان باشد علاج آن پنبه کهنه را با شراب تر کرده بدو رهم پیچیده لایند بآن گذارند و یا بکلاب و خاکستر چوب انگور نشویند و اگر این دواها نپذیرد بنشک گذارند و گوشتهای فاسد را قبل کنند یا با هن یا با دواهای اکال دور کنند

باب چهارم در کسر و خلع و حرق و مانند آن تفرق اتصال بود که عظم را حادث شود علاج آن

علاج آن اولا تلطیف و تلیین طبیعت کنند و آن عضو را محکم به بندند و اگر از کسین بخار شی پیدا شود بگذارند و آب گرم بآن ریزند و عصابه بسرکه و کلاب تر کنند و بران بندند چون دو سه روز بگذرد و ورم بنشیند مغاث مورد و کل ارمنی را قاقیا بدان طلا کنند و اغذیه لزجه مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر و رم نشیند صندل و آب کاسنی و آب کشنیز طلا کنند و ببندند و اگر از آن خون آید کندر و مرو خون سیاوشان بکوبند و بران افشانند و اگر استخوان پاره شده باشد از گوشت جدا بود برون آرند و اگر منتقد بگوشت نباشد بجای خود گذارند و ببندند و معالجهٔ جراحت کنند **خلع** آنست که مفصل از جای خود برون آید علامت آنست که مفصل از مفصل خود برگردد و حرکت نتواند کردن علاج آنست که مفصل را برفق بجای خود برند و بعد از آن تسکین وجع و ازالهٔ ورم کنند **وفی** آنست که مفصل از جای خود حرکت کند اما برون نیاید مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی از آن حرکات نتواند کرد علاج آن عضو را برفق بمالند و اگر از جای خود رفته باشد باز بجای خود آید مورد و مغاث و خطمی سحق کنند و با زردهٔ تخم مرغ طلا کنند یا بورق مورد و بارد رخت سرو و بید و گل و سماق و خطمی و گل ارمنی و نشاستهٔ ماش و صندل و الکلیل طلا کنند و اگر با آن ورم نباشد قصد کنند و ماش و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل و امثال آن بسفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند **شرب و سقط** اگر با آن تفرق اتصال نباشد ماش و مغاث و مرداسنگ آن طلا کنند و اگر

ورم باشد قصد کنند و نیم درم موم با سه کرم بگدازند و روغن و طین مختوم و سماق از هر یک نیم درم بر سر نخ اندک کنند و بگذارند و اگر شربه و سقطه بر سر وقع شود قصد کنند و تلیین طبیعت کنند و سر که و کلاب و روغن گل بر سر مالند با ورق مورد و گلنار و بر سر دیگر که و کلاب بگذارند و با اندک مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و از آن تزقف لدم حادث گردد قرص کهربا و قرص گلنار با رب تناول کنند با گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان از هر یک درهمی بکوبند و با رب سیب تناول کنند و اگر بر عضل واقع شود با یونه و الکلیل الملک و شبت و خطمی طبخ کنند استعمال نمایند و اگر بر عصب واقع شود اوغز بیخ و نیلوفر و نارمشک بمالند و اگر از آن انواعی بر عصب واقع شود مغل و خطمی و مرو رشک با زیت طلا کنند یا مرهم داخل کنند یا مرهم داخلیون نهند و اگر کسر را تا زمانه زده باشند بهتر است که سفند را اگر ماکرم بآن موضع نهند یا تر قرقفا کنان با کلاب و آب سرد تر کنند و بر و نهند و اعضای او را تنگ و الک کنند **تشرب و تشوک** اگر پیکان در عضوی رود آنرا بکلتیان برون آرند و مبرد از زوت و کندر و مر در آن کنند و اگر خازوزه یکپنبه با عضا رود برون نتواند آورد زالزالک مدبج بکوبند و بر آن گذارند و علک البطم زفت را تنبخ بعضی با مجموع با عسل طلا کنند **شحوم جلد** بعضی ریش شدن جلد اگر بسبب طلاقات چرکهای درشت و کندن ریسمان خراشیده شود با سفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند و بران نهند و مرداسنگ گل ارمنی با روغن

نهند تا خون از آن روان شود بعد از آن کل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از یکشبانروز با آب گرم و سرکه بشویند و اگر تعفن نشود چنانکه تردیک شود که اعضا بیفتد برگ حنظل و ورد و عرعر بکوبند تا بحدی که متعفن شده بیفتد آنگاه روباه تر یک و زن مخل و خار بز بکوبند با ورد و عرعر بیفته بر آن نهند و بعد از آن علاج قرحه نمایند **اشفاء اجابع** سبب بی‌لک شدن و خاریدن انگشتان اگر از احتراق اخفان فضلات و بخارات بود و بهوا برودت هوا علاج کلفد و سپیدان بزوری تناول کنند و علک و سپوس و مستی بکوبند تناول کنند و انگشتان را مدان بشویند و با پوست گوسفند مالک و مخلوط و کرنب و عدس و انچه بکوبند تضاد سازند و اگر از تنگ انگشتان تیره شود بیشتر از تند تا خون بیاید و عدس و روغن ریت بکوبند طلا کنند **اکله** خوره باشد که از تعفن و فساد در اعضا ظاهر شود سبب آن ضعف روح حیوانی باشد بسته که مانع آن شود یا سبب سوم یا اورام ردیه که ماده آن ستم باشد پس اگر ببیند که رنگ عضو متغیر شود و نقاره او زایل گردد بداند که تعفن باشد او را بفوطل و داغ خیاورق کل بمالند و کل ارمنی و مصطکی و مسر که طلا کنند و فصد عروق کنند که در مقابل آن عضو باشد بحجامت یا رسال علق کنند و اگر تمکستان در موضع باردة مساکن نوشند و برگ بید و کاهو و خیار کدو و بهمن نهند و چیزهای بارد تناول کنند و علامت آنست که عضو سیاه شود و مسترخی گردد و قیه **اکاله** استعمال کنند تا کوشت متعفن زایل گردد

و پاک شود و بعد از آن مرهم کرکوشت بروياند استعمال کنند و اگر تعفن زایل گردد زیاده شود و انع کنند بهیچ معالجه بهتر شود آن عضو را قطع باید کرد تا دیگر اعضا سالم ماند **باب پنجم** در اجذام این مرضی است جلدی و علت پیدست و مرسیت از انجا که حضرت رسالت فرموده که **فروا من المجذوم کما تفروا من الاسد** و این مرض را دو اند اشد بزرگوبند و آن از غلبهٔ احتراق بود احادث شود و مزاج و هیات و شکل اعضا را متغیر گرداند و پیشه که فساد آن بحدی رسد که اعضا از هم فرو ریزد و گاه باشد که متقرح شود و این علت چون مستحکم شود ممکن بر پیشه سبب قطع این علت جراز مفرط و بود امراض کبد پیشه و سبب بادی آن اغذیه سودا و بود و علامت آنست اجذام عرت لون مخصوص روی مایل بسیاهی و کبودت بود و ضیق نفس و قطع شدن صوت و تغیر شدن موی و روی و پرخاش آن و نافر عرق و نفس بخش و خوابهای هایل و شعر شدن لبها و پهن شدن بینی و غلیظ شدن و در اعضا و بر کندن ناخن بود علاج آن در ابتدا فصد رود اجاهان یعنی شاه رگ و الکاهلین و رگ پس گوش کنند تا خون بسیار رود و چنانکه بغش رسد بعد جلابی از بنفشه و تخم کاسنی با لنکوا زهر یک سه درم نبات تر بخان از هر یک ده درم تناول کنند بعد از انفتح نام بمطبوخ هلیله یا ترید و افتیمون یا بمطبوخ افتیمون و غاریقون یا اباره قیقرا و تخم حنظل بلیلجان کنند و بعد از سه شقیقه که از شقیقه بگذرد ماء الجبن با این سفوف بیاشامند هلیله سیاه و کابلی

از هر یک پنج درم غاریقون سه درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس کاوزبان از هر یک چهار درم فلک بطی سنگ لاجورد از هر یک ده درم نیم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و اگر استحکام کنند و با بونه و بنفشه و خطمی بکوشانند و اندامران بشویند و بعد از آن روغن بنفشه لادن و بادام بمالند و پاروباه و خرس و بط و مرغ و ساق گاو نیز مفید باشد و اغذیه مرطبه مثل گوشت بز غاله و مرغ و پا چه و شیر و ماهی تازه خورند حسوی از نشسته و روغن بادام نیز مناسب است و تریاق فاروق و تریاق اربعه چنانچه تناول کنند و گوشت افعی و چیزی که در آن افعی مرده باشد و شیر بز عظیم مفید است و از بقول کاهو و کاسنی و خیار بهتر باشد و در موضع حارهٔ رطبه مسکن بسازند و از جماع و مساکن بارده یا بالسه احتراز نمایند و اما این علت چون مستحکم شود علاج آن دشوار است بفصد و اسهال باشد و در هفته دو نوبت قی کنند و بدن را بایین ادویه طلا کنند و گرمابه و قسط از هر یک ده درم ورق عضو بر حسب الغار از هر یک بیست درم بکوبند با ورق جوز طلا کنند و در آخر مازوی سوخته بیلیه سیاه سوخته بلیله همه را مساوی کوفته با سرکه طلا کنند و علامت بر شدن آن آنست که سپوسه از بدن ایشان شود **برص** سپیدی باشد که در بدن پیدا شود سبب ضعف قوهٔ مغیره و غلبهٔ بلغم و لو المزاج بارده باشد که بآن عضو برسد علامت آن که نرم و براق و سپید بود و موی که بر آن رسته کوشت آن سپید بود و اگر موضع از دیگر بشره فرو تر باشد و اگر سوزش بآن

فرو برند بجای خون رطوبت سپید برون آید علاج آن هر روز جلابی از افتیمون و با بونه و رازیانه تخم کرفس با طل انگبین تناول کنند و غذا انچه ذات با نوا بل خورند و بعد از نضج استفراغ بلغم بجا آرند کنند یا باین حب **ص** آن صبر لوطرا مر تریک سپید ما هیزهره اباره قیقرا از هر یک دانگ ملح منطل دانگی و نیم حب القلقل نیم درم کوبیده با گرفس حب سازند و بلیع نمایند و آب نیم گرم بیاشامند و بعد از نیم ساعت طریفل کبیر و شیرو بطوس تناول کنند از تخم خرزال اشق سرنیزه وره شنبلیله کبریت پوست تخم کبر عاقرقرحا کندش با سرکه طلا نمایند زفت لغط سپید خربق سیاه و سپید موی تخم کبر ترب سرکه کبر تو تیا زربون با سرکه طلا کنند و اگر سپید نشود با آب زنو طلا کنند پس بنراج و بعد از آن خبث الحدید و مرتک در آب پوست انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ آن زایل شود یا روناس و نیل و خبث الحدید از هر یک ده درم روی بوره ارمنی کبریت زرد اهرمکه ۳۰ درم با سرکه طلا کنند **بهق سفید** آنکه سپیدی باشد که رطوبت محترقه طبیعت آنرا دفع کند اما بهق زرد زایل شود بخلاف برص و علامت او آنست که سخت و سپید و براق نباشد و با اندام رهت بود چون سوزن فرو برند خون برآید و موضع که سیاه بود و اگر شکل آن مدور باشد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و با بونه و طلقد تناول کنند و بعد از انفتح تمام اسهال طبیعت بمطبوخ ترید و غاریقون کنند و عادة تقرکردن مفید بود و بعد از شقیقه ادویه که در برص ذکر

شده طلا نمایند و اگر باد و برزایل نشود سوزن بآن زنند تا خون بیرون آید بعد
بانمک و سرکه بشویند و او و یه مذکوره را طلا کنند **و شام** محرق قبح بود شیشه طبرزد مجروح کرده
روی ظاهر شود بسبب اجتماس بخار ات که از او متصاعد شود علاج آن فصد و اسهال طبیعت
و ادویه علق و اغراء با سب کرم و سبوس بشویند و آب سرد بدهند و رسانند و اضمکاک
باره حتراز نمایند **آثار قروح** و آبله که در بدن از قرحه و آبله باشد علاج آن مرد اسنگ
بروغن بپرورد و آرد نخود و برنج و نخاله و استخوان پوسیده و قطونخم خربزه با باب یا قلا طلا
نمایند یا مرد اسنگ و اسفیداج با سرکه و زمرد کاو طلا کنند اما تاخر قرحه و سیاهی بسبب
خربزه و سقط حادث شود و بعد از سکون الم حرارت باقی ماند فصد کنند و بوره آخر
با سرکه طلا کنند یا با باب بوره بشویند و با علک البطم طلا کنند و اگر خون در زیر پوست
بشوه دشبگاه فند و خون را بیرون آورند بعد بوره طلا کنند یا متا **و شم** اثر آن
باب کرم بشویند و سبوس و بوره بسیا بی بمالند و علک البطم با عسل طلا کنند یا کهنه را
کنه پنبه با ب کرم و سرکه و نمک بشویند و باز همان دوا را طلا کنند با بوره و کندش و مخ
اگر با سرکه طلا کنند و سوزن بر آن زنند تا خون از آن بیاید و نمک سوده بمالند و
بعد از آن بوره و علک البطم طلا کنند یا مرهم زنظار و دیک بر دیک نهند تا موضع
مجروح شود و پس مرهمهای مدمله نهند **تشنج جلد** و مراس اگر پوست سر منشنج شود
بسبب بلغم قابض با استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال با شب رو شبی

کتابخانه
مجلس شورای ملی

علاج آن از ادله به و اسهر بر مرطبه شاول کنند و روغن سفته و کدو و بشیر زنان در بینی کشند
و بر سر مالند و بنفشه و بنفوفر و خشخاش جوشانیده سر را بشویند و لعاب بسکو و خطمی طلا کنند
و اگر با آن حمره و خارش بود و بسبب آن تهلا و دماغ باشد علاج آن بنفشه دماغ بخیسانیده
و حب بنفشه و امثال آن و بعد از بنفشه ادویه مذکوره را استعمال نمایند **نقش جلد** اگر
پوست بشره بغایت خشک شده از آن چیز چون سبوس جدا شود سبب آن خلط
سودا و بود علاج آن جلابی از بنفشه و بنفوفر و کاو زبان و اصل السوس تر نجبین تناول
کند و بعد از تنقیح اسهال طبیعت کند بابی مطبوخ بهلیله زرد و سیاه از هر یک پنج درم سنا
مقدار پنج مثقال بنفوفر نیم مثقال نیم خرک از هر یک سه درم اصطوخودوس اکوی سیاه
سپستان بیو عدد عناب ده عدد مغز خیار شنبر تر نجبان از هر یک پانزده درم بعد از بنفشه
تر طیب بدن با ماء الجبن کنند و کثرت استحمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو و با مرغ
و مغز ساق کاو و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا احتراز نمایند و در این مرض اعمال
نمایند که بخلاف مزاج باشد **باب ششم** در امراض سر فخر از و آن سبعه است که در سر
حادث شود بسبب یکی از است که از مواد بلغمی و سودا وی متصاعد شود علاج آن بنفشه
بدن کنند از اخلاط و بعد از بنفشه هر روز سر را با یک خطمی و آب برگ بیفشند و آرد
با جلاب و زرد کجد و اندکی بوره بشویند و بتراشند و بروغن و اندکی سرکه بمالند یا نرم
کاو بروغن و سرکه بمالند **داء الثعلب** یعنی مرض روباه مویرا بریزاند و اگر پوست با سر جدا
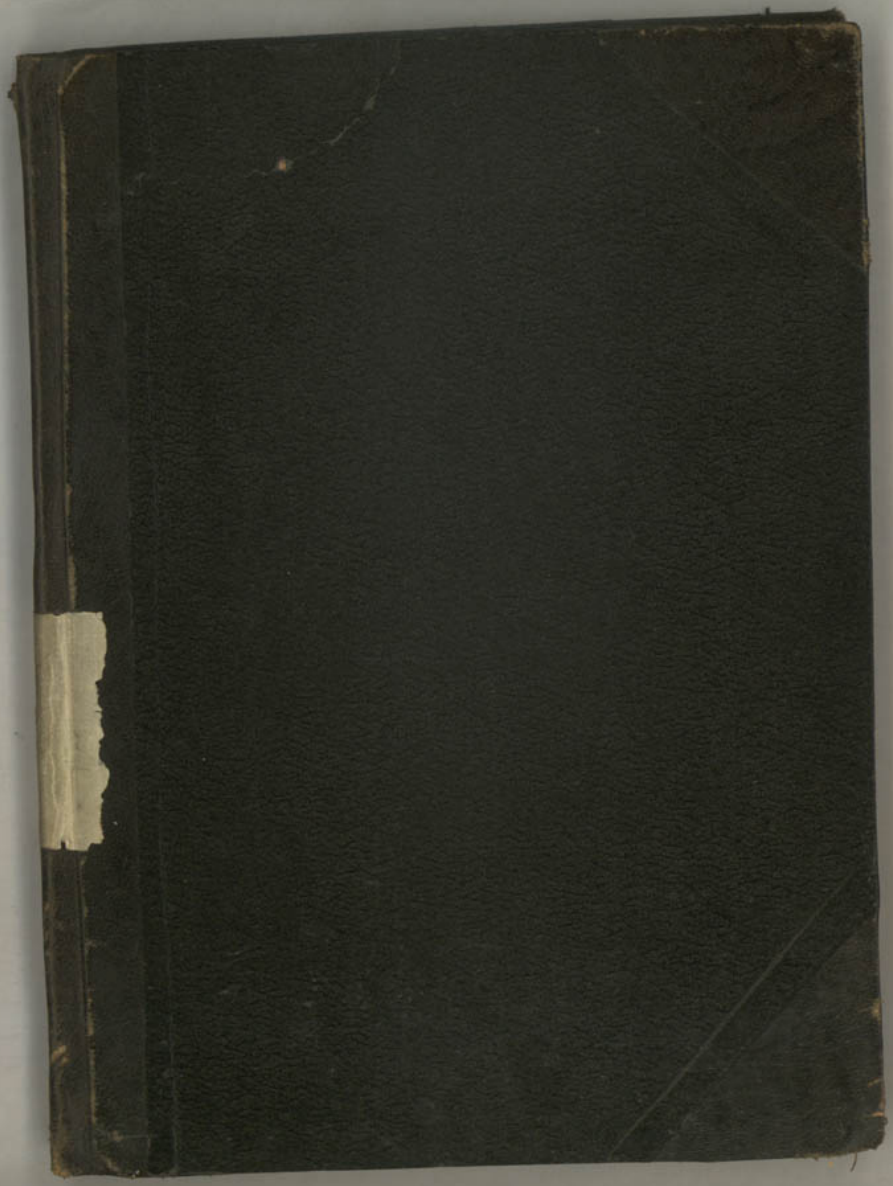
کتابخانه
مجلس شورای ملی